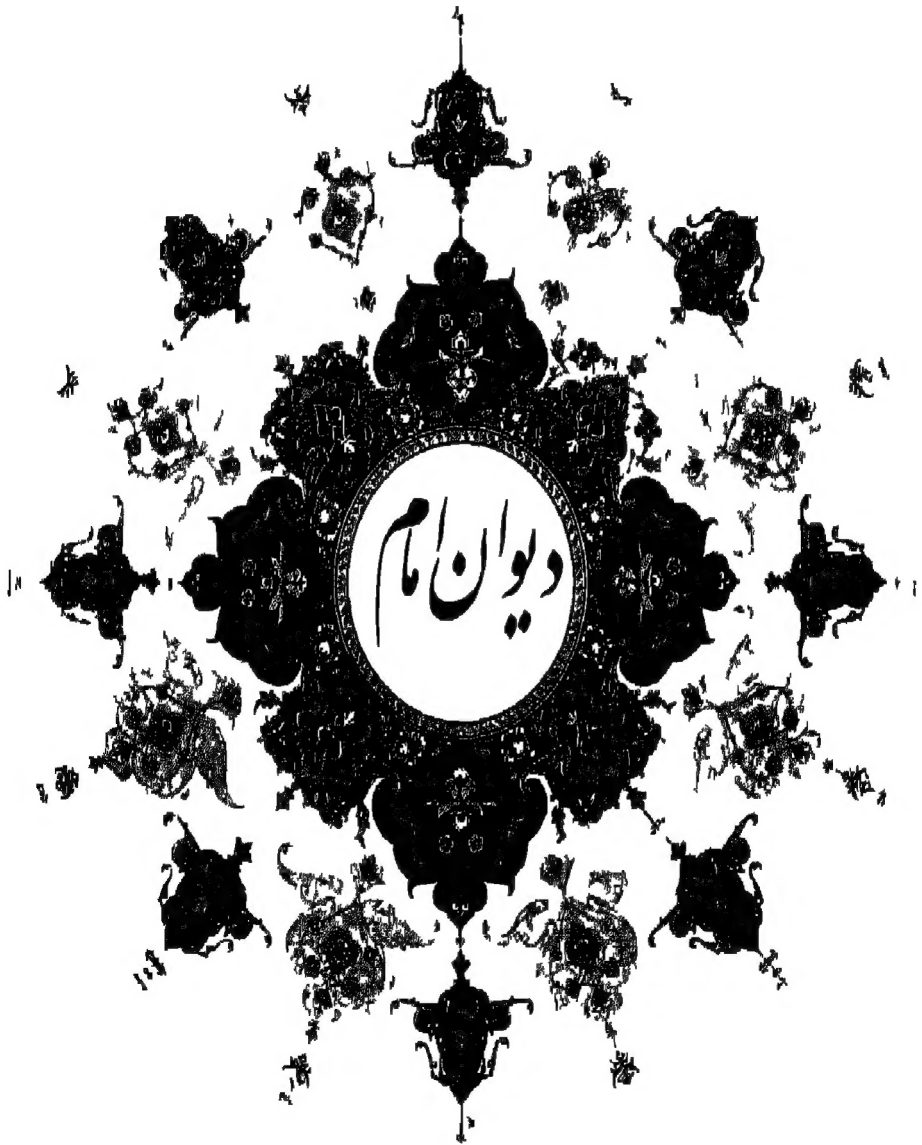




Gulistan-e-Jannat





- چاپ اول خرداد ۱۳۷۲ - ۱۵ نسخه
- چاپ دوم زمستان ۱۳۷۲ - ۱۵ نسخه
- چاپ سوم بهار ۱۳۷۳ - ۳ نسخه
- چاپ چهارم زمستان ۱۳۷۳ - ۳ نسخه



- دیوان امام سروده های حضرت امام خمینی (س)
- ناسر مؤسسه نظم و سر آثار امام خمینی (س)
- چاپ پنجم ناسر ۱۳۷۳ - ۲۰۰۰۰ جلد
- بها نا کاعد تحریر، چاپ سه رنگ
- سمر / ۹۵ - گالنگور - ۱۲۵۰ تومان
- حوسوسنی اشعار اساد حلیل رسولی



امطسار
از تم و س در این سکده دایتم
دادن شت در حوض دریم

الحسانی کردد عاده می آید
اعزاز سحر از پیچم آید

فهرست

۱۷	دست‌آه
۳۳	مقدمه
	عزل
۳۹	عبد نورور
۴	حسن حام
۴۱	خان جهان
۴۲	سرخ حلوه
۴۳	در بنای جمال
۴۴	مسلك نسی
۴۵	لب دوست
۴۶	حانقاه دل
۴۷	آفتاب نجه سب
۴۸	در بنای و سراج
۴۹	درگاه جمال
۵	سجن دل
۵۱	مکتب عسی
۵۲	روح حورمند
۵۳	عاسی سوجه
۵۴	مذهب رندان
۵۵	دندار نار
۵۶	سبوی عاشقان
۵۷	قله محراب
۵۸	در بنای عسی
۵۹	نواوی من
۶	خانه عسی
۶۱	هوای وصال
۶۲	بر نو عسی
۶۳	مصلای دوست
۶۴	سوی دوست
۶۵	سر جان
۶۶	محمل دلسوختگان
۶۷	مسی عاسی
۶۸	خسرت روی
۶۹	هست و نیست
۷	راه و رسم عسی
۷۱	قصه مسی
۷۲	میگساران
۷۳	طلب عسی
	عزل
	ناد نورور ویند اسب نه کو و صبحرا
	الا نا ایها السامی ا رمی بر سار حام را
	نه بودل نسیم و عریو کسی سب مرا
	دند ای سب سب روح ربای نورا
	سر و لب نه کناری زن و رجسار گسا
	خر عسی بو هیچ سب اندر دل ما
	گرچه از هر دو جهان هیچ سب حاصل ما
	الا نا ایها السامی ا برون بر خسرت دلها
	ای خو بر ج که برد بسی روی حجاب
	ما را رها کند در این ریح بی حساب
	هر کجا ما نهی حسن وی آجا پیداست
	عاسی دوست، و رنگس پیداست
	ان که دامن می رید بر انس حام، حبس است
	عب از ماست اگر دوست و ما مسور است
	برده بردار روح، چهر گسا، نارس است
	آن که دل نگسلد از هر دو جهان، درویش است
	عسی نگار سر سویدای خان ماست
	بر حر مطرنا که طرب از روی ماست
	حم از روی کعب، قله محراب من است
	ایسانه جهان، دل دیوانه من است
	سر کوی نو، نه جان بو نسیم، حای من است
	خانه عسی است و مرلگا عسای حرس است
	در پیچ و تاب گیسوی دلبر برانه است
	عسی اگر نال گساند نه جهان حاکم اوست
	ناد صبا گلر کی از در سرای دوست
	عمری گذست و را بر دم نه کوی دوست
	ما که گویم زار دل را، کس مرا همرار است
	عاسیم، عاسی و حر وصل بو در ماس سب
	دل که اسفه روی بو باشد، دل نیست
	امست از خسرت روی دیگر آرامش نیست
	عالم اندر ذکر بو در سور و عوعا هست و نیست
	ان که سر در کوی او نگذاسته، آزاده نیست
	آن که دل خواهد، درون کعبه و سحانه نیست
	عاسعان روی او را خانه و کاسانه نیست
	عم دل ما که نگویم که مرا ناری نیست

۱۱۵	حواست سلطان ند کند تا من ولی احسان نمود	برو حس
۱۱۶	سر حم باد سلامت که نه من را نمود	عاسی دلاخه
۱۱۷	بر در مکند ام دست فسان خواهی دند	خرقه فقر
۱۱۸	بر در مکند ام برسه ریان خواهی دند	بهار آرو
۱۱۹	دست ار دلم نذار که حاتم نه لب رسد	دناز ندی
۱۲	این رهروان عسی، کجا می روید زار	روی نار
۱۲۱	با که گویم عم دیوانگی خود حر نار	با که گویم؟
۱۲۲	برگر حام و حامه رهد و ریا در آر	باده هوساری
۱۲۳	دکه عطر فروسی است و نا معر نار؟	حم می
۱۲۴	کورکورانه نه محانه مرو، ای هسارا	دناز دلدار
۱۲۵	مرد ای مرغ حم، فصل بهار آمد نار	برو خورسد
۱۲۶	دی محانه نه روی همه نار است هور	مسی عسی
۱۲۷	ایرو و مر او سر و کمان است هور	سانه سرو
۱۲۸	امست که در کنار می حمه خون عروس	عروس صبح
۱۲۹	حامی نویس و بر در محانه ساد ناس	لمون عسی
۱۳	بر در مکند پیمانه ردم خره نه دوس	آوار سروس
۱۳۱	عهدی که بسته بودم با پیر می فروس	پیر معان
۱۳۲	بدل کجا رود، نه که گوید نار خویس؟	آسن فرای
۱۳۳	من در هوای دوست گذسرم ر حان خویس	در هوای دوست
۱۳۴	و حه افراسته شد در دو جهان برحم عسی	محرم عسی
۱۳۵	برده برگر که من نار نوام	خلوه دندار
۱۳۶	هیج دانی که من زار گرفتار نوام	محرم اسرار
۱۳۷	دست افسان نه سر کوی نگار آمد ام	فصل طرب
۱۳۸	بر در مکند از روی نار آمد ام	بهانخانه اسرار
۱۳۹	بر در مکند نگذسه ر حان آمد ام	آینه حان
۱۴	بر در مکند نا آ و فعان آمد ام	گنج بهان
۱۴۱	بروانه وار بر در محانه بر ردم	سم عمر
۱۴۲	من نه حال لب ای دوست گرفتار سدم	حم سار
۱۴۳	نه کمند سر رلف بو گرفتار سدم	سهره سهر
۱۴۲	ناد رووی که نه عسی بو گرفتار سدم	ناد دوست
۱۴۵	در دلم بود که آدم سوم اما سدم	آروها
۱۴۶	از نوای می رده در مکند نامی بسدم	فرای نار
۱۴۷	هر حا که سدم، از بو ندایی بسدم	کعبه مقصود
۱۴۸	نه من نگر که رخی همجو کهریا دارم	بسم عسی
۱۴۹	حر حم ایروی دلبر، هیچ محرانی نذارم	محراب عسی
۱۵	بی هوای دوست، ای حان دلم، حابی نذارم	سانه عسی
۱۵۱	من حواسار حام می ار دست دلبرم	حامه دران
۱۵۲	بهار آمد، حوایی را سن از پیری ر سر گرم	بهار حان
۱۵۳	آند آن روز که حال سر کوپس ناسم	محفل رندان
۱۵۴	از عم دوست در این مکند فریاد کسم	اسطار

۷۴	ماییم و نیکی حرفه برویر و دگر هیچ	حرفه برویر
۷۵	باد بهار مرده دلداز بار داد	مرده دلداز
۷۶	گر نه سوی کوحه دلداز راهی نار گردد	بروار حان
۷۷	ناده از پیمانه دلداز هساری ندارد	عم نار
۷۸	آن که ما را حبس نا عم کرد، مسانبد فرد	احگر عم
۷۹	با دل بگ به سوی موسر ناند کرد	سمر عسی
۸۰	بهار سد، در منجانه نار ناند کرد	فله عسی
۸۱	عسب اندر دل ویرانه ما مرل کرد	صبح امید
۸۲	حم شمار نو ای می رد شمارم کرد	عسی دلداز
۸۳	دست آن مسح سوسند که نکفرم کرد	دلجویی پیر
۸۴	حذب عسی نو باد بهار نار آورد	عسی حاره‌سار
۸۵	ای دوستا پیر می‌کند ارا می‌رسد	اسرار حان
۸۶	هفر، هجر است اگر فراع از عالم ناسد	فراع از عالم
۸۷	داسان عم من، رار بهانی ناسد	رار بهان
۸۸	گر از رلف حم اندر حم دلبر واسد	مرده وصل
۸۹	ناله رد دوست که رار دل او پیدا سد	محرر عسی
۹۰	بهار آمد و گلزار نور ناراک سد	سرود عسی
۹۱	بهار آمد که عم از حان برد، هم در دل افروں سد	بهار
۹۲	حه سد که است از انجا گذارگاه نو سد؟	حضر راه
۹۳	پیری رسد و عهد جوابی شاه سد	کتاب عمر
۹۴	گر نو «آدم» راد هسی، «علم الاسماء» حه سد؟	دعوی اخلاص
۹۵	کونا سخن که نار آمد	خلوه حمال
۹۶	ملاد گل و بهار حان آمد	ملاد گل
۹۷	عمر را نایان رسد و نارم از در، در ساند	کاروان عمر
۹۸	لذب عسی نو را حر عاسی محروں نداند	لذب عسی
۹۹	با گلرخان نگویند ما را نه خود بدیند	حام حم
۱۰۰	ای کاس دوست درد دلم را دوا کند	خلو حام
۱۰۱	بگسای در که نار و حم نوی حان کند	رار مسی
۱۰۲	اس فافله از صبح اول سوی نو راسد	برده سسی
۱۰۳	نوی گل آمد از حم، گویی که نار آنجا بود	سانه لطف
۱۰۴	کاس روی به سر کوی نوام مرل بود	دریای فنا
۱۰۵	فراق آمد و از دندگان فروغ ربود	طربس عسی
۱۰۶	در محضر مسح نادی از نار سود	مسی مسی
۱۰۷	گر سور عسی در دل ما رجه‌گر نبود	سلطان عسی
۱۰۸	از دلبرم نه سکند نام و سان نبود	کعبه عسی
۱۰۹	ساعر از دست طریف بو گاهی نبود	گوا دل
۱۱۰	حر گل روی نو آمد نه حایی نبود	ربحدر دل
۱۱۱	عم محوور، ایام هجران رو نه نانان می‌رود	رور وصل
۱۱۲	کسب کاسفه آن رلف حلپا بسود	آتش عسی
۱۱۳	مرع دل بر می‌رند ما رین هفس نروں سود	رار نگشا
۱۱۴	لیل از خلو گل، نعبه داود نمود	عسی مسحادم

جمهوری اسلامی	جمهوری اسلامی ما جاوید است	۱۹۳
فریاد	ار درد دلم بحر نوکی نا خیر است	۱۹۴
حزاع فطرب	فاطی که نه دول خویش اهل نظر است	۱۹۴
فریاد ر من!	ای پیرا هوای جانم هوس است	۱۹۵
جمهوری ما	جمهوری ما سناگر اسلام است	۱۹۵
ماهر لیلک	فاطی که ر من نامه عرفانی خواست	۱۹۶
سسه ناسح	ای دوست! هر آن چه هست نور رح دوست	۱۹۶
برحم	این عبد سعید، عبد حزب الله است	۱۹۷
در سیم	فاطی که نه نور فطرب آراسته است	۱۹۷
طوطی وار!	فاطی که نه دانسکد ر ناهه است	۱۹۸
مهمان	هر در در این مرزعه مهمان تو هست	۱۹۸
ایمان	ان را که رمس و آسمانس حا سست	۱۹۹
عسی	آن دل که به یاد تو ناستد، دل سست	۱۹۹
سرب	در محفل دوستان بحر یاد تو سست	۲
امسوس!	امسوس که عمر در بطالت نگذشت	۲
گمان	امسوس که ایام جوانی نگذشت	۲ ۱
هسی دوست	حر هسی دوست در جهان توان نایب	۲ ۱
توان نایب!	ما فلسفه ر نه سوی او توان نایب	۲ ۲
طرب	فاطی که طریق ملکوتی سپرد	۲ ۲
لنا	صومی! نه ره عس صیفا ناند کرد	۲ ۳
خدر	فاطی! نه سوی دوست سفر ناند کرد	۲ ۳
سفر	ار هسی خویش گذر ناند کرد	۲ ۴
حجاب اکبر	فاطی که نه علم فلسفه می نارد	۲ ۴
راه	فصلی نگشا که وصف رویت ناستد	۲ ۵
سان	فاطی گل بوسان احمد ناستد	۲ ۵
هد	این عبد سعید عبد اسعد ناستد	۲ ۶
عارف	آن کسی که نه رعم خویش عارف ناستد	۲ ۶
فله	انروی تو فله نمازم ناستد	۲ ۷
برسان	نا نکه گهت عصای برهان ناستد	۲ ۷
رها ناند سد!	ار هسی خویش رها ناند سد	۲ ۸
خلو حق	موس سد کلم کی خواهی سد	۲ ۸
فلسفه	فاطی که فنون فلسفه می خواند	۲ ۹
حجاب	آنان که نه علم فلسفه می نارند	۲ ۹
حفا	فولاد، دلی که آ برمس نکند	۲۱
آن برای	ما خلو او حمال را دل نکند	۲۱
همرار	آن سب که همه مکند ها نار سوند	۲۱۱
بنای حق	دراب جهان بنای حق می گویند	۲۱۱
سوی او	دراب وجود عاس روی وی اند	۲۱۲
پی راهه	علمی که حر اصطلاح و العاط بود	۲۱۲
فروع رح	آن کس که رحس بدند، حفا بود	۲۱۳
سد	ما دوست بود تو را گریندی بود	۲۱۳

۱۵۵	آن ناله‌ها که از عم دلدار می‌کسم	بوی نگار
۱۵۶	بک امیسی که در آغوس ما نانام	سب وصل
۱۵۷	ناید از رفس او خامه نه بس نار کسم	سرارده عسی
۱۵۸	آند ان رور که من هجرت از این خانه کسم	سمج وجود
۱۵۹	فرح آن رور که از این فقس آزاد سوم	حلوب عسای
۱۶۰	درد خواهم، دوا نمی‌خواهم	سرح برسانی
۱۶۱	راری است مرا، راز گسائی خواهم	همب پیر
۱۶۲	در دلم بود که حال در ر جانان بدهم	حام جان
۱۶۳	ما راده عسقم و فراند دردم	صاحب درد
۱۶۴	با او دمار هسی در سسی خریدم	کعبه دل
۱۶۵	ما ر دلستگی حمله‌گران بی‌حرم	سر عسی
۱۶۶	در عم هجروح ما بود در سور و گذاریم	محرم راز
۱۶۷	ما راد عسقم و سرخواند حامم	حام ارل
۱۶۸	اکون که در منکد بسته است نه رویم	نار نار
۱۶۹	من در این نادنه، صاحب نظری می‌جویم	وادی انص
۱۷۰	حرم آن رور که ما عاکف منجانه سویم	ب نگدانه
۱۷۱	سافی نه روی من در منجانه نار کن	می حاره‌سار
۱۷۲	بس کن این ناو سرائی، بس کن	راز گسائی
۱۷۳	در لفای رحس ای پیر مرا ناری کن	ناد حضور
۱۷۴	عاسی روی بوم، دست نذار از دل من	ساحل وجود
۱۷۵	با در جهان بود ابر از جای نای بو	سافر فنا
۱۷۶	حار را می‌ای سح، رگلزار برو	کعبه در ربحر
۱۷۷	من حرانسم از من سحن نار محوا	ناده عسی
۱۷۸	صف نیازاند رندان، رهبر دل آمده	سمس کامل
۱۷۹	ما ندانم که دلسته اوییم همه	عطر نار
۱۸۰	در عم عسف فنادم، کاسکی درمان بودی	در نای هسی
۱۸۱	عمی خواهم که عمحوارم بوناسی	نار امانت
۱۸۲	برسان حالی و درماندگی ما نمی‌دانی	کاروان عسی
۱۸۳	با که گویم عم دل حر بو که عمحوار می	گلزار جان
۱۸۴	نار گویم عم دل را که بودلدار می	محرم دل
۱۸۵	ناید از آفاق وانفس نگداری با جان سوی	محراب اندسه
۱۸۶	حر سر کوی بو ای دوست ندارم حایی	عمره دوست
۱۸۷	در حلقه درویش ندیدم صعایی	حلوب مسان

رناهی

۱۹۱	حسم بو و حورسک جهاناب کجا	دل حواب
۱۹۱	ای دوست بس حال دل راز مرا	دپ وصل
۱۹۲	ای پیر طریب دسگری فرما	طفل طریب
۱۹۲	هساری من بگر و سسم سما	نار السب
۱۹۳	فاطی بوور نه کوی دلبر، ههاب!	ههاب!

۲۳۴	طاووس هما! سانه فکس بر سر من	هما
۲۳۴	فاس اسب نه برد دوست رار دل من	طوفان
۲۳۵	ای سادی من عصه من، ای عم من!	سما نظری!
۲۳۵	ای عهد گسای دل دیوانه من	حراج
۲۳۶	ای ناد بومانه عم و سادی من	ناد بو
۲۳۶	فرزانه سو و ر فر خود عاقل سو	راه دیوانگی
۲۳۷	ای مرغ حسن! از این نفس سرون سو	مجنون سو!
۲۳۷	فاطی! بو و حق معروف یعنی حه	معرف!
۲۳۸	ای پیرا مرا نه حانفه مرل د	مراد دل
۲۳۸	نارب! نظری ر ناکاراسم د	مجنون
۲۳۹	این مسیگان که در صراطند همه	مسیگان
۲۳۹	برحر که رهروان نه راهند همه	رهروان
۲۴	ای مهرا طلوع کن که حواسم همه	ای مهرا
۲۴	ای دوست! نه عشق بو دجاریم همه	کوی هم
۲۴۱	عرار در دوست در جهان کی نامی	دوست
۲۴۱	ار دند عاشقان بهان کی بودی	فرزانه من
۲۴۲	فارع اگر ار هر دو جهان گردندی	عاش
۲۴۲	عاسق سندی اگر که نامی داری	حام
۲۴۳	ای دند! نگر رحس نه هر نام و دری	ای حسن!
۲۴۳	ای دوست! نه روی دوست نگسای دری	حس
۲۴۴	فاطی! اگر ار طارم اعلا گذری	اسیر نفس
۲۴۴	در هج دلی نسبت بحر بو هوسی	فریاد رس
۲۴۵	در محفل دوست نسبت بحر دود و دمی	محفل دوست
۲۴۵	این فلسفه را که علم اعلا خوانی	حار را
۲۴۶	گر نسبت سوی، کوس انالحن برنی	خودس
۲۴۶	با مصبوری، لاف انالحن برنی	لاف انالحن
۲۴۷	طوطی صمسی و لاف عرفان برنی	لاف عرفان
۲۴۷	بردار حجاب با حمالتی سی	خوارسد
۲۴۸	فرج روری که فارع از خویش سوی	فارع
۲۴۸	با کوس انالحن برنی، خودخواهی	بردار حجاب!
۲۴۹	فریاد رس ناله درویش نویی	با

فصلده

۲۵۳	ای ارلب نه تربت بو محمدر	مدیحه بوریس برنی
۲۵۸	آمد بهار و دوسان سند رسل فردوس برنی	فصلده بهار نه انتظار
۲۶۳	دوسان! آمد بهار عس و فصل کامرانی	در مدح ولی عصر (عج)

مسمط

۲۷۱	مرده فروردن و بو سمود گسی را مسحر	در توصف بهاران
۲۸	بر سر کوی بو ای می رد دیوانه سدم	حدیث دل

حر باد بود در دلم فرازی سود	فراز
با جسم منی جمال او توان دید	ب
آن کسب که روی تو به هر کوی بدند؟	آن کس؟
آن کس که ر معرفه الله بوید	راه معرفت
بازان! دل دردمند ما را نگزید	بی فراز
گر اهل نه ای، ر اهل حق حرده مگر	مهیجور
حر نفس وجود او باسد هرگز	فصل وجود
از صوفی ها، صفا ندیدم هرگز	مدعی
ای باد بوروح بحس جان درویش	حویله بو
ای عس! ساز بر سرم رحمت خویش	عقل و عس
افاده نه دام سمع، بروانه دل	دام دل
بروانه سمع رح زبای بوام	رسوای بو
آن روز که عانس جمال گسب	غری کمال
با روی بورا دیدم و دیوانه سد	بگانه خویش
فرهادم و سور عس سربس دارم	چه کم؟
گر بر سر کوی دوست راهی دارم	کوی دوست
از دست فراق بر کی داد برم	باد
از دست تو در پس که فریاد برم	از دست تو
آن روز که ر به سوی صحابه برم	آن روز
ای دوست! مددما که سربس نکم	مدد نما
گر بر سر کوی بو باسم، چه کم	واله
با حد و دست خویش فریاد کم	گما
من بهام از لطف بو طاووس سوم	فطر
ماران نظری که سلف اندس سوم	بازان نظری!
ای روی بو بوربحس حلونگاهم	باغ ربایی
طاعت توان کرد، گاهی نکم	فکر راه
ای روی بو سمع محفل سماران	سمع محفل
بذار سوای بار از این جواب گران	بخورمند جهان
ای دوست! مرا خدمت پیری برسان	طوب
ای پیر! مرا نه خانقاهی برسان	ساهی برسیدا
ای باد بوراحب دل درویشان	راحب دل
سرمست ر باد بو خواهم گسب	مسی
عبر ر دوست کی توانی رفت	بذار سو
فخر است برای من قصر بو شدن	اسیر
فرهاد سو و بسه بر این کو برن	دور فکن!
دیوانه سو این عقال از پا واکن	ممنون
فاطی! ر علاقی جهان دل بر کن	جمال مطلق
ای هر هما بر سرم سانه فکن	سانه
ای پیر حراناب! دل آنادم کن	سادی
ای پیر! ما به حق من پیری کن	ای پیر!

□ دساجه

۲۸۵	نقطه عطف	حم را نگشا به روی مساک بر حنیع شد
-----	----------	--------------------------------------

قطعات و اشعار تراکنده

۲۹۵	حام حسام	ناراج کرد روی گلشن هسی مرا
۲۹۶	مانه نار	دست من بر سر رقص تو شد است است
۲۹۷	بوس نادا	فروع روی تو در حام می نهاد است
۲۹۸	نار مرورد	فانست نارم که از سرو سهی دلکش تر است
۲۹۹	آب زندگانی	قد دلجویی اندر گلشن حسن
۳	ناد	ما رمضان شد، می و منجانه براندا
۳ ۱	اگر نگذارد	دم بد کی بست از برای محصل
۳ ۲	بلای هجران	هیج دانی که ر هجران تو خالم خون شد
۳ ۳	گلبرگ بر	ای بر روی که گلبرگ توب ساحه اند
۳ ۴	برای احمد	احمد است از محمد منجابر
۳ ۵	ناله و هرازه	و سره زار حسن بوی بویهار آند
۳ ۵	استحاره	بهار آمده دسار رهد ناره کید
۳ ۶	پیام بلبل	دوسه رد ناد بهاری به لب سره نه نار
۳ ۶	کوبر	تو لب کوبرم ای دوست ولی بسته لبم
۳ ۷	در نای وصال	مست صبهای تو می نامم و اندر هوسم
۳ ۷	خبرات حسام	به یاد روی تو برون ر آسیابه سدم
۳ ۸	تکرار مکررات	ای زارد ا برهات تن کن
۳ ۹	ساروت نادا	گرفتم ساعری از دست مسمی
۳۱	عادت	عب خود گویم، به عزمم من نکردم بندگی
۳۱۱	علی(ع)	فارع از هر دو جهانم، به گل روی علی
۳۱۲	دخترم	فاطی از فاطمه خواهد سنجی
۳۱۳		با عسی رحب خلیل را ناری بیست
۳۱۳		روی تو کعبه دل عساک رینه است
۳۱۳		سرم بر در منجانه فکن، ای ساقی ا
۳۱۳		کاس از حلقه رعب گرهی وا می شد
۳۱۴		ساعر اگر سعدی سراری است
۳۱۴		در عم دوری رویش همه در ناب و شد
۳۱۴		حاصل عمر صرف شد، در طلب وصال تو
۳۱۴		پیوسه بر از انروی تو یافت نگردد
۳۱۴		بلبل از دوری گل، ناله و المعان نکند
۳۱۴		از یاد بهار بوی دلدار آمد

۳۱۵

شرح مختصر اصطلاحات

۳۴۲

فهرست اعلام

۳۴۵

سازمانه سروده ها

بسم الله الرحمن الرحيم

دساحه

آسيابان ره عسق درين بحر عميق
عرفه گسندو نگسند به آب آلوده

ارواح مقدس و معالي برگزندگان و اوليای الهی، این کنویران حريم ملکوت و عدلیان گلشن لاهوت، که از عالم امر و قرب حواری محبوب ارلی در سنگای عالم طمع و سراحه برکت افشاده و در این دامگاه محسرای ناسوت گرفتار آمدند، سوسه به سان بی ارستان جدا گسه، دردمیدانه از سسه سوران ناله اسسای برمی آورند و در این عربستان از دوری نار و دبار سکوه آعار می کنند این خانبهای ازرومند، طائران گلشن قدس، همواره سران دارند که این بجهند بن را بهم درسکند و از این دامگه حادثه برگسانند، و نه مرجع و مرل بحسن خود، یعنی حواری قرب رفی اعلی، بازگردند و در خانگاه صدق، برد ملک مصدر، مقام گیرند که گفته اند

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

در وصف این محبان، امام عارفان و مصدای موحدان، علی، علیه السلام، فرمود «اگر سود اجل محبوم و وف معش که خداوند بر آنان مقرر و مقرر فرموده، روانهاسان نک جسم برهم ردد در کالبدسان آرام نمی گرفت» این سفنگان حمال مطلق خون نه درد مهجوری مسلا گردند، با اسمداد از حدیبات و عانیات حضرت حق، و با نصفه و برکه، حجب را یکی بن از دیگری از میان برمی دارند و نه سرالی الله می بردارند، و با بخلی انوار وحدت از فند کرب رها می سوند، با نه مرینه سهود حق رسند و نه مقام جمع بعد از فرق نایل آیند

و اما رندگانی که برگزندگان حضرت دوست اند از این مرینه فرابر می روید، چه آنان در بهاب مراحل سلوک به سر من الحلی الی الحلی نالهی می بردارند یعنی، این واصبلان و مسهان را تکلیف و رسالی است با مردمان را نه سوی مبدأ معال و کمال اسما حمال رهمون گردند اسان مأمورید با اعلام هدایت را برافرازند و معالیم ارسان را بنای دارند و حللی را از ظلمات جهل و گمراهی و درکات استصعاف و سسم برهاند، و آنان را به مقام و خانگاه سعادت و سرمرل سلامت راهبر سوند از این روکار این برگزندگان صعب و دشوار است، زیرا از سویی، مل دلسان مسوجه

هر دم از روی تو نفسی ریدم راه حال تا که گویم که درس برد چها می نسیم
کس ندیدست ر منک حسن و ناه حسن ایحه من هر سحر از ناد صا می نسیم

حسن شعری که مولد جان حالی است، طوری است وای طور مداول و مرسوم مان
ساعران حسن محیی ممکن است گاهی در آن برخی تعصدها و عدول از بار ای موارس مرسوم
ریان، مسهود گردد، سائر ایحه گفته آمد باید آن را با معارهای رایج میان ادیان و ساعران سجد
این ها شعر نیست، بلکه گذاره های دل سوخته و سعله های جان سودا رده ای است که بی هیچ بعد
و تکلفی، گه گاه از درون استفسان دل آن پیرو مراد فوران کرده و در قالب الفاظ شکل گرفته است

تا که مسعری سدم در فخر بحر سجودی سر به سر دریا سدم به خوی ماندو به عذر

اما آثار مطوم آن حصر را و جوهی است که می تواند بعضی از آن در این محال مورد
بحث قرار گیرد؛ از مثل معانی و اصطلاحات و سب و سوا و آنها و تأثیر ساعران پیش و عارفان
مقدم، و بطائر این عناوین که بحث مفصلی در هر یک محال و فرصتی گسترده می طلبد که این
مقام را جای آن نیست از این رو، به الرام و ضرورت به مروری اجمالی و سری گذرا در این ناره
نسد می کسم

معانی و اصطلاحاتی که در آثار حصر امام آمد همانهاست که عارفان ساعر و ساعران
عارف در اسعار خود آورد اند عارفان واصل، معانی را که در احوال مشاهده و واردات فلی
نافه و به دوق حضور آورده اند در قالب الفاظ و به صورت رمز و اسعار بیان می کنند، چه آن
مشاهدات و ناهها به بیان درمی آید و آن معانی را در کلام نمی توان گنجاند

معانی هر گز اندر حرف ناند که بحر فلرم اندر طرف ناند

از این رو، آنان هرگاه از آن حالات و مقامات و از آن حقایق و معارف خبر دهند، آن را در
خامه اسار و رمز و اسعاره در می نوساند، چنانکه حرارتات سهود و اساه به مقامات آنان دنگران
حرری از آن در نمی ناند، و چه ساه که نگانگان آن مقامات را بر خلاف خوانند و به غلط افند
اصطلاحاتی است مر اندال را که حشر سود از آن عصال را

برای دفع بوهما و بس رموز و کائنات این سخنان است که در شرح این معارف کائنات
نگاسه و رساله ها برداخته اند تا طالب حق با رجوع به آنها مراد از آن اصطلاحات را دریابد در این
معنی فص کاسانی گویند

حون محذرات معارف و حقایق و بردگان معانی و دفاعی از آن نویسنده مر است که به واسطه وضع و
دلال الفاظ مصلدی اظهار آن توان سد لاجرم به دساری امان و اساه در برابر آن کوسیده، و
هر حصی را به اسم یکی از محسوسات که مناسبی نا او دارد تعریف می کند؛ حون «رح» و «ولف»
و «خط» و «حال» و «حسم» و «ابرو» و «دعان» و «ریار» و «کمر» و «برسائی» و «عر آن» که هر یک از

معبود و محبوب خویش است و مساق و صل مدام، و آرسویی، به خلق مسعول اند و اردوام وصل
 محروم استای عظام و اوصای کرام و واریان مقام ان بررگواران را حسن خالی است بقل است
 که سامر اکرم (ص) چون رباده نه کار خلق می پرداخت و اراش راه احساس فص و گریه‌گی خاطر
 می کرد، ارپی رهایی اراش کدورت و ملال، بلال را می فرمود «مُ بِلَالُ، فَأَرْحَا بِالْصَّلَاةِ» (ای
 بلال برحر و برای نماز اواره و ما را راحت و اسود ساز) و اراش ملالت نار رها
 اولیای الهی، که واریان مراب استاند و نایان مقام ولایت، چون نه انصای و طبعه و
 تکلف خویش ارپی راهمایی خلق تمام کند، ار فص خلوت حضور و سهود نارمی ماند؛ ار
 ان رو، مرصد و درپی فرصت اند تا دیگر نار به حصرت دوست ناراند و انه دل را تا صفت ذکر
 حلا بحسد، هرحد که ان مسمان کوی محبت در بحوحه اسماعال نه امور ظاهر و حل و فصل کار
 خلایق نار دلستان ار ذکر خدا و بحوای تا او عافل و فارغ نمی ماند
 امام حمصی، سلام الله علیه، را سر حسن خالی بود اودر همان حال که دل ار گرد هرگونه
 تعلقی برداحه بود نار سنگین رسالت و رهبری را نه دوس می کسید، و خود را مکلف می دید تا ار
 پی رهایی خلق بهیض عظم و فوی سان، نانه ربرد تا مگر خدای عالم ان را نه انقلابی عالمگیر
 مسهی گرداند، ان سان که اساس دینای نظام جور و فساد در جهان ارسه برافند و دیگر نار شروع
 جانبرای یوحسد، کران تا کران گسی را روس سارد و عدل و ارادی و برابری و برادری اسمانی حهر
 اسرده عالم را روس بحشد امام، گاه که ار ان و طبعه سنگین فراعی می ناف، در خلوات و
 اوقات خاص، نه ناری سحانی مورو انی بر آس درون می افساند و ناربان شعر، حدیث درد
 فراق را تا دلدار یگانه نار می گفت حصرت امام هرگر سر شعر و ساعری نداسب و خود را نه ان
 پیسه سرگرم ساحه بود ان عاسی صادق هرگا ار ادای و طبعه و رسالت خویش فراعی حاصل
 کرده سرخ درد مبحوری را در قالب الفاظ و کلمات مورو بر وری نار ای رعم رده است او
 مقصدس شعر و شاعری بود بلکه شعر بر حلو ای ار حلوهای روح بلند و معالی او بود شعر او
 نه مناسب «ارحا تا بلال» است شعر او بحوای عاشقانه، روح هجان رده و بی نانی است که در
 خلوت بهایی تا نگارگری کلمات، رار دل دردمند خویش را تا محبوب نارگشه و تا معبود نه رارو
 نار برداحه است اوفافه اندس بوده و نه گشه مولانا هرگاه چون در دروس حوسس کرده ار شعر
 بدان رنگی داده است ان بررگ خود در باب شعرگویی خویش فرموده

داند بحی نگویم که نه در حوایی که فصل شعر و سمر است و اکنون سری سده، و نه در فصل
 پیری، که آن راهم سب سرگذاسته‌ام، و نه در حال اردل العمر که اکنون تا آن دسب نه گر نامم
 قدر شعرگویی نداسم

*

اری شعر امام محصول حالت اسعراق و مولود فای در سحاب حلال و جمال حصرت حی
 است و سحه سهود لقای دلدار

L - 1902 D

سمس معری گوید

ای حمله جهان در رخ حاسحس بو سدا وی روی بو در اسه کون هویدا
با ساهد حس بو در اسه نظر کرد عکس رخ خود دند، سد واله سدا
حافظ گوید

مردم دند ما حر نه رحب ناظر سب دل سرگسه ما عر برا داکر سب
اصطلاح دیگر «رلف» است، که گفته‌اند کنانه از مرینه امکنانه از کلب و حرسات و
معقولاب و محسوسات و ارواح و احسام و حواهر و اعراض است عرامی گوید «رلف عهوب
است که هیچ کس را ندان را سب» نص گوید «رلف عارب از بحلی الهی است نه مهر؛ مانند «مانع» و
«فایض» و «بهار» و «ممت» و «مصل»؛ امام گوید

سر رلف نه کناری رد و رحسار گسا با جهان محو سود حرفه کسد سوی فنا
در صند عارفان و ر هسی رمندگان رلف خودام و حال لب همخودانه است
عرامی گوید

رلفس گرهی نگسود ند ار دل ما برحاس دل خان ر جهان بگرفت در حلقه رلفس سب
معری گوید

ران رلف بر اکند و ران عمر فان برگس جهان سرسر ار فسهو اسوب

دیگر از مصطلحات عرفانی «حال» است؛ که گفته‌اند عارب است از نقطه وحدت
حقیقی؛ و مراد وحدت ذات است نص گوید «حال عارب است از نقطه وحدت حقیقه من
حب الحقیقه، که مبدأ و مسهای کرب اعساری است؛ و از ادراک و شعور اعار محب و محبی
است» امام در اس معی گوید

من نه حال لب ای دوست گرهار سدم جسم سمار برا دیدم و سمار سدم
گسوی سار دام دل عاسقان او حال سا سب لس دانه من است

عطار گوید

در طواف نقطه حال ر سوب حرج سرگردان خو برکاری بود

آن اسرار به معنی است از معانی حقانی، تا هم اهل معنی از آن حقانی محفوظ گردند، و هم اهل

صورت از صورت مجازی آن بی بهره نمایند

عرفای کامل حقانی را تا دوی و شهود دریافتند، و از برای آنچه به مشاهده آن نایل گردیدند
معانی و اصطلاحانی وضع کردند و برای آن ناهیه‌ها و واردات عازانی ساختند، تا بدان وسیله
مسعدان را به فهم آن حقانی و اسرار راهبر شوند سمن معری گوید

اگر سی در این دیوان اسعار	حراناب و حرانابی و حمار
بتو رنارو بسج و حلسا	مع و نرساد گرو دبر و مسا
سراب و شاهدو سمع و سسان	حرویس سربط و اوار مسان
می و معانه و رند حراناب	حریف و سانی و مرد ماحاب
سوی از عس و ناله سی	صوح و محلس و حام پیایی
خطو حال و فدو سالو اسرو	عدارو عارض و رحسارو گسو
مسو رنهار از ان گفار در باب	برو مقصود از ان گفار درباب
میچ اندر سرو پای عازب	اگر سی ر ارباب اسارب
نظر را معر کن تا معر سی	گذر از پوست کن تا معر سی

*

اکنون پس از این مقدمه، به مروری بر سرود های آن حضرت می برداریم حضرت امام در
انبار خویش از اصطلاحات عرفای سامحن و سلف صالح بهره جسته و معانی ایشان را در سر خود
به کار برده، و گاهی خود از آن مصطلحات مضامین و معانی دگرگری قصه کرد است چنانکه
اسارب رف، سرح و سن جمع مصطلحات در این و حره مسور و مقدر نیست، تا اگر بر ارباب
نمونه به حد مورد اکتفا می شود، باشد که طالبان را سودمند افند و ندانند که مقصود از این دست
معانی مصادیق محسوس و معارف نیست، بلکه هر يك به حصصی اسارب دارد

یکی از اصطلاحاتی که از باب معرف در سخنان خویش آورده اند «رح» است، که گفته اند
مراد از آن بحلی جمالی حضرت حق است که سب اتحاد اعیان عالم و ظهور اسماء الهی است
و سر گفته اند مقصود از «رح» لطف الهی است فص درس معنی گوید «رح عبارت از بحلی
جمال الهی است به صفت لطف، مانند «لطف» و «رئوف» و «نواب» و «محنی» و «هادی» و
«وهاب» امام کلمه «رح» را بکرات در سخن خویش آورده

ای خوب رح که پرده سسی و بی حجاب ای صدهزار حلوه گرو بار در نصاب
تا عیانان بگو که رح بار ظاهر است کاوس پس است این همه در حسیجوی دوست

امام در این معنی گوید

من حواسار حمام می ار دست دلبرم این رار نا که گویم و این عم کنجا برم
الا با ابهاالسافی ر می بر سار حمام را که ار حاتم فرو ربرد هوای بگو نامم را

سایب گوید

سافا دانی که محمورم در د حمام را ساعی آرام کن این عمر بی آرام را
عطار گوید

ار می عس بو مسب افاده ام بر درب حوون حاك بس افاده ام
اصطلاح دیگر «ابرو» است، که مراد از آن صفات الهی است که صاحب داند و عالم وجود
از صفات ربوبی و بهاء و جمال می گردد در سروده های امام آمد

ابروی بو قله بمارم باسد باد بو گره گسای رارم باسد
حم ابروی کحب قله محراب مسب باب گسوی بو خود رار بو باب مسب
معری گوید

از آن در ابروی حویان نظر سوسه می دارم که در ابروی هر مهر و نمی سم حر ابروس

حافظ گوید

حمی که ابروی سوح بو در کمان انداحب نه فصد حان من رار بانوان انداحب

همین حد اصطلاح از باب نمونه کافی است طالبان برای مرید اطلاع می تواند به کسی
که در این باب تألیف شده، و با کتابی که «موسسه نظم و سیر انار امام حمصی» در شرح کامل و
مفصل اصطلاحات اسعار امام در دست اسرار دارد، مراجعه کند. کویاه سخن اینکه شعر امام
سجن مرجعی است که هرگز رضا نمی دهد سر مویی از مرر اس و حدود، نحطی سود و
کوچکترین حکمی از احکام سر بعت معطل ماند، پس نباید سخن او را با سخنان مسید بسنان و
داعیه داران عرفان و معرفت فاس کرد که حسن معانسه سجن اسناه است معظم له در مواضع
بشار از انار خود به صوفیان دعوی دار و مدعیان رباکار ناحیه و انان، و سیه اسنان را مورد نکوهش
فرار داده است

عرافی گوید

سودای رلف و حال حر در حال ناند اندیشه حمال حر در گمان بگنجد
اصطلاح دیگر «لب» است، که گفته اند مقصود از آن کلام است، و سر اسار به «نفس
رحمانی» است که افاضه وجود بر اعیان می کند. نفس گوید «لب عارب است از روان بحسی و
حان فرایی که به زبان سرع از آن به «نبح روح» بعسر می کند.» امام در این معنی گوید
سرس لب و سرس خطو سرس گهار آن کسب که با این همه فرهاد تو سب
سر بهم بر قدم دوست به حلونگه عس لب بهم بر لب شرس تو فرهاد سوم
عرافی گوید
حلاوت لب تو دوس باد می کردم سا سکر که در آن لحظه در دهان انداح
حافظ گوید

آنکه حر کعبه مقامس بند از ناد لب بر در مکتد دندم که مقسم افسادسب
اصطلاح دیگر «حسم» است، که گفته اند اسارب به سهود حق است اعیان و اسعداداد
را، و از آن سهود به صفت «نصر» بعسر می کند و در سرح گلنس راد آمده که «نماری و مسی که از
نعد و فراق و بنادر خودی روی نموده و از مشاهده حمال جانان عاشقان دلسوخته را محروم
می دارد، همه انار و لوازم حسم بر کرسمه اوسب.» امام درین معنا آورده

سرم ولی نه گوسه جسمی حوان سوم لطفی که از سراحه افاق بگدرم
گوسه حسم گسا بر من مسکن بگر نار کن نار که این نادیه سامانس سب
عرافی گوید

نه يك کرسمه که چسب بر اروان انداح هرا ر فیه و اشوب در جهان انداح
معری گوید

حوناده حسم بو خوردسب دل حراب حراسب حو حال سب بر آتش جگر کتاب حراسب
اصطلاح دیگر «می و سراب» است، که مراد از آن علناب عسق است. نفس گوید
«سراب عارب است از دوق و وحد و حال که از حلوه معبوب جسمی در او ان علیه محبت بر دل
سالک وارد می شود و سالک را مسم و سحود می کند، چه استیلای آن موجب هدم فواعد عقلی و
نقص معاهد و همی اوسب.»

بویهار اندو گلزار سکوناً گردد بی گمان کوبی عمر حراں خواهی دید
 حضرت امام نه پیروی از سحوران بزرگ عرلهایی نه سبک و ساق آنان سروده است و چون
 در این مجال محدود ذکر مسطور های فراوان مسور نیست، به ذکر حد نمونه اکتفا می کنم
 عطار سروده است

درد دل را دوا نمی دایم گم سدم سر را نمی دایم
 امام گفته است

درد خواهم دوا نمی خواهم عصه خواهم روا نمی خواهم
 مولانا گوید

ان یوسف حوس عذار امد وان عسی روزگار امد
 امام گوید

کویا سخن که بار امد با گسوی مسکار امد
 سعدی گوید

سادی نه روزگار گدایان کوی دوست بر خاک را بسسه نه امید روی دوست
 امام گوید

عمری گدس و راه بردم نه کوی دوست مجلس تمام گسو بدیدیم روی دوست
 سعدی گوید

نک امسی که در آغوس شاهد سکرم گرم خو عود بر اس بهد عم محورم
 امام گوید

نک امسی که در آغوس ما بانام ر هرجه در دو جهان هست روی گردانم
 عماد فیه گوید

بوسده ام را بی و حاکی سار حویس ظاهر نکرده با درو دسوار رار حویس
 امام گوید

بدل کجا رود نه که گوید سار حویس با ناکسان چگونه کند فاش رار حویس

حضرت امام، قدس سره، از میان شاعران و سحوران پارسی زبان الهام و عبات حاجبی

ار صوفیها صفا ندیدم هرگر رن طافه من وفا ندیدم هرگر
 رن مدعان که فاس انالحو گوید با خودسی فا ندیدم هرگر

* * *

صوفی ار وصل دوست بی حر است صوفی بی صفا نمی خواهم

* * *

انکه دل نگسند ار هردو جهان درویش است وانکه نگسند ر پیداو بهان درویش است
 حرفه و حافه ار مذهب رندان دور است انکه دوری کند ار این و ار آن درویش است
 صوفی کو بهوای دل خود سد درویش بده همب خویش است حسان درویش است

امام حنی عرفان نظری و دل مسعولی در پیچ و خم صاحب اصطلاحات را سد را و وفوف
 درین مرحله را حجاب می داند حان که مکرر این معنی را در آثار خویش از نظم و سر نه کاربرد و
 در حایی گفته اند

در حوایی سرگرم به مفاهیم و اصطلاحات بر روی و بری سدم، که به از آنها جمعی حاصل سده
 حال، «اسفار اربعه» با طول و عرض از سفر به سوی دوست نام داس؛ به از «فوحات»
 لحنی حاصل و به از «مصوص الحکم» حکمی دست داد ناحه رسد به هر آنها

ار «فوحات» سد معنی و ار «مصباح» نوری هرچه خواهم در درون حافه آن دلغرب است

سکیم اسه فلسفه و عرفان را از صم حافه این فافله بگانه سویم
 فارغ از حافه و مدرسه و دتر سد بست نایی رده بر هسی و فرانه سویم

سک و شبوه امام، و ناشر پیشیان در آثار ایشان

حان که می دانم صاحب طران و محققان از اهل ادب، طلق صواب و معارهایی، سعر
 ناری را به ادوار چهارگانه یعنی دور های سل حراسانی و عرافی و هندی و عصر نارگست
 مقسم ساحه اند هرحد این مریدی به قطع اصول ریاضی بست اما دارای مسحصانی
 است که به طور کلی سو و سل انار را معنی می کند نا همس معارهایی توان گفت سعر امام ار
 نظر سوه همان سل عرافی است و ان برگ به همان ساق سخن گفته و به سع و نرویی سحوران
 سل عرافی برداحه است بکه در حور ذکر انکه در سعر امام برحی کلمات و وارها آمده که
 متأثران ریان امروز و ادیان معاصر است و از بعضی وارگان مصامسی ناره فصد سده است مانند
 کلمات وانسه و نااهد در این ست

وارسگان به دوست نااهد گسه اند وانسه ای حومس به جهان بی نا سد

و مل کلمه سکوا که در سخن معلمان نامده و امروز مداول است

حکیم سرورای - محصل به «اسرار» را عرلی است، تا ردیف «عسی»؛ گوید

نفس دیوان فصا اسی از دفر عسی اسمان بی سرو نایی بود از کسور عسی
امام گوید

وه حه افراسه سد در دو جهان برحم عسی ادم و حن و ملک ماند به بح و حم عسی
* * *

تأثیر امام بر ادب معاصر

وجود امام، رضوان اعلیه، در جهات مختلف مسأله حرات و برکات بسار گردیده و در کله سون جامعه تأثیری ررف برحای گذاشته اند بهیسی را که معظم له اعار کرد با اینجا که به پیروزی انقلابی عظیم انحامید موجب دگرگونی سگریفی در جمع امور گردید، از جمله در عرصه ادب و هر بطور و بحولی ررف به وجود آورد، اهل فلم و ساعران را بر انگشت نا نا نگارس مقالات و سرودن اسعار، معاسد و مطاعن نظام حور و فساد را نارگویند و نا اس وسیله کارآمد و موثر حرکت انقلاب را سرعت بخشید. اس بحرك حی در دوران بعد آن رهبر آگاه نا الهام از سخنان و اعلامیه های ان حصرت ادامه یافت نا در اسانه بروری روبه فروبی بهاد و بدرخا نه اوح اعلا رسید؛ نداسان که سعارهای بر سور انقلابی از چشمه سار عواطف عامه حلی حوسیدن گرفت و کران نا کران مررها را دربروردند

آنان که شاهد آن دوران بر سکو و ان رسنحر عام بود اند سور و هجنان و فصای اکنده از عسی و اسمان ان امام هرگز از خاطرسان محو نخواهد شد. آن ورورهای فراموس بسندی بر مسأله بدید آمدن اناری سورانگیر گردید

پس از پیروزی انقلاب و استمرار حکومت اسلامی، مررهای ایران رسن به فرمان اسکیار مورد بهاحم و بحاور دسمن واقع شد و حصم بدبهاد اربی امحای انقلاب نا همه توان بدس حاك مقدس باحس آورد که نادم گرم و مویر ان مقصدای ربانی امت سلحسور و فهران ایران نا دلاورنها و حماسه آفرینی ها نا دسمن مقابله کرد و با حون مقدس خود بعضی از عبرت و سرف بر صحفه تاریخ رقم زد که نا اند برحای خواهد ماند. اس حادثه بر نایی نار در ادبات و هر گسود و سب به وجود آمدن آناری حاوید و ماندگار گسب

عامل مهم دیگر در بحول ادبی، مکاتب و آثار مسور امام است که در سبوه نگارس فصلی باره نار کرد. هر چند که در اس مقام سخن گفس از بر امام مورد نظر سب اما دربع است فراری حید از آثار مسور ان عارف نافله را رب و ربور اس مقال بساریم. حصرت امام در دساحه نام خود به حور و جامعه روحانیت می نویسد

سلام بر حماسه سازان همسه حاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم سهادت و مرکب حون بوسه اند و بر مسر و وعظ و خطابه ناس، از سمع حاسنان گوهر سحرع

به حواحه سرار دارد، و در آثار خویش بسیر به افقا و اسمثال عرلهای آسمانی «لسان‌العرب»
برداخته، که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم
حافظ گوید

ناد ناد انکه سر کوی بوام مرل بود دیده را روسی از حال درب حاصل بود
امام گوید

کاس روری نه سر کوی بوام مرل بود که در آن سادی و اندوه مراد دل بود
حواحه گوید

در همه دیر معان بسب خو من سدایی حرفه حایی گرو ناده و دفر حایی
امام گوید

حر سر کوی بو ای دوست ندارم حایی در سرم بسب بحر حال درب سودایی
حافظ گوید

دوسان عب من بدل حیران مکشد گوهری دارم و صاحبطری می‌جویم
امام گوید

من درین ناده صاحبطری می‌جویم راه گم کرده‌ام و راهبری می‌جویم
نساری از ساعران عرلهایی با فافه وردیف «هبح» ساخته‌اند، که از میان آنان دوس، یعنی
سفایی اصفهانی و حرس لاهجی، با یک ردیف و فافه و یک بحر «هبح» را ردیف قرار داده، و
عاسی اصفهانی در همان بحر و همان ردیف لکن با فافه دیگر عرل ساخته‌اند
حکم سفایی گوید

ماییم و همس خاطر افکارو دگر هبح در ساحه با راحو ارارو دگر هبح
حرس لاهجی گوید

ماییم و دلو ارروی بارو دگر هبح فاصد برسان مرد دندارو دگر هبح
عاسی اصفهانی گوید

در باع بو حق نفس ناد صبا هبح در کوی بو آمد سد بحاصل ما هبح
امام گوید

ماسم و یکی حرفه برویرو دگر هبح در دام ربا بسه نه ربحرو دگر هبح

افرود است؛ در این بخش ویرگهای می هر شعر، از نظرگاه عروض و قافیه و بدیع و معانی و بیان و سبک‌سازی - به دقت و احصاء - بیان گردیده است، بدین ترتیب

- نام شعر
- مطلع شعر
- وزن شعر (بحر شعر یا رجا فاف ان، همرا تا بقطع بر اساس افعال مصطلح و علامت معارف، هند شده است)
- قالب (قالب هر سروده مشخص گردیده که غزل است یا قصیده یا ...)
- تعداد ابیات
- سبک (سبک هر سروده، عرانی یا خراسانی، بیان شده است)
- تاریخ سراسر شعر
- قافیه (همه حرفهای قافیه نام برده شده است)
- ردیف (اگر شعر دارای ردیف بوده، ردیف آن مشخص شده است)
- هر شعری و بلاغی (کلیه آرایه‌ها و صنایع، لفظی و معنوی، و بر مصادیق معانی و بیان، در ذیل هر سروده مشخص گردیده است)

همچنین اصطلاحات خاصی که امام در اشعار خود به کار برد اند، به احصاء و احتمال شرح شده است

۴- حضرت امام در دوران جوانی عربیات فراوانی سرود بودند و آنها را در دفتری سرگرد آورده بودند، مأسفانه در جریان سفرهای پیاپی، این دفتر مفقود گردید پس از آن بر سروده‌هایی از انسان در دست بود که برخی به خط خود انسان دست‌نویس گردیده بود، و تعدادی بر نه‌وسله همسر گرامسان استساح شده در دفترچه‌ای گردآوری شده بود، این دفتر نیز در جریان بعثت مکرر محل سکونتان مفقود گردید برخی از دست‌نویس‌های نامشمار، در پی هجوم مأموران ساواک به منزل و کتابخانه شخصی انسان از دست رفت؛ اما نسخه‌ای حدیث از انار مطبوع قدیمی انسان، که در دست ارادتمندان و دوستان آن حضرت جوان امانی از رسمند نگاهداری می‌شده، به تدریج برای «موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی» ارسال گردید، که این انار در مجموع برای دیوان شعری که اکنون طبع آن به پایان رسیده است دسیمنه مهمی گردید پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام نامه‌ها و اصرار فراوان بانو فاطمه طباطبائی، همسر فرزند گرامی انسان، حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی، استعاری در قالبهای مسجع و با مضامین عرفانی سرودید که خوشحانه همه نسخه‌های خطی این سرود ها در موسسه نگاهداری می‌شود بخشی از این سروده‌ها پس از رحلت امام در حدیث دفتر بانو ابی سوری عسی، یاد عسی، نقطه عطف، و محرم دارم سرگردید، و اکنون

ساحه‌اند الفجار و آفرین بر سهدای حور و روحانب که در هنگامه برد، رسه بظلمات درس و
 نحب و مدرسه را بر بندند و عقاب نجات دسار را از پای حقیق علم برگردند و سکا لان به مهمانی
 عرسان رفسد و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند
 آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای محر ساجانان حوره‌ها و روحانب را درک کرده‌اند در
 جلسه حضورشان آرویی حر سهادت ندند اند

حیانکه می‌دانم در دوران حیات بربرکت ان حصرت از آثار مطوم معظم له، حر فطعانی
 بر اکنده، مسر نگردند. سن از اربحال ان بررگوار، اسار بحسن عرل اسان دومی در ساعران و
 سرانندگان و ارادینندان ان مراد و پیر برانگنحب نا به افعا و اسفمال، و بصم سروده‌های اسان
 بردارند. اگر محقق در گردآوری و احصای اناری که به پیروی از اولس عرل مسر سده اسان
 سروده سده اهمام وورد، ان گا بدندار می‌گردد که نها همس نك عرل حه نأسری در دهها و
 اندسه‌ها داسه است

حون انار مطوم امام، یعنی حکایت سور و حال و دوق عالمی دسی و مرجمی که خود حافظ
 احکام سرع و اس مس بود و مطهر بقوا و بقفس، اسار ناف رحه‌ای در حصار حمود و بحر
 افکند و طاهرسان را نکان داد، و کسانی از انان سه نافسد که عب عارفان کردن ناسی از
 سگ نظری و سگ بصاعی است

اربحال ان روح قدسی، رساخری بررگ را ناعب گسب و سفنگان و دلدادگان ان
 حصرت از ساعران و سحوران مرانی و عمامه‌هایی آکنده از نأر و مالامال از سور و احساس به
 سلك نظم در آوردند که به نفس می‌نوان گسب بعدار پیامر خدا (ص) و اسم هدی (ع) در فعدان
 هبح بررگی، ساعران انهمه سوگنامه و مرسه سرود و انحسن دردمندانه سخن نگفته‌اند،
 سروده‌هایی که در زمان انها اناری سن سوا و رسا وجود دارد که از دجانر گنجه شعر ناریسی سمار
 می‌اند و در تاریخ ادب ان دنار برحای خواهد ماند

در نایان نادآوری حد نکه به نظر ضروری رسد

- ۱- معظم له گاه در برخی از اسعار خود بصرفانی کرده بر روی حرف و کلمه‌ای فلم کسده و به جای
 ان، حرف و کلمه‌ای دیگر مرفوم داسه، و برخی از اسعار را بر ناریوسی کرده‌اند
- ۲- از انحا که سروده‌های بسیاری در فالهای گوناگون، همانند عرل، قصیده، مسوی، رباعی،
 قطعه، مسقط، و ترجع بند، از حصر سن به‌جا مانده و اکنون همه انها نکحا به طبع می‌رسد،
 ندوین و رسی خاص ندانها داده سده است، از ان فرار بحسب «عرل»‌ها فرار دارد، بر ا
 کسب آن از دیگر فالها سسر است، سن از ان به ربسب «رباعی»‌ها، «قصیده‌ها»،
 «مسقط‌ها»، «ترجع بند»، و «قطعات و اسعار تراکنده» کله فالها به ربسب حروف «روی»
 مرپ سده، و شعرهای معرفه دیگر بر بر همسن ربسب نظم نافه است
- ۳- «واحد ادبیات» موسسه، بحسی به عنوان «ساسامه سروده‌ها» بنظم کرد و در نایان دنوان

بسم الله الرحمن الرحيم

نصحاء وصلک اولدب حمرات سوفل لی الحنا
ر عفت نه سه کم آسی که برد رنانه کمانا
بو حه آسی نه جهانان که صدای صححه قدسان
گذرد ر دروه لامکان که حوسا جمال ازل حوسا

امام عربرم، مرصد و مرادم!

مسئولان سیر انارث از من حواسه اند یا داسه های خود را برامون نحوه سرودن اسعار
عارفانه ات نگارم تا در بجه ای به یکی از ابعاد وجودت پیس حسم مسافان بار گردد، اما حون فلم
به دست می گیرم، عم فعدایت امانم نمی دهد و اندوه هجرات رهانم نمی کند، اجر خانه ما را
بی تو بوری و فروغی بسب حای حای خانه بسا از تو دارد و ستم وجود همه حا را اگده
است علی کو حکت پیوسه نورا می خوید و همواره از تو می برسد و از ابحا که نه او گفته ام بود
اسما بهایی همسه به سوو دندارت نه اسمان و سارگان حیره می سود
اکثون سن از سه ماه از سفر روحانی تو می گذرد و همه روره مسافان تو در حسسه و
خانه ات گرد هم می اسد و عاسفانه می بالند و عاجزانه می گرسند و رهگذرت را از خانه نا حسسه
گلر بران می کند

بدرم! تو که از حال عاسفان آگا بودی، تو که از حال سغه ام حرداسی و می داسی که
من سندا و نضرار تو هستم، چگونه بهانم گداسی اجر ان که عمری را در بر تو وجود تو سری
کرده، در طلماص چگونه تواند رست!۱۹

بعضی سرود های احترام امام و ائمه به دست آمده از سروده های قدیم آن حضرت در این مجموعه به علاقه مندان ادب و عرفان اسلامی تقدیم می گردد ضمناً مقدمه نابوی گرامی، فاطمه طباطبائی، بر مجموعه یاد عشق، که در آن از انگیز امام در سرودن اشعار و عرفیات احترام ساحتی گفته اند، در پی این دنباله درج گردیده است

حال که آن امام عاقلان و معبدای عارفان رحب به دیار ملکوت کسند و در حواری رفیق اعلیٰ ارمنده است، مجموعه آثار مطوم آن حضرت در یک مجلد در دسترس مسافان و ارباب معرفت قرار می گیرد امید است که حقایق و معارف آن، سالکان الی الله را حرا راه و عارفان را سمع جمع و مباحسان را ذکر حلوت اسن باشد انک آن روح قدسی، که اسلام را ارس فریها عرب و هوان بحدید کرد و دیگر بار سب سکو و عرب مسلمین گسب، در رضوان الهی و خانگا صدق، بر دملیک معدر، مقام گرفته و آن نفس مطمئن در حواری محبوب مأوا گیرد، بر روان ناساکس صلوات و سلام بار می کشم و بر ترب مور او درود و تحب می فرستم حرا اله عن الاسلام والمسلمین حرا الحراء

واحد ادبای

موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

عاسق سندی اگر که نامی داری دیوانه بهای اگر سامی داری
مسی بحسدهای اگر هوس بوراست ما را یوار با که حامی داری

رورها می‌گذشت و امام بهای خواهشهای مُلمسانه‌ام را هراس خندگا با عرلی با بوسه‌ای
می‌پرداختند

در این مرحله بود که دیگر هیچ درنگی را روا نداشتم بحسب مجموعه رباعها را به
همسر امحمد بنان دادم که او سر با سویی وافر مرا به پی‌گیری امر واداشت سپس دهری خدمت
امام تُردم و از انسان نفاضا کردم به نامت حال، سُرد ها نصائح و اسارات عارفانه خود را در آن
دهر مرقوم دارید

وحس بود که آن کریم در حواس مرا احاطت کرد و از حوان معرفت و کرامت خویش
بوسه‌ای نصسم فرمود و مرا مکتوبی بحسد که به عرلی جسم می‌شد و حواب مسی به در حواس
مصرانه من بود

اینک نمره آن نلاسهایی این مراب گرانقدر را در احتیاج موسسه محرمی که انار او را
دنیال می‌کند می‌گذارم تا به عاسقان امام هدیه کند و جان مُسافان را با رُلال این حسمه‌سار
سراب سازد در این رَمه گمشی‌های دیگری دارم که اگر خُداوند فرصی بحسد بازگو خواهم
کرد

در عم او رورها نگاه شد رورها با سورها همراه شد
رورها گر رفت، گورو، ناک بس بویمان ای آن که حون بو ناک بس

ناظمه طباطبایی

۱۳۶۸/۶/۲۳

در این سب ساهم گم گسه را مقصود از گوشه‌ای برون ای ای کوکب هدایت
 سرخ این هجران و این خون جگر را به فرصی دیگر می‌گذارم و به اسحه حواسه‌اند
 می‌بردارم، که

حاجان برور است قصه از باب معرفت رمزی برون و حدی با نگو

زمانی که به اقصای رسته تحصیلی، یکی از مئون فلسفی را می‌خواندم، بعضی عبارات
 دسوار و مبهم کتاب را در مواقع مناسب با حضرت امام (قدس سر) در میان می‌گذاشتم. این
 پرسش و پاسخ به جلسه درس سبب دفعه‌ای تبدیل شد، تا يك روز صبح که برای شروع درس
 خدمت اسان رسیدم دریافتم که اسان تا يك رباعی به طر هستدارم داده‌اند

فاطی که مئون فلسفه می‌خواند از فلسفه فاء و لام و سن می‌داند
 آمد من آست که تا نور خدا خود را ر حجاب فلسفه برهاند

س از دریاف این رباعی، اصرار محدثانه من اعارسد و درخواست اسباب دیگری کردم و
 حد روز بعد

فاطی! سوی دوست سمر ناند کرد از خویش خویش گذر ناند کرد
 هر معرفی که بوی هستی بر داد دیوی است به ر، از آن حذر ناند کرد

بناقصای مدام من کم‌کمک موبر می‌نمود، چراکه حدی بعد حسن سرودند

فاطی برو حق معرفت، یعنی چه؟۱۹ دریاف داب بی صفت، یعنی چه؟۱۹
 ناخوانده الف، به ناخواهی ره یافت ناگرده سلول، موهبت یعنی چه؟۱۹

این سدآموزی و روسگری امام را که در قالب رباعی و در بهایت انجار آمده بود به حان
 بنوسدم و اویر گوس کردم و سرمست از خلاوت ان سدم، ناگاه دریافتم که بطر حسن پیامهایی در
 باب معرفت، دربع است ناگفته ماند و بهمه گردد. لذا نا سماحت سسار از اسان حواسم که
 سررسه کلام و سرودن نام را رها نکند. اعراف می‌کم که لطف بی‌کرا ان عرب‌حان بود که
 حرأب اصرارم می‌داد و هر دم بر حواشهای من می‌افروند. نا انجا که درخواست سُرودن عرب
 کردم و اسان عتاب کردند که «مگر من ساعرم؟۱۹» ولی من همحان به مُراد خود اصرار
 می‌ورردم و س از حد روز حسن سسدم

تا دوست بود، تو را گریندی نبود تا اوست، عمار خون و حدی نبود
 نگذار هراحه هست و او را بگریس سکوبر از این دو حرف سدی نبود

* * *



غزل

عید نورور

ماد نورور دریده است به کوه و صحرا

حانه عید پوشید، چه تاه و چه گدا

علل باغ حسان را سود راه به دست ما دم آن نطرب محلس که بود قسما

صوفی و عارف از این ماده دور افتاد جام می گیر و مطرب که روی سوختی صفا

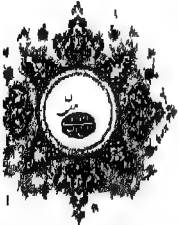
همه در عید به صحرا و گلستان برود من سرست و میجا به کنم و دجند

عید نورور سارک به عی و درویش یار دلدار را رختخا به دری را گشتا

کر مراده به در پسر حرامان دبی به سر و جان به بویش راه نوردم، به پیا

سالها در صبار مات غائم بودم

تا به دلدار رسیدم کنسم بار حطا



حال جهان

بودل ستم و غیر تو کسی بیست مرا

خبر نوای خاں جهان و ادرسیست مرا

عاشق بودی تو ام ی گل بی مثل و مثال سدا عسیر تو سرگر موسیست مرا

تا تو هستم و تو سرگرم و دلی چه توان کرد که نامک حسیست مرا

یرونده ار روی سیدار سخاں تو قسم عیر دیندار و حب نمشیست مرا

گر ماسی روم ای یردکی هست عانی ادرین حدس چو مال کسیست مرا

مده ارحب دار و در و تصورم حسری

حرج دوست نظر سوی کسیست مرا



حُسنِ حاتم

آلایا اَهْ الساقی رمی پُر ساز حاتم را

که از حاتم فرو در یزد جوایِ نیک و نامم را

ار آن می دیر در حاتم که حاتم را احسان داد
بر دل سازد رستی همه سیر یک نامم را

ار آن می ده که حاتم را رقیه خود را سازد
سخو کرد و نامم را فرو برد مفت نامم را

ار آن می ده که در حلوه که رداں بی حُرث
هم کو بد سخودم را هم ببرد قاتم را

مودی در حاتم قدس کلرد ماں میحاج
که از هر دورنی آم کلی گیرد بخت نامم را

روم در جرکه پس از او خود بی حُرث شد
بر دل سازد از حاتم بی احکار حاتم را

تو ای یک سکه از آن بیای عدم از
مدر ما دار آن وادی رساں بیح و سلامم را

ساعر حاتم کردم این عدم اندر عدم نامم

به پیر ضومعه روگو سن حُسنِ حاتم را



دریای جال

سر زلفت به کساری دل ز خارا کش

ما جهان محو شود، حرقه کشد سوی فنا

سرکوی تو ای قفسه دل ز راهی مست در به هم گزینم راهی دادی ما

ارصاعی گل روی و ستر کس بر چو در بر کند دل رحیم و کند دود صفا

طاف ابروی تو مهربان دل و جان بست مس کجا و تو کجا، راهد و مهربان کجا

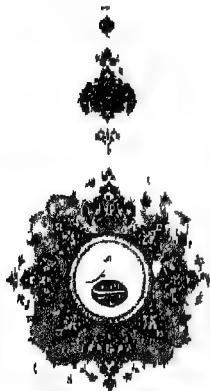
لمحه و غارب و درویش و حرامی دست همه در آمو تو هستد و دود فرما صفا

حرقه صوفی و حامی و شمشیر جاد صفا کاهی تو دان جمله هسته صفا

رسم آینه وصال تو که در حال می هجر روی تو که در حال می ایست روا

ماه همه موج و لودرهای حالی ای دست

موج دریاست عجب آنکه ماسد در



شرح جلود

دیده ای مت سید نوح ریبای تورا

بیت کوشی که همی شود آدای تورا

بچ دستی شود حید روحان تود را کس بخد بکھان حید اتر پای تورا

رهر عشقم دار حیدر دمسد سرار مدو عالم مدسم روی دل آرای تورا

قامت سرو قدان رایه پشیری سحر د آنکه در جواب سمد قد رعای تورا

کجا روی ساید که تواس فله لای آنکه حیدر ستم سرل و نادای تورا

همه حاصل عشق است که یارم همه عا کور دل آنکه بیاید بکھان حای تورا

ما که گویم که مدد است و سید بجال خرجم آورد و خر رلف چلیپای تورا

و که بچم و حیدر دست در عشق گشود آنکه میداشت سر علت سودای تورا

سکتم این قلم و پاره کسبم این دمر

سوان شرح کم جلود والای تورا

لب و دت

کر چه از تیر و جهان بیسج شد حاصل ما

غم باشد، چو بود مهر تو اندر دل ما

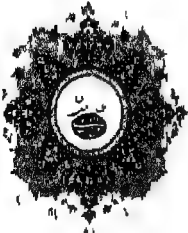
حاصل کون و مکان، جمله دیکس نرج کویست پس سخن پس که همه کون و مکان حاصل

جمله آن سر از نمان است درون لب و دت لب گشای پرده برآمد از این شکل ما

یا کنش یا بر مان درن قفس یک مرا یا بر دل سازد دل پس بر پس باطل ما

لایق طوف عزم نو بودم اگر

از چه رو پس در محبت سر شکی گل ما؟



مسکبیتی

خُشِ عُنُق تو بهیچ بیتِ ادر دل ما

عُنُق تو سرشته گشته ادر رُجُل ما

اسعار و ثناء این بیاموید آآن همه خرد و بختِ مکتل ما

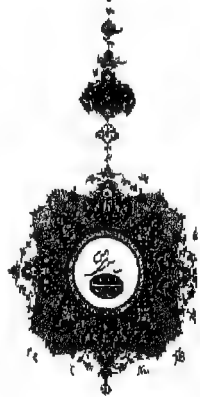
باشع گو که راه من طیل جو رُحی تو بجمد زیدِ ماطیل ما

گر ساک او ساری سیر کند خود مسکبیتی بودِ مسل ما

صدق فسد دل ما بقصد شد رعای ساء این دل غافل ما

مکروح در عین سوی نازل ره رفت

این عسوق شدن ہی بودِ حاصل ما



آفتاب یمنه شب

ای خوب نوح که پرده ششی دلی حجاب

ای صدهار حلوه کرد مار در نقاب

ای آفتاب یمنه شب ای ماه یمنه رود ای بحیم دور من که به ماهی نه آفتاب

کیهان طلایه دارت و خورشید سبایا کسوی حور حیمه مار لورا ، طباب

حاهمای قدسناں همه در حیرت یو دلهای حور مان همه در فرقت کما

امودج حالی و افسوره حلال درمائی کی کرانی و عالم همه سرا

آیا شود که سم نطسه سوی ناکنی نا پرگشوده کوچ مسایم ار این نقاب

ای حلوه ات حال ده هر چه حورو ای عمره ات حلاک کن هر چه تسح و نقاب

چشم خراب د دست حرام نموده است

آبادی دو کون به سببان این خراب



حافظ و دل

آلایا ایحسا الساقی برون بر حشرت لبها

که خاست حل نماید یکسره است از مشکنا

می رسد راه همتل را از خانه دل که این از بس خون هرگز باشد حامی قلنا

اگر دل ستد ای رعن جان حامی کُن که این میحسا به هر گیت حرا و ای لبها

تو که از تنه می گستر آبی خود آبی برون شوی در ملک از مرر حلو کجا قلنا

چار گلبنای مانع دوست هم آن صوم بیا خدا گشتی رمان دوست دریا با و سا قلنا

تو راه حمت و مردوس از پیش رخ و دیجا خدا گشتی در راه حق و پیوستی سا قلنا

اگر دل داده ای تر عالم هستی و ما

سجود بستی ز ما و عسکونی بس سلا

درگاه حال

ہر گناہی حس دی آسچاہد است

ہر گناہی حس دی آسچاہد است

ہمہ سرکش آن دلچسپای بد در غم حشر حشر این بہ تورو عوالت

جملہ حوالت حشر تو سحر آوردند این چه رنجی است کہ گنجیہ پیرو نما

عاشقان صدر نشان جهان قدس سرفراز آنکہ در گاہ حال تو کہ است

فارغ از ناوہنست آنکہ کوی توسیہ عامل از ہر دو جہاں کی ہوائی می دہا

رکن اس حیرت آورده این نیست نکش

در غم منہ و آبی کہ آن قلم نہا



دریا و صراط

مار را ناکسید در این ریج لی حساب

ماقلب پاره پاره و ماسیده ای کما

عمری که دست در غم جبران دی دست مرم درون آتش ماهی نرو آب

حالی شد نصیبم از این ریج و زندگی پیری رسید عرق طالت پس از ناس

از درس و بحث مدرسه ام حاصلی شد کی میتوان رسید بدریا از این صراط

هر چه رسد اگر تم و حسد چو برق دم چیری بود عسیر بحالی پس از حساب

تا ای عزیز فصل جوانی بهوش باش در پیری از تو هیچ بیاید عسیر حساب

این عاجلان که دعوی ارشاد میکنند در حرقتشان بغیر مستحدا ای حساب

ما عیب و نقص خویش و کمال و حال عسیر پنهان نموده ایم چو پستی پس حساب

دم در یار و دستر سپیده پاره کن

تا کی کلام بنیده گفتار ما صواب

کشت عشق

اگر داس می رید بر آتش خام حب است

اگر دور از حروں نماند ددس آن جویست

آنچه روح اوست جام داده اردب کجاست بی مدرس بی مری بی حکم دنی حیات

سرمشقم، در مردم در جسم کیوی ماست کی جمع حلقه صوتی و اصحاب صلیت

ار «موت حاتم» شد فحشی دار به صلاح کجاست هر چه خواهم در درون حاتم آن لغز است

در دمی حرم این دارس کجاست عشق اگر در ماں حاتم دار اصحاب این کجاست

خود ای می خواهم در جام تو ماسوس کنم بنوتمندار لب این خرم می بی صفت

روح نطف دوس در دمای عشق تی کر آ

گاه در آونج سار و گاه در عن شست



سحر دل

عاشق دوست در رکش پیدا است

بی دلی اردل شکش پیدا است

نواں برم نمودش به سخن این سحر اردل سکش پیدا است

ارد در صلح نرون باید دوست دیگر امر در رکش پیدا است

می رده س اردج سرخش پُربید مستی از چشم شکش پیدا است

یادانش پی عاشق کُشی است من گویم ، ز خدش پیدا است

رازِ عشق تو گوید بهندی .

چه کنم من که در رکش پیدا است



عاشق سوخته

پرده نردار رج چهره گشمار است

عاشق سوخته را دیدن دیت هوش است

دست ارادت ای دوستی هم بردا تا من دلشده را یک تن و یک دست است

همه حواص تر ریاضت ای مایه خس فی مثل در بر دریای حردشان خوش است

مرغ پر سوخته را نیست صیسی رها عرصه جلا که راع است دوا می کس است

داد و اهرم عم دل را بکنج عرصه کم که چو من ادسا است چون مادر است

این همه علل و عوفا که در آفاق بو

سوی دلدار روان همه با یک حشر است

نوح حوشید

عبارت است اگر دوست ز ما مسورت

دیده بخشای که مینویسم همه عالم طور است

لاکم دل که بسیندخ حوشید جا	چشم حاشش که اردیدن نوری کو است
یار باین پرده پندار که در دیده است	باز کن تا که مینم همه عالم نور است
کاش در حلقه رمدان حسبری بود درود	صحن آسمانه را ماصر بود از مصور است
وای اگر پرده را سدر منفرد نوری	فانش کرد و که چه در حسره اس محورت
چه کنم تا به سر کوی تو ام راه دهی	کاین معرکه شب همی خواهد و این راه دور است
وادی عشق که بی جوشی و سرگردانی است	مدعی در طلبش و الهوس و معرور است
لب و در است بر آن کس نوح چو نیش	اگر مدحت کند ارکمه خود مسرور است

وقت آن است که نیتیم دم دریم

به هر سه کون و مکان مدحت و مظهر است

دیدارِ یار

عشق مجار سے سوندا می حال باس

ما حاکما رکوعے نو مادر و ان باس

ما حیدیان کو کہ شہاد صورت خوش آرام ہمارے سارے در و ان باس

فردوس ہر چہب در آن مست قیاس ریح عسی کہ می رسد اراد آن باس

ماندنی کو کہ لوح البسم دیدار ما حاصل سے همان باس

ساعر پیادہ مادہ برر و کرشمہ کن کائنات سرور جہ در حال روان باس

ان ماہشان و علم فردساں و صوملا

می شود آسجہ کہ درد زماں باس



مذهب زندان

آنکه دل بکشد از هر دو جهان درویش است

آنکه گدشت رسید از میان درویش است

حرف و حالت از مذهب زندان در است آنکه دوری کند از این و آن درویش است

بیت درویش که دارد کلمه درویشی آنکه مادمه کلاه و سه روحان درویش است

حلقه ذکر میبارای که داکر یار است آنکه داکر ساسدعیان درویش است

هر که در جمع کسان دعوی درویشی کرد سخت نیست که ما و در میان درویش است

صوفی ای که بنوای دل خود شد درویش

سده همت حش است چنان درویش است



قله محراب

حم اردی کحت قله محراب من است

تاب کسوی تو خود را رتبه تاب من است

آه دل راه یایش اگر آدانی است یاد دیدار نوح و موسی نو آداب من است

آنچه دیدم در حسان همه مشائی در صف می رده مداری من احسان من است

درم علم و عمل ندعیان حوطه درید منی رهش می رده کرد اسب من است

هر کسی از گشس و پرش و بخش طلعت دوست در طاعت من عاود و آس من است

عاشق بند که خراسان رده و مکر پویم عشق روی تو سرشته محل دآب من است

هر کسی از عسم و شادی است بصلی

بایه عشرت من عام می است

سوی عاشقان

رحسیر نظر ما که طرب آردوی است

چشم حراست مار و عاقدار سوی است

دیوانگی عاشق حواری زاده است مستی عاشقان حد ادا روی است

ما عاشقان رشتۀ کوه حداییم روح الامین به سدره پنی حوی است

گلش کسب میکند راهی قلندران طیر هست می رده در کنگیزی است

ما نظربان کو که طرب را فردن کند دست کدای صومعه بالا روی است

ساقی بر راده گلگون به حام من این خم پر می سب آردوی است

ماد مهاد پرده رخسار او کشود سرخی گل زده سر آفتاب روی است

ای پردگی که جلوه است از عرش کد

مهر زخت عین به بن موی موی است

فتوای من

سرکوی تو، به حال تو قسم های من است

به هم رلف تو در مسکده مادای من است

عارفان روح تو حمله طلوع و هجول این طلوعی و هجولی سر و سودای من است

عاش روی تو حسرت رده ابد طلب است سر بهادری سرکوی تو سودای من است

عالم و جاهل در راهد سیه شدی نو است این به تبارقم سه سودای من است

رخ کشا حلوه ما، گوشه چشمی ادا این هوای دل عمده شدای من است

مسجد و صومعه و مسکده و در و کس سرکجایم کدیری یاد دل آرای من است

در حاسم و حاسیم و حاسیم و حاس

این حاس است که خود را رنمای من است

درمای عشق

امسا بهمسان دل دیوانه من است

در شمع عشق سوختن پر دانه من است

کیموی یار دلم دل عاشقان است حال بنیاد نشت بخت دانه من است

عوجای عاشقان زنج عمار دلبران راز و نیاز ما هر سده در خانه من است

کوی کوی سیکده باب صغای عشق طاق در و افاق روی لوکاسه من است

فرماد رعد مال دل سوز حسان من دریای عشق قطره مسانه من است

تافتد به رقص یار سرشانه است

مسعود مدسبان همگی شانه من است

هَوَای وصال

در بهج دماک کسوی دلمه برآید

دل مرده صدایی هر شلاح نشاید

حالت در هَوای دمدل رسار ماه نوب در سحر دیکه شمس بهار است

در صمد عارفان درستی رسد کمال دلب چو دایم و حال لب همچو دایه است

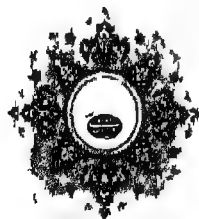
اند در وصال روی نوای شمس تاباک انگم چو سیل حاک در مار و ایه است

در کوی دوست صل حوالی به سر رسد مایه چه کرد این بهمه جور و راه است

امواج خشن دوست چو درمای لی کران این سببه کام عمش در کرانه است

میجاده در هَوای وصالش طرب گمان

مطرب به رقص و شادی و چک به چاه است



حانه عشق

حانه عشق است و سرنگاه عشاق حریفان

پایه آن برتر از دره غریب است

این سرار اسرار می خورد گمان ایاران
از جهان هستی و ملک جهان بینی بردان
مکن سوداگران روی یار گلخدا را
پرده داران جسم فرمان دایان بگردان
ماهی این مار که آواره ار روی زمین است

حاکم این کعبه و ارسته نوح این است

حادم این میگرد دور ارشای آن دین است



فُتْلای دوست

باد صبا کدر کی ارد در سرائی دوست

بر کو که دوست سر نهد خرب پای دوست

من سر می بستم مگر اندر قدم ما من جان می دهم مگر اندر هوای دوست

کردی دل مرا رفاق ز حب کما اصاف خود مدد که بود این سرائی دوست

مجنون اسیر عشق شد، اما چون شد

ای کاش کس چو من نشود فُتْلای دوست



پرتو عشق

عشق اگر مال کشاید به جهان حاکم است

گر که حبله در این کون مکان حاکم است

دوری از روح نماید به سحر جوشن مانش کرده که به پیداد جهان حاکم است

دره ای میست به عالم که در آن عشقیست مارک اند که کران تا کران حاکم است

مکریان کرده دوری جش از پرده عیب همه سمد که در عیب و عیان حاکم است

ما که از جسم و روان رتوحا است سجا خود میسی به همه جسم و روان حاکم است

من چه گویم که جهان میست سحر پر عشق

دو اخطالی است که بر دهر و زمان حاکم است



مترجاں

ماکو کوں راز دل را کس مرا ہمراہیت

اگرچہ جویم سر حال اور نہ رویم ہار

مار کُن مامی توانی ہمسرہ کن نامی نہ
دردِ مہدی را بددم عاشقِ این باریت

حلہ صوفی و دیر را ہم ہر گرجی
میج مال و پیرودہ نارنج ہم پرواز

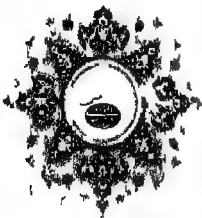
اہل دل خاھر رکھا راست باہل
بی زبان بانی دلاں، ہر گرجی پرواز

سردہ در راہ حاکمان حال یہ کف سر ہا
اکہ سردہ کوی دلبر نکند، سر ہا

عشق حاکمان اریسہ دارد درد دل را درو
عشق را اسقام نمود، چون در آغار

ایں پر شاں خالی ارحام ملی نوشیم

ایں ملی تا وصل دلبر، ملی ملا دسارت



سوی دوست

غمی گذشت در راه سزدم به کوی دست

مجلس نام گشت زدم روی دست

گلش معطر است سراپا روی ما کشیم هر کجا شدیم روی دست

هر جا که می روی روح مار روشن است حاشی در راه سزدم سوی دست

سوارگان دلشده ناغر گرمه اند ما را نمی صفت شد از سوی دست

کوشش من و تو وصف نوح مار شود ورنه چنان ندارد خر کهنکوی دست

ما فاستلان بگو که نوح مار طاہر است کادش س است این همه در حسی دست

ساقی ز دست مار به ما داده می دهد

بر گیری تو سر ز دست کوی دست

مسی عاشق

دل که آنفسه دی نوسا شد دل مس

آنکه دیوانه حال نوسد حاصلست

مسی عاشق دلناحت ار ماده نوسد سحر این مستیم از عمر ذکر حاصلست

عشق روی بود این ماده افکند مرا چه توان کرد که این ماده را حاصلست

مکدر از حیث اگر عاشق دلناحت ای که میان تو و آخر تو کسی حاصلست

ز بهر عشقی اگر حسرت و سعادتی که محض عشق تو دارم هر دو حاصلست

اگر از اصل دلی صوفی راهم بگذرد که حرم این طالع را راه داین حاصلست

رخیم طره ادچک دم چک را که حسرت این حاصل دیوانه حاصلست

دس من گیر دار این حرفه سالوس را که داین حسرت سحر حاکم حاصلست

علم و عیال سحر امات مدار داری

که مسر که عشاق زده حاصلست

محل دلجوکان

عاشق حاشی دُخِ میل تو در مائش

یک کاس آس از دوحه در مائش

خُردِ محل دلجوستان کُریست	اس حدیثی است که آغارش بهائش
دار دل را توان پیش کسی مار نمود	خُردِ دست که خود حاضر و بهائش
ما که گویم که سحر دست بید هر کر	اگر اندیشه دمدار مرا مائش
کوثر چشم من تر من سکن بگر	مار کن مار که این بادیه مائش
سرخم مار کن سحر لیرم ده	که سحر تو سر سیمپاره و بهائش
سوانست بهائش در پریاں گوی	اگر در سیه سحر طرب تریش

پاره کن دسر و سکن قلم و دم دید

که کسی نس که سر که و حراش



ہمت دیت

عالم اندر ذکر تو در شور و عوجا ہست دست

مادہ اردست نو اندر جام صنبا ہست دست

بور ز حصار تو در دلہا فروزان شد عشق بدست درد دل ہر پیر و راہب دست

مل اندر سلاج کل فتح تو را حاد و کجاست لوی عطر موی تو در دشت صحرا ہست دست

درد دل از روی زردم پیش او گفت و پارت پارت پارہ پارہ حاتمہ صبر و تکیا ہست دست

حال من در راہ آں دلبر دعا گفت و گفت حال حوامان کجی خاک و لا را ہست دست

کاروان عشق در رؤمای اورم دست

حان صدنا کاروان در این مہما ہست دست



حسرت روی

اشعار حسرت روی و ذکر آرامش

دل آرام نگه دار که دلارام مت

گر دیش باغ نوا هم ز دم طرف چپ روی گلزار حویم که کلبه ام میت
من آرا عار که روی تو بدیدم گفتم در پی طلعت این حور و شمعان میت
من یک دانه دانه تو به خود افتادم چه کمال بود که در ملک جهان دانه میت
حاکم کوشش تو دم و کام طکارش تو دم گرچه دانه که آرا آن کام طلب کام میت

همه امام چو بهدی سرتراش گهرم

گرچه تو فین نظر در همه امام میت



قصه مستی

اگر دل خواهد، درون کعبه و نهایت

آنچه حال جوید، دست صوفی بکار

گفته‌ای میلویت صوفی در درویش شمع در جور و صف حال دلبر مردانه

ما که گویم راز دل را از که گویم و صبیحا هر چه گوید در رمان عاشق و دوستانه

هوشمندان را گوید سرمد در شمع کاچه گوید در رمان پیش و نهایت

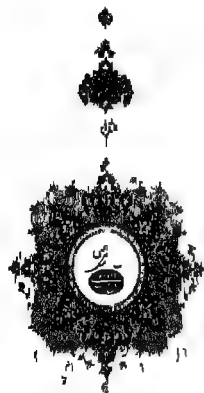
ساعه از دست تو که گویم، بر لب این دو بی نصیب آن کس که او را زده بر این بهایت

عاشقان و دست در عاشق و سوز و فراق اگر که در شمع حالت سحر و خراب

حلقه کسو و مار و عثوه و حال است عمرستان کس بداند، عمر دامن دانا

قصه سی در مر سحر دی و نهایت

عاشقان اسد کاین اسطوره و نهایت



راه و رسم عشق

آنکه سر در کوی او نگذاشته آرا دهیت

آنکه جان بکفنه در درگاه او دلید آید

مستی را در گریب ای دست اندر راه عشق رنگ هستی سر که بروج دارد آدم را دهیت

راه و رسم عشق نبردن ارجح است آنکه هتیار است و سدا راست مست است

سرمه دادن بر در او پاسبان نهادن است سر که خود راست داد پاسبان دهیت

سالها ماند که راه عشق را پسدا کی این ره مردان صحابه است راه ساد

خرقه درویش به سحر تاج شاه شاهی است تا حداد و حسرت دارد از رنگ و بوی شاهی

تا اسیر رنگ و بوی بوی دلیر سوی

هر که این احوال در حاش بود آگاه است



طسب عش

عم دل ماکه گویم که مرا ماری نیست

خروای روح روان هیچ مددکاری

عم عش تو به جان است و گویم به کسی که در این نادیده عمارت

رار دل را سوا نم به کسی گشت ایم که در این دروغها

سانی از ساعده لبر بر می دم بید که در این مسکده می رود به ساری

در دامن عش تو دسترس هر درک خروایم هیچ طیبی بر ساریست

لطف کن لطف و کدر کن سراسیم که به ساری من جان و ساری

ظلم هیچ کشم بر درون دستر جبین

نان که در عش من و خس نوکهار میست



مُحَارَران

عاشقانِ رویِ او را حابه و کاسایه

مُنع مالِ در پُرنکسه فکر باغِ دلایه

گر اسر رویِ او بیِ میتِ شو بر دایه پایِ سد ملکِ هستی در حورِ پروایه

می کسارانِ رادلِ از عالمِ نردنِ شسوه آ آنکه دگر گشتِ رویِ دارد لایقِ سعایه

راهِ علمِ محفلِ بادِ نوایِ از همِ جدایت سسه این دایه ناداینِ دایه محفلِ دایه

مستِ شود دایه شوارِ حششِ سکاره شو

آسا مادوستِ امشِ عسرسِ بیکایه



مُردۀ دیدار

ماد بھار مُردۀ دیدار یار داد

سُاند کہ خان بہ مقدم ماد بھار دُ

نُعل بہ سلّاح سَرود در آوار دل فرب بر دل بود سِرود مد کلّغ دار دُ

سالی بہ حام مادہ در آن عشوہ ودلال آرا منی بہ خان من لی متبار دُ

در بوستان عشق ساید عین مست ماید کہ خان بہ دست نئی می کُشار دُ

شیریں رمان من کُل لی حاروسال حامی ر عسم بہ حسرود فرما دوار دُ

تاروی دوس دید دل خان گذار من

مک خان مداد در رَہ او صد ہار دُ



حرقہ تردید

مایم دیکھی حسد تو درد دگر ہنس

در دام رناستہ نہ دھیر دگر ہنس

خود سی و خود خواہی و خود کا کی حس خان را چو رواں کردہ دیکھو دگر ہنس

در مار کہ دست سر دم دیدیم حرمانہ سرستہ نہ نصیر دگر ہنس

مکرہ حرمانات و گنہہ رہبہ حلق دلستہ نہ پیش آمد بعد دگر ہنس

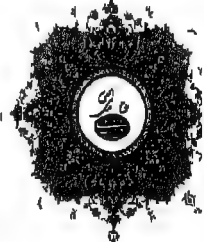
درویش کہ در دیش صفت یت گشتا رحل خدادیدہ تخم دگر ہنس

صوفی کہ صفتش باشد ہم دسر خرد در مرد و دشمن دگر ہنس

عالم کہ بہ احصاں مار اسہ خود را علل نہ خجانی نہ ہنس دگر ہنس

عارف کہ ز عرفان کمی چہ در اوج

ستہ اسبہ الفاظ و ثغیر دگر ہنس



عم یار

ماده ار پیا دلدار نهشیاری ماز

نی خودی از نوش این پیا سیداری ناز

چشم سارو هر کس ای میاری کشد تا آید این عاشق سبب از نیاماری ماز

عاشق از سر هر خردلدار دل بر کده حاش چو که ماحود خردیت عشق کتاری ماز

ما که بتوان گفت از شیرینی در دلم با خرم دلداری عاشق پیشه عجماری ماز

رسم بالین سبب رحمت روزی که در کن میں که خرم عشق تو بر مالین پرستاری ماز

نطف کن ای دست از جگر و گستاخ کن

دل تمنای رد لیس غیر دیداری ماز



پرواز خان

گر بوی کوچه دلداری می‌دارد

گر که سخت هسته ام ماس می‌بازد

گر رسم شجایی زه کوی دوست ما

گر می‌ارد دل عشاق شرعی مار کو

گر شما رسم مور صعی رحمت آرد

در تپه صاحب دلان والای دسر ازار کرد

ساده اکل بر سرم ای سروستان بکوی

ما که خام از جهنم آمده پرواز کرد



مغر عشق

مادل تنگ به سوی دوسه باید کرد

ار سه جوش به نحاه کدر باید کرد

پیرا کف رسخار شفا باید خست ار شفا خست هر حاله حدر باید کرد

اگر در حله رخصار چاهت پیش است لی کمال محنه عشق شتر باید کرد

کرد مسکده را پیر به عشق ان کشود پس از آن آردوی مسخ و طهر باید کرد

کرد دل ار شسته می دعوی سزای داد به خود آید که احساس خطر باید کرد

مژده امی دوس که رمدی سر خم را کشود ماده نوشاں السار این بنده تر باید کرد

در ره عشق آتشکده ستر باید خف به حسا کاری اوسه ستر باید کرد

سر خم ماد سلامت که به دیدار حش مس ساغر زده را سه خمر باید کرد

طره کیبوی دلدار چه کوی دی است

پس هی کوی و در ا شوق مغر باید کرد



حکرم

آن که مرا حفت ماعلم کرد، شاید فرد

دیدمی آسم پرستی از حال برادران کرد

رغم بهان اگر خواهی گواهی آشکار اشک نرحم را رواں سگر تو بر حصار

آتش دل را فرو مشام را با آتشیم رود عالم حکرم می دم ما آه سر

کر نه خود زحار رمای تو دیدم در چمن گرد ما در رنج گل می شاید از چه کرد

می یارم را آست روی خود برداشت گرد و صد مارم رکوی خوش ساری تو

شوم که با من بدل و را باشد تیر حان به کف گرفته شام به میدان

بهیدی، این بسود، هر چند او ستادی گشت

مرد این میدان نیم من، کرو تو خواهی بود مر

صُحْ اُمید

عُشقت اندر دل ویرانه بامسل کرد

آشما آمد و سگانه مرا رین دل کرد

لَبّ چون عجب گل مار کن و فاش گو سر آن عطسه که کار من دل مشکل کرد

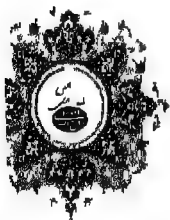
یاد روی تو غم هر دو حصّان اردل بُد صُح اشدّ همه طلعت شب باطل کرد

حان من که تو مرا حاصلی از عسّر بُد نغمه حرا این مست که دل حاصل کرد

آشاکر تو بی از جور میسم عم نیت روی سکوی تو هر سم زو لم رال کرد

رودار سر کوی تو چو دهنندی بگر

آن مسافر که در این وادی جان نمل کرد



قدش عشق

بهار شد در محاسن ما را باید کرد

سوی قلعه عاشق ما را باید کرد

سیم قدس عشاق باغ مرده دهنده که دل رهبر و جهان لی سار باید کرد

کنون که دست بدامان سرودی نرسد به سید عاشق محزون، نیار باید کرد

عمی که در دلم از عشق کفعداران است دوا به حامی چاره ساز باید کرد

کنون که دست بدامان بوسان نرسد

نظر سرود قدی سه فرار باید کرد



دکھانی پیہ

دست آن شجہ سوسد کہ مکرم کرد

محب را سوارید کہ رحمہم کرد

سنگ کستم ارایں پس بد پرہ ماں کہ ملک غرض می ارہود و جان سہم کرد

آک کوثر محرم مت رصوان سہم پروروی توای دوسد جا مکرم کرد

دل درویش بدت آ کہ اسرالت پردہ برداشتہ آگاہ تقدیرم کرد

ہر سہارہ مارم کہ سرچہ جویش فاسم کردہ خدم کردہ و تحیرم کرد

حادم دز کہ پسم کہ رد لکھنی خود

حائل ار جویش بود در و درم کرد



عشق دلداری

چشم سار تو ای می رده میارم کرد
حلقه کسویت ای یار گرفتارم کرد

سروستان کو بی محل نگار حال عمره ما کرده رحمان همه میارم کرد
همه می زدگان بهوش خودار کف داد سحرار دست و ان بخت تو بهیادم کرد
چکم شیمه ام سوخته ام سهردهم عشوه ات از آن لعل گهر دارم کرد
عشق دلداری جان کرد که مصورش از دیارم به در آورد دسردارم کرد
عفت از مدینه حلقه صوفی را دم مده حلقه کوش در حشام کرد

ماده از ناعه لریر تو جادیدم حش
بوسه از خاک دت محرم سهرم کرد



اسرارِ حال

ای دوست پیرمیکده اراده می رسد

ما یک گل شکفته به همراه می رسد

گل مسکله عجب باغ سعادت است که حال دوست ز دل آگاه می رسد

آن روی ماطراوت آن موی عطرین از جسمه که گذشته به حرکاه می رسد

از حلقه حقیقت و از حمله محار بر حاسته نه خلوت دخواه می رسد

آن معده فرشته فردوس حادثا بر گوش حال می رسد زده نگماه می رسد

دود درون عاشق سرست از ترس بر قلب پیرمیکده ماه می رسد

دست از دلم دارد که مباد این گدا از چاه دل زبون شده بر شامی رسد

درد دل شیرماهی به ماه رخت درویش مال اش به دل ماه می رسد

زیر کمان اردوی دلدار حادثی است

کاسرار آن به طلب کس گاه می رسد

عش چاره سار

حدیث عش تو باد بهار بار آورد

صنار طرف حسن بوی دلو را آورد

طرب کمان گل را سرازیر کوسان می گشت سرده جان حسرت عش چاره سار آورد

بنفشه از عزم و روی یار مالال بود فرشته آینه محبت آن حال گذار آورد

هلال از حسیم اردوی یار دم می زد

نسیم، عطر بهاری چه فرار آورد



راز هسان

دا سان عسم م دار هانی باشد

آن شماسد که روح دیگر فانی باشد

به حجم طره رلفت سوا هم ده یاف آن تواند که دلش آنچه تودانی باشد

ساعه بی ارجم سحر مرا باز دسد که تواند که در این میگردانی باشد

کرد دلدار مگرد عسم نانی بخورد غیر آن رسد کی مام دسانی باشد

گر چه پریم به سر رلف تو ای دوستم در ستم عشق چو ایام جوانی باشد

دورم از کوی نوای عشوه گر بهر خانی که نصیسم رزحت مایه پرانی باشد

گر شما را به سر کوی تو آید دروژ

خرم آن دم که مرا شغل سانی باشد



فایز از عالم

هر بحر است اگر فایز از عالم باشد

آنکه از حوسل گذر کرد چاشم باشد

طالع مح در آن روز بر آید که شش مار تا صبح در اموس دهدم باشد

طرب ساعر دروش بهد صوفی موده اردست سی کر که محرم باشد

طوطی باغ مح برود کلبه بخند مار فردوس کجا کلب معلّم باشد

این دل کم شده رانامه پناہت مید

یاد من ساز که سرگشته عالم باشد



مُحَرِّقِ عَشَقِ

باله رد دست که دارد دل او پنداشت

پیش بدان حرام چنان رسد داشت

واسم دارد دلم پیش جدم باشد و بس در محاسن کثودد چسب عواش

سر خم را بکشد که بار آید است مژده ای بس که پیش ازلی بر پاشد

سر زلف تو سارم که با شادین آن دره عور شد شد قطره بی در پاشد

لب کثودی در می گسی و سواره شدی پیش ساقی بیست سزار چنان آفاسد

کوئی از کوچه محاسن که در کرده صبح که در گاه حداد مد آفاسد

مُحَرِّقِ عَشَقِ بدالی نور ایضا داد

که درش دست محبوب چنان رسد



مژده وصل

کره از لعل حم اندر خم دلمرو باشد

راهد پیرو عشاق جوان رسوا باشد

طره ماده زحام کرم نوشیدم حام از موج عمت بمقدم دریاشد

قصه دوست را بکن که در ادیش نه آتشی ریخت به جام که روان دریاشد

مژده وصل به رمدان خرامات رسید با گمان غلغل و دقش طرب برپاشد

آتشی را که ر عشقش به دل و جانم زد

جانم از جویش که در کرد و جلیل آساشد

مهار

بهار آمد که عم ارعالم بر دم در دل افروشد

چه گویم که عم آن سر حدان جان دل جوشد

کرده عاشقان سستد میهنها دور شد تو دالی حال دانا مکان در این میان جوشد

گل از سحران گل بلبل اردوری گل تبرید طرف گلستان هر یک عشق خویش میفروشد

حمار از چهره دلداران دانا دانا گرفت چون هر کس بر ادمک دم نظر اکلده جوشد

بهار آمد رنگش بر در دیه دایه دایه بیس جوش گلستان سر دستان گرم فکون جوشد

بهار آمد مهار آمد مهار گل عذار

سواران عاشق کو حمار از صحنه برودن



سرود عشق

بهار آمد و گلزار نور باران شد

چمن رعن نوح یاز لاله افشان شد

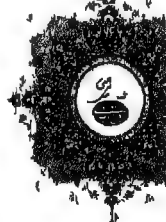
سرود عشق در مرغان بوستان بشنوا حال مادر گلبرگ سربازان شد

مذار ناتی سرست گلزار رسید که طرف دشت چو دمار صبح میآید شد

عجب گوی که از روی جوی پرده کن که مرغ دل رسد آن زخمت پشیمان شد

ز حال قلب خا دیده ام پیرس پیرس

چو از اعظم دلداران شک برآید شد



کتابِ عمر

پیری رسد و عهدِ حوالی تها شد

ایامِ ردی که همه صرف گناه شد

سراپه رفته پشت به مسجدِ همی روم عمری دراز صرف در این کوره راه شد

دارسِ گمان به دوش پناهیده گشته ام وابسته ای چون به جهان بی پناه شد

خودخواهی است خودِ سری و خودِ پسندی آ حالِ عمر آنکه خودش مسدود گاه شد

دلدادگان که روی سفید پیش پا بچ مرا دیده که در دم سناه شد

افسوس مرگدشته را آمده صد فوس آنرا که به سه در زتن مالِ حاه شد

ارور، رویه طسلیم ای دوست، در گئی

آنرا که در سوسه به سرایش چاه شد



حصر راه

چه شد که اشک اریخا که در گاه تو شد

مگر که آه من خسته حصر راه تو شد

ساق چون توسلیمان و کَلْبَه درویش عود مانند کوی را شتاء تو شد

کون که آمدی و ما چو من صفا کریم ساق خسته چو کاح شه از پناه تو شد

شی که طلعتش اردود آه من بد من چو در درویش از نور روی ماه تو شد

مگر به شیخ که اشک است موعود است صیص من - عمان حواه ما حواه تو شد

تو شاه انجمن خس و دهنده بی بیلی

هر آنچه هست رحان حاکم مار گاه تو شد



حلوۂ حال

کو تاہ سخن کہ یار آست

با کیوبے شکبار آست

مکشود دروغات برداشت سے پردہ گر مجھار آست

او نود و کے سود ما او یکتاے و عرب ار آست

مشت و مت در را عیار کوئی پے مار عار آست

مں مخو جمال لی شائش او حلوہ گر از کار آست

برداشت حجاب از میاں تا برس یکنار آست

دماہ صبح لیلۃ القدر حور مارح آشکار آست

مقدار حیدر صبح گردید حور سید حامدار آست

مقدار مسلم، میچ دستر

کو تاہ سخن کہ یار آست

دعویٰ احلاص

کرتو آدم راده ہسی علم آلا سنا چہ شد

قاب قوسیت کجافہ است ادا دلی چہ شد

برہنہ از دار فرما دانا بھسری مدعی حق طلبانیت اما چہ شد

صوفی ضانی اگر ہسی بکن این حیدر دہا دم ردن در جوشن باوقی ماکر ہا چہ شد

رہد معروش امی قلندر آردی جو پیر را حد آرد ہسی تو پس اقبال برد سنا چہ شد

این عبادتہا کہ ما کردیم خوش کاسی است دعویٰ احلاص با این جوہر پستہا چہ شد

مژشد از دعوت سوی جوشن بردارد لا الہت را رسید تم دلی الا چہ شد

ماہر بہا یہ شک حایہ آلودہ ات

کم دل آرا می ما پس از حد بردا چہ شد



کاروان عشر

غمر را پامان رسد و یارم ارد در دَرمَا

قصه ام آحر شد و این عَصَه را آهر مَآ

حام مرگ آمد بدستم حام می بَر کر دیدم سالنار من گدشت و نطی ارد لمریَا

مرج حال دَراین حس بی ثل پرافتا دو هر کر اکمه مآد این قفس را شکد ارد دَرمَا

عاشقان روی حامان جُبلدی مآ مَآ مادران را بهوای اود می رسد مَآ

کاروان عشق روش صاف صاف در سَطَا ما که گویم آحر آن معشوق حال پَر دَرمَا

مَر دَکارا روح سَختد عاشقان را حان مَآ

حاحلان را این چسین عاشق کشی باورنیا



مسلاک

مسلاک و صحران آمد

رحبیر که عید می گران آمد

حاموش ماس در این حنرفه رحال جبهان و ماره حان آمد

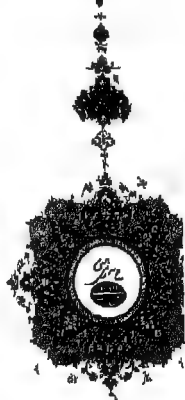
رگره دست پرچم عشاق سرانده ملک لامکان آمد

گلزار رعیت لاله ماران شد سلطان دین آسمان آمد

بایار گمو که پرده بردارد همین عاشق آخر الزمان آمد

آماده امروسی دستان ماس

هستار که منجی جبهان آمد



حامِ حم

با کفر خان کوشید، مارا به خود پذیرد

ار عاشقان بیدل همواره دستگیرد

دردی است در دل ما، درماں می پذیرد دسی به عاشقان ده که شوق دل میرد

پایه پمچسل ما مارا ح کن دل ما سکره ماطل باکر آت و گل حمیرد

سوداگران مرکیم، ماراں شاخ درکیم زندان پا برهمه، بر حال ما بصیرد

پاکد می فروشان، متان دل حردشا رسته چشم و کوشان، پیراں سر زبرد

بردار حام می را، حم را که اروکی را

فرد ماه و دی را، کاینان چو ما اسیرد



لذت عشق

لذت عشق تو را حشر عاشق محزون بداد

روح لذت بخش بجران اسخر محزون بداد

ماگشتی کو هکن سسری بجران ندالی مار پر درده زده آورد دل پر حوں بداند

حصردار سسری سیرن باد رنگ دولی تا چو مر نادار در دوش رنگ نوسرودند

وسعی ماد که در دام ریج دل بار در نه حورشید و کواکب در ترش مهنونند

عرق در ما خردش موج لی پامان سمند مادیه پهای عفت ساحل دما مومنند

صلوه دلدار را آهارد اسحامی سانشد

عشق لی پایان ما حراتن چسبده چون بداد



رازِ مستی

مگسایِ دَر که یارِ رُخِ نوشِ جان کند

دارِ درونِ خویشِ رسمی عیاں کند

مادوستانِ مگو که به میخانه رو کند تیار از حماری خود، داستان کند

بردارِ پردهِ اردلِ عمده اب که دست اسبِ روانِ حویتیِ رد اهلِ دامن کند

ماکلِ مگو که چه سه گشاده نوسان ماطر قدس از بهمان را همان کند

حامیِ سیارِ مردِ درویشِ بی دوا تار از دلِ همان تر پیر و جوان کند

طلوعِ باغِ مالِ کند به سپهرِ عاشقان گونی که یارِ عزمِ فصلِ حراں کند

مگذارِ دردِ مسدودِ مِراقبِ رُخِ نگار

از دردِ خویشِ مالِ دآه و معال کند



جلوهٔ خام

ای کاش دوست دردم را دو اکند

گر مصداقیم سعاد حسا کند

صوفی که از صغاره دلش جلوه ای بدد حامی ارادگرم که ما آن صفا کند

دردی ز بی وفائی دلبره جان بس سانی سنا رناعمی تا وفا کند

سجده گشته دوست رس بخرمه ای بد باشد که یار عمرده را آشتا کند

پنهان به سوی مسل دلدار بشدم ترسم که محنت عسم من بر عا کند

آن مار کلف دار قدم رده محلم با کشف دارد دل این پارسا کند

ما کسوی کشاده سیمی رس شیخ شمر

مکداریش محلس رمدان را کند



سایہ لطف

بوی گل آید از حسن کوئی که یار آساختو

در ناع حشی دلپسدار ماد او برپاؤ

رہبر دما می مکذری رہبر کردی سگری ماصد رمان با صد سان در دکر او عو حانو

آن سرودل آرامی من آن روح حال امی در سایہ لطفش سنس کاین سایہ دل آراؤ

ایں هلمنا را مار کن ار اس نفس پر واکر اسحام را آغار کن کا تحس از مار آراؤ

اس تار مارا پارہ کن دین دمارا چارہ کن آوارہ شو آوارہ کن ار ہر چہ ہستی او

مردار اس ارقام را بگذار ایں اودام را

سنان رسائی حام را حامی کہ در آن لایو



پرده‌شیں

این قاعده از صُح ازل سوی تو رسد

تا شام آمد سه سوی تو رسد

سرکشه و حیران همه در عشق و عرقِ دل سوخته هر ناحیه لی تاب دوا رسد

گمشای غبارِ رُخ و سمایِ حالت تا فاش شود آنچه همه در پی آید

ای پرده‌شیں در پی دیدارِ رُح تو حاسبا بسته دل ماحنه و لعلِ مکر رسد

در سیکه رنجان همه در یاد تو مستند ما ذکر تو در دستِ کده ما پر سه رسد

ای دوست دل سوخته ام را تو بهر گیر

مژگان تو و آبروی تو تیر و کاس رسد



طریق عشق

فران آمد و اردیدگان بسوچ رو

اگر خاکید یار، دستش چه سود ؟

طلوع صبح سعادت و زار شد که شس گناه یار به خلوت بداد اول درو

طوب در دمس آن گلچ همامه به روی من درمی از علقاه خود گم

ار آن دمی که دل از حوس فروسم طریق عشق به تختاه ام زاده بود

به روز حشر که حوای زودند در حس رعاشان طریقت کسی نخواهد بود

اگر رعاش ساک سحر بود روی

یقین بدان که نخواهد رسید بر مقصود



درمای حا

کاش ردی سرکوی توام سرل بود

که در آن شادی داند و نه دل بود

کاش از حلقه زلفت گری درک بود که گره مار کن عتده بهر شکل بود

دوش کر بحر تول حالت طلکده داشت باد تو شمع فرو رده آن محصل بود

دستان می رده دست ز بهوش افتاد بی نصیب آنکه در این جمع چو من محاصل بود

آنکه سنگت همه قید علوم است محمول و آنکه از جوش و همه کون و مکان محاصل بود

در ردل شد کان علم محاصل است محاصل از حجاب آنکه در دل رمت محاصل بود

عاشق از شوق درمای فاعوطه در است بی حسرت آنکه طلکده ناصیل بود

چون عشق آدم از حوره عیس فانیم

آچه خواهیم دستم همه طایل بود

سلطان عشق

گر سوز عشق در دل ما رجه کر سود

سلطان عشق راه سوی ماطه بود

جان در هوای دمدن دلدار داده ام نامد چه عذراست معاجد کر سود

آن سر که در وصال روح او به مادت گر نامه بود در نظر ما رسد سود

موسی اگر مدد شایخ شمس ز حسن بی سنگ درخت معمرش با ثمر سود

گر ما رخن را در صامیکشی چه پاک حادثه به جا سود و ما با حشر سود

ملیس واد کر در عشقش می ردیم ما راه مارگاه سلمان گذر سود

گر مرغ باغ قدس به وصلش رسده بود

در حبس غاصان لولی بال دگر بود



مسی سنی

در محضر شیخ یاد سے ار پار نمود

در حالت ار آن صتم آثار نمود

در دیر و کلیئا و کیس و مسعد ار ساقی کلفدار دتیار نمود

سری که هفت است در ساعری با اهل حسد و خرات گفتار نمود

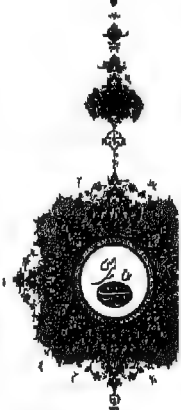
در دی که ر عشق در دل می زده است با ہشماراں محال اظہار نمود

راہی اس رہ عشق کہ ما جہم و آن ر مری باشد کہ پیش ہتار نمود

ہیں مسی سنی کہ در حال میں است در محکمہ بیہج حاسے اکار نمود

ہشمار سائن در راہ متمان رکیر

کا نذر صہ ہشیاراں و مدار نمود



گواه دل

ساعه اردب طرب تو کجای نو

خوسه کوی تو ای دلب پایی نو

در اتمید زهر سوی به روم نه است حر در مسکده ، آتش به راهی نو

آنگه از باد به عشق تو لے تار نو ملک هستی بر چشش پر کجای نو

گر تو در حلقه رمدان طری سبایی به محاکبت ، که در آن حلقه کجای نو

حان هدای صم ماده فردشی که برش هستی و هستی و سده دلب پایی نو

طری کن که ساشد چو تو صاحب طری به مرضی که در ادھر صم آبی نو

عاشقم عاش دلجوست از دوری ما

در کم حسد دل اصرده گواهی نو



کعبه عشق

ار دلبرم به سُتکده نام و نشان بُد

در کعبه سر حلوه ای اراد عیان بُد

در حلقه دگری ار آن کعبه است در در و در کعبه کلامی ار آن بُد

در مدرسی قیه به خرقیل و قال لب در دادگاه هیچ ازاد داستان بُد

در محضر ادیب سدم، بلکه یا بش ددم کلام خرم معنای بیان بُد

حرب رده شدم به صوف ملد در آن استخاره خرم مدیحتی ار ملد راں بُد

یک طره می، رحام تو ای یار دلبر آن می دهد که در همه ملک جهان بُد

یک غمزه کرد و رنخت به خان کت شکر را

در مارگاه قدس بر قدسهاں بُد

روز وصل

عم محمد امام محمدان روپایان سرود

این حماری از سحرهای گساران سرود

برده دار روی ماه خوش بالا سرند عمره را سرمد چشم اردل خان سرود

مثل ادرش احسان گل بویده ای شود راجع ماحد شرمساری انگلستان سرود

مخیل از نور روح او نورافشان شود هر چه سرارد کرد که مادران سرود

از باران نور خورشید رحمت پنهان شود پرده از رخسار آس سرود حرامان سرود

و عده دیدار رد یک است تاران فرود

روز وصل سرمد امام محمدان سرود



سرمد امام محمدان سرود
سرمد امام محمدان سرود
سرمد امام محمدان سرود

رحیر دل

خُر کل روی تو اتمید به جایی نمود

در عشق است به عیر تو دوالی نمود

بند موی تو آم دست فانی برسد راهی کوی تو آم راهسایي سود

حلقه دلف تو رحیر دل بکین است از دلم حُسنه نوح تو حلقه گشایی سود

صوفی صافی ارایس میکده بیرون رُو که خُر کله عشاق اصالی سود

عاکف کوی بهان مائش که در سبک عشق بوسه بر گوهر دلدار حطایی سود

حامد پیر معان مائش که در مدح عشق

بجزنت خام به کف جگر دایلی سود



دارکشا

منع دل بر میرد تا رین قفس سپید شود

حان کسان آمد توانش تا دمی محسوس شود

کس نداند حال این نروانه دلوحه در رنج و جود دوست آخر چون شود

رهروان سد بار و بر شد در این دای بار ماده در حم این کوچه دل چون شود

دارکشا پرده زردار رنج ریسمانی خوش کر نعم دیدار رویت دیده چون حیوان شود

ساقی از لست تشنگان باز ماده باده کن ساعت لرزید کرد و بهشت امروان شود

گر بار دار رحمت باده روری جانی

دشمنان سرست کرد و چشمه ها گلگون شود



آتش عشق

کیست کاشفته آن رلف چسبنا شود

دیده امی میت که سسود شد اشد

نازکس مار که دلهما هسته دهنده تو
عمره کن عمره که دلبر چو تو پیدا شود

روح نما هسته خوان جل روحیش بشود
گر کسی پرده روح کیست که دمو اشد

آتش عشق میرا جسم دل افروز کن
این دل عنبر ده نتوان که غم افراشد

چاره امی میت به خرم نقش آتش عشق
آسی ده که میقتد دل و پا شود

دره امی نیست که ارفلف تو نامون
قطره امی میس که از محسود در اشد

سره حاکم سر کوی تو همدان ای دوست

حان چه باشد که صدای روح دیا شود

پَر تَوْحُن

خواستِ شیطان مَکدِ ماسِ دلی احسانِ

ارہستم زرد سیہ و نر سہ حمانِ

خواستِ افرودوسِ بروم کدِ جوارِ کدِ
عشِ پیداکستِ ار ملکِ ملکِ پیرانِ

ساقی آمد تا رحامِ ماده سہوشم کند
لی شئی ار ملکِ بروم نمود جانِ

پَر تَوْحُنِ سَاحَنِ اَمادِ و آرایستِ کرد
عشِ آمد دردِ مارِ جسمِ چه مددِ رانِ

عمره ات در حالِ عاشقِ بر فردِ سَدائی
آسمانِ کر حسله ای ماموسی عمرانِ

ان سیار اگودر طورِ سیارہ میا

اکدِ دایرِ مانِ حیرانِ سارِ تو حیرانِ



عشق میچادم

بطل از حله کل نعمه داد نمود

نعمه اش در دل عمره بسود نمود

ساقی از جام جهان باب سحاش عاشق آنچه ما جان حلیل آتش مرود نمود

بده عشق میچادم آن دلدارم که یمن قدش هستی من دود نمود

در پرشانی ما هر چه شندی هیچ است هیچ را کس توانست که نالود نمود

مارم آن دلبسته یزیدور که ماصبایش پرده تر در از روح عابد و مسود نمود

قدرت دوست مگر کرگم کنی از نطف

ساحد حاک در میکده بسجود نمود



حسنہ قصیدہ

بر در مسکدہ ام دست نشانجی ہی ڈ

پای کو ماں چو طلب در نشانجی ہی ڈ

مار سرست از آن ساعری خواہم شد نہنم سحر و پیر و حواں خواہی ڈ

ار در درسم و در نرون خواہم جاہ خاکت مایہ آن سر و روان خواہی ڈ

ار اقامتک ہسی بہ سحر خواہم رب بہ سوی یتیم رحمت کشاں خواہی ڈ

خرقہ ہست بہ پیکارہ شی خواہم کرد مکان حردہ یوسدہ عیاں خواہی ڈ

مادہ از ساعر آں دلرہ خواہم شود

طارعم ارہمہ ملک و دھان خواہی ڈ



عاشق دل‌باخته

سر خم باد سلام که به من راه نمود

ساقی ماده کف حال من آگاه نمود

خادم در که محراب عشاق شدم عاشق من مرا خادم درگاه نمود

سرد خانم به دای صم ماده فروش که یک خرده مرا حسرت هم حاه نمود

ماه زحار فروزنده سای مایه عیش لی سارم سحر دار حور دار ماه نمود

روک سرنی دهلستان نجف سحرودی فارغم از همه فردوسی گمراه نمود

ما که گویم عم آن عاشق دل‌باخته را

که همه راز خود اندر شکم چاه نمود

(۱) صوب فردوسی می‌سب فردوسی می‌بشی آتش

دیارِ قدس

دست از دلم مدار که حاتم به لب رسد

اند در فراقِ رومی نو، رورم به لب رسد

گفتم به خانِ سزوده دیگر تو غم محور عم رحمت است به بومِ عینِ و طرب رسد

دلدار من چو یوسف گمگشته مارک کعبان مرا در رومی دل نطرب رسد

رازدلم که قلبِ حادیده ام دردم از سه ام گدشت و به معرعب رسد

منع دمارِ قدس از آن، پر رها رسد ز در گهی که بود در آن متعجب رسد

دارالسلام، رومی سلام سال بد

گدشت خانِ از آن و نه دارالعب رسد



مہار آردو

رَدِ میکدہ ام پرستہ رمانِ خواہی ڈ

پیر دلِ ماحنہ صاحبِ حواںِ خواہی ڈ

نوسہ آرد و گلزارِ شکوہا کردی لی گمانِ کوتاہیِ سرِ حواںِ خواہی ڈ

مُزعِ افسردہ کہ در کجِ مہسِ محوس است برقرارِ ملکِ ارسوقِ پُرانِ خواہی ڈ

سورسِ مادی ارضِ رُوحِ خواہد بر بارشِ آبرِ بہاریِ بھناںِ خواہی ڈ

موسِ راہِ بھناریِ عقبِ خواہد را پس از آنِ فوسِ قرحِ راہِ کالجِ اہی ڈ

دلِ بردِ کی اربودہ رُوحِ خواہد شد

پر نورِ رحشِ دردِ بھناںِ خواہی ڈ



ماکه کویم ؟

ماکه کویم عسم دیوانگی خود بجز یار ؟

ار که جویم ره میخانه سیر دلدار ؟

سره عشق است که هر دوت بداند بجز می بکشد عجم حسان دی اندر گها ؟

نوبهار است ، در مسکده را بختاند توان ست در میکده در صل نما ؟

ماده آید در این صل به یاد ساقی سرد رم به کلار بدن حال حا ؟

حجم رلی گشا ، اسی صنم ماده فردن صاحب این دل عسکین به سر لاف ؟

روز سلا دهمین عاشق یار است امروز مددی کن ، سر خم را بخت برار ؟

حالی رفت رد دار خوش بر مسال

می بگویم به کسی ، خرم صنم ماده گها ؟



روی یار

این رسدوان عشق کجا می رود را

ره را کنار هیبت جراحی بسد را

هر جا رود خنجر کوی مجاریت هر جا بسد مار بها بساود مجار

ساعری ستا سد ار عمر دست دوت ساقی می شتا سد ار عمر آل دبا

در عشق روی او ست همه شادی و سرور در سحر وصل او ست همه راری و در

ارور روی او ست گلستان شودین در ماد سر و قامت او شکست بهار

مارا صیب روی تو ما این حماست

بردار این حجاب از آن روی گلعدا



حُمّی

دکه عطر فردشی است و یا معسراً

ماه روشکر برم است و آروی کجا

ای سیم سحری از سر کوش آبی که چنن روح فرایی و چس عالیها

عمره ای ناگسائی به چشم راه ابد لطفی ای دست از این دل شده راز و

ددیجا به روم کسود است سحر لب ساعری ارکف خود مازده ای لاله خدا

حم می رده اگر ساعری اردست برت سر خم مار کن و غمت ده رجایم بردا

بر کتم حرقه سالوس اگر لطف کی

سر هم بر دست حرقه کد ارم بکجا



مادهٔ هوشماری

رگِ کمر جام و حانه ز هند و ریاد آ

محراب راه شج را ماکار واکد آ

ما پیه مکده حیر حال ماگو ما ساعری نرد کُند رجان مانا

کشکول قرشد سبب افکار ما ای مادر دلبر سیمیرای افتخار

ما رره حواضحت رد قلبدرم ما عمره ای نوار دل پیه حیره حوا

ادر بهر جان گذار میسم سخن کوی دانی چه ناکشدم ارن مار حالدار

بوس و کنار مار سخام حات داد در بهر اوده بوس صباست لی کما

بیشدار ده پیه حرمانت از نسیم

ساقی رحام ماده مرا کرد بهوشیا



پرتو حورشید

مژده ای مرغ چمن صحرای آمدن

بوسه می رود دوس و کنار آمدن

وقت یزید کی و عمر کی آخر شد روز آویختن از دامن یار آمدن

مرد کی و دود بخشکی باشد رمد کینا بد و صد نقش و نگار آمدن

رزدی از روی چمن بار فرات رفت گلشن از پرتو حورشید سار آمدن

ساقی و سیکده و منظر و دستان هوای حرم کیسوی نگار آمدن

گر گذشتی بدر در تسمه ماشح کمر پی تعلیم تو آن لاله مدار آمدن

دکه رعد بید در این صحرای

که کوشش دل با نغمه بار آمدن



دیار دلدار

کور کورانه محبت مروای هشیار

حاله عشق بود حالمه بر دیر برآ

حاشا که در آن حاله هستم بی تیر و پا سرو پای اگر توست در آن پاکد آ

تو که دلت تیس می داسته دیر ساعه ماده از آن مسکده امید آ

پاره کس سحر و شکن در این در حراب گر که خواهی شوی آگاه ز سلاسل آ

گر مداری سر عشاق و مدالی ره عشق سر خود کی ره عشق به بهوار سپا

مار کن این نفس و پاره کن این دام از پا

پر زمان برده در آن روزه دیار دلدار



سایه سحر

ارو دژنه اوسیه و کان است مهر

طره کیسوی او عطره شان است مهر

ماه سوداگری خویش رد آسیم همه او به دلزدگی خویش روان است مهر

بازی سایه سحر و شش به تلاشیم همه او در پندار من حسته بهال است مهر

سر و حالی سودنا که به او هدیه کنیم او سر را پای همه روح زودان است مهر

من دل سوخته پرده شمع زخ او زخ ریاض عمان بود و خیال است مهر

قدسمان را زسد تا که به ما مگر کنند

قصه علم آسمانه را ما است مهر



مستی عشق

در صحرا بروی همه مار است مهر

میله سوخته دوزخ گدا را است مهر

بی ساری است این مستی و بهوشی عشق در بهشتی ردن از روی سارا است مهر

چاره از دوری دلبر سوداگر نرسد که عظام در او پسته و اوار است مهر

راز کفای مگر در رست نوح مار که در این مرحله از جسم ازار است مهر

دست بردار رسوداگری دُوالهوسی دست عشاق سومی دست ازار است مهر

نرسد دست من سوخته بردا من یا چه توان کرد که در عثوه و ازار است مهر

ای نسیم حمیدی اگر سر کویش گذری

عطر بگیر که او خالصه سارا است مهر



مَنُونِ عَشَق

عالمی نبوش در درمساءه ساد دماش

در آد آں فرشته که تو حق داد دماش

گر تشنه ات باشد تا که بر کے فرما دماش در عم دلدار دماش

رو حلقه علامی ریدان کوش کن فرما روای عالم کون و ساد دماش

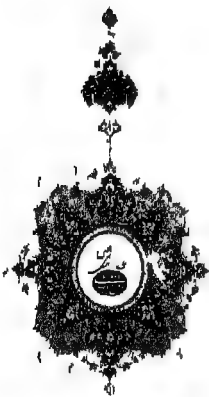
پریچ و تان کیسوی سانی راء ساء ماخاں دول لواهی کش این ساد دماش

شاگرد سپهر میکه شود درسون حق گردن مسدود بر همه خلق اود ساد دماش

شان مقام راه پشتری محمد کو خسرو رماه و ما کفاد دماش

فرید دلس در حراماں کرندی

مکدار ملک مصر و کسری ساد دماش



عروسِ صبح

امشب که در کنار منی هستم چو عروس

رهبار ما در بحبّ ذاری کساردو

ای شب مگر یک به رنو عروس صبح امشب که تنگ در رَمِ حبه اس عروس

لب ز ندارم از لب شیرین شکرتش که نامک صبح شوم و در عرو کوس

یارت بند رُخ خورشید راه صبح در حاک کن مؤذن و در حاک کن عروس

مک اشی که مامی از راه لطف مهر جُبران شود بقعه عسرا در د فوس

ما رنزم آرمها هم کاین شب سحر شو باشد اگر به تحت نیلما نیم حلوس

«بندی» رهند تا به سر کویت آید است

کی دل دهد به شاهی شیراز ملک طوس



پیرمعان

عہدی کہ ستہ بودم باہری فروش

در سال قتل، تارہ نمودم دوبارہ فروش

اموس آیدم کہ در این صل و بختار ماران، نام، طرف کھساں دس جوش

مں سید مامکی دو کھدام سیم تن بیرون روم بہ حاس صحراہ عش ووش

جیسا اسن لطیفہ عسہ جدای دہ صایع کسم بہ دلق رانی و دیکھو سن

دستی بہ دامن نت مہ طسقی دم اکول کہ حاصلم نشد ارسح حرہ پوش

ار قتل و قال بدرام حاصلی شد حر حرف و کھراش، پس از آئیمہ حروش

حالی بہ کج میکدہ واد لری لطف ششم و سمدم اران جلی چشم و گوش

دیگر حدیث ارباب «ہدی، نوشوی

خُر صحت صغای می و حرف می فروش



آواز سرودش

رَدِ یکده پیمانه روم حرقه بدوش

باشود اگر گفتم آرام درودار سرودش

اردم شیخ تعالی دل من حال یب بایم شکوه نرم پیریت ماده دروش

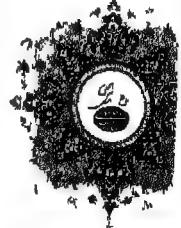
به فحش حری داشت به عارف اثری بعد از این دست من دامن پری جانو

عالم دحوره خود صوفی و علو که خوش ماد کوی بُت حشرت زده حانه بدوش

ار در در سه و در و حرّامات شدم تا سوم بر در معاد گش حلقه گشتش

گوش از عریده صوفی و در دیش سد

تا سجاوت رسد اگر کوی لیل آواز سرودش



در بهوای دوست

مس در بهوای دوست که تهم رحان چش

دل از وطن بُردیم دار حادان حویش

در شهر حویش بودم را دوستان - سی کردم خدا بهوای تو از دوسان چش

من داشتم به کلش خود آستماه با آواره کرد عشق تو ام را آستیان چش

می داشتم کجا که تو ماس دعا کی

دره نرول می شدم از دستان چش



آتشِ مہراق

بیدل کُجا رددہ کہ گوید سار حویش

ماکانِ چکوہ کد فاش ہار حویش

ما عا طلابِ بی حصارِ سورِ عاشقی سوتانِ درے کُشود سور و کدِ ار حویش

اکوں کہ مار، راہِ مدادِ مہ کہے جو مارِ مارِ حویش و اوہ مارِ حویش

ما د کو کہ گوشتِ چمتی راہِ مہر کُجا دمی نہ سوختہ پاکِ بار حویش

ما عاشقِ سوختہ آتشِ مہراں آبی برزِ مالکِ عاشقِ دارِ حویش

سچا رہِ ام ردد و کسی چارہ سارست لطفی مایِ ماضیہ چارہ سار حویش

ما موبدانِ کُجو، رَہِ مادِ سُنا حداس

ما ما آمار حویش و سُنا بامِ سار حویش

خلوه دیدار

پرده برگسده که من یار تو آم
عاشقم ، عاشق زحار تو آم

عوه کن ، مار ما لب محشا حان من ، عاش گفتار تو آم

ر ستر من پاگدار من دل سوحه سار تو آم

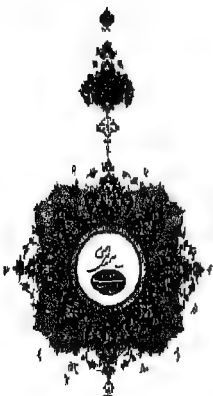
ما وصال ردلم غفده محشا خلوه ای کن که گرفتار تو آم

عاشق سه گریه نام من مستم و فردو دیدار تو آم

گر کنشی ما نواری ای دوت عاشقم ، یار دعا دار تو آم

هر که عسیم حریدار و است

من حیدار حیدار تو آم



محرم عشق

دِه چه افراشته شد در دِه جان پر عشق

آدم دهن دملک مایه پیچ دهم عشق

عشاق مال و فرما کنان در دِه
قدسیاں رستم و رسیه رمان از غم عشق

حاشان ارد در دِه دیوار هجوم آورد
طرح ستری است بنودار در محکم عشق

رره حارال در مسکده شاداب شد
خلوه گاهی است رزندان در حاتم عشق

غم محورای دل دلوای که راهب مید
پیش سالک بود ورق دشن دکم عشق

به حرمان ستم پیه پستانم رنای

حرمن مَنک باشد دگری محرم عشق



صل طرب

دست افشان سرکوی مکار آمده ام

پای کوهان ز پی عسّه مار آمده ام

حاصل عسّه اگر بیم گاهی باشد هر آن بیم گنه مادل رار آمده ام

باده از دست لطیف تو در این صصل ببا خان فرزید که در این صصل ببار آمده ام

مُطر عشق کُحار فیه در این صصل طرب که تعق و طرش موده گنار آمده ام

دریغانه گمشا بد که از مسلح عشق هوای نوح آن لاله عسّه رار آمده ام

حامه رحد و ریدم ز بیم از دام بلا ماز رستم ز پی دیدل بار آمده ام

بناشای صصای رخت ای کمه دل

بصفا پست و سوی تشنه مکار آمده ام

مَحْرَمِ اسرار

بِسِجِ دانی که من را در گمار توام

مادل و جان بس کرمی ما را در توام

هر حار لولس رفت مست محرم خدایار توام ما را در فادار توام

ما را گسوی و آتش بکندم افکند من اسرارم کسوی تو را در توام

من کن ای خمد و در راه خود دم بزد که در آن دایره من ببطم پر کار توام

عارفان پرده بپلکده رُحسار حبس من دوا به گمشانده رُحسار توام

عاشقان سه سودای تو را فاش کند پیش من آی که من محرم اسرار توام

روی گشای ران پیله را با اعداد

مادم مرکب کجا حاش دیدار توام



آیه جان

بر در می‌کده گذشته رحال آمده ام

پشت پایی رده بر هر دو جهان آمده ام

حال که آیه هستی است در اتم وجود بر رده سک - آمده حال آمده ام

سر هستی چون شد حاصل از ملک شود در سما کجا - پی سر صفا آمده ام

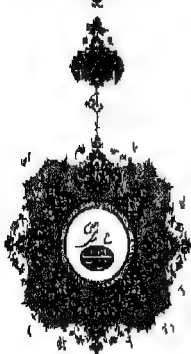
جلوه روی تو می سکس مقصود است کاس هسته راه کراں تا نه کراں آمده ام

دستگیری کنم ای حصر که در اس طاعت پی سر حبه آب جوان آمده ام

همای دوست که من چشم مسم رحال به سر کوی تو چشم مکران آمده ام

آهنگ
حوتل ارقاقت کارشوای بهدی

بر در پیسره از صحن جوان آمده ام



بها سحاه اَسرار

رَدِ مِیکده ار روی مِیا زآمدهم

مِیڻ اصحاب طرِقت مِیا زآمدهم

ار بها سحاه اَسرار دارم حَسری بدر پیه نِعال صاحب را زآمدهم

ار سَکوی تو را بد مِرا با حواری مادی سوخته ار مادیه مارآمدهم

صوفی و خرقه حود را بد و سحاده خویش مِی سوی دیر نِعال مِی زآمدهم

بادی عسره ار دیر به سحر مِیتم بامیدی مِیله ماسور و گدارآمدهم

تا کِید پر تو رویت مدو عالم عوفا

رِ حَسره دره بَصَد را زو مِیا زآمدهم



بیم عمره

پردانه دار تو در محاسن پر زدم

درسته بود مادل دیوانه در زدم

جو اعم رود آلت دلدار ماه صبح چون مرغ حق رعن دما صحر زدم

دردار مار کز چه مُسر می شود من در جوی او نه بهمه نام و زدم

در هر چه سگری نوح او علوه گردو لوح زش بهر درد هر رکود زدم

در حال مسیار غم آن یار دلفریب کاهی به سه گاه نوح که به سر زدم

حان عرب من بهت من چه به مار کز طعه به روی شمس به روی زدم

مارم به هم عمره چان حال من کس

کاش به ملک حاد و به هم بحر زدم



کج نہاں

رَدِ مسکدہ ما آہ وصال آدہ ام

ار دَعْل ماری صولے زان آدہ ام

شج را گو کہ دَرِ درِ سرِ رسد کہ مں رن ہسد فال و متعال لورہ حال آدہ ام

سرِ حُسم مار کن ای پہ کہ دَرِ درِ گو باشف، رقص کمان ہست فشان آدہ ام

گر ہی باز مکر د مکرار عسزہ ما بردش باشن شور مدہ زردان آدہ ام

ہمہ حاحانہ یار است کہ مارم ہمہ حاشا پس رنخانہ سوی کسہ چان آدہ ام

دار کُشا و کرہ مار دُئمہ اصل کن کہ اران مادہ فی تاب تو ان آدہ ام

تا کہ از ہسج کم کج سوی ہمہ ہس

لوالوس در طبع کج نہاں آدہ ام



شهره شهر

به کس در دلف تو گرفتار شدم

شهره شهر به هر کج و مارا شدم

گر مرا لے دردم آرد در دگر آیم گر برون دایم ارجاء رد یار شدم

مستی علم و عمل دخت مست از سر کن تا که ادعا عسله لرز تو بهشار شدم

پیش من نسج - ادلت یاری بس تا زمیناری چنان تو یار شدم

نمود در سر کوی تو میانم راهی از دم پست این اوه مدکار شدم

داس را آنچه که اساسته ام بر چدم

تا که محلت رده در حدب حار شدم



چشم‌بیار

من بحالت ای دوست گرفتار شدم

چشم‌بیار تو را دیدم و سوار شدم

فارع ارجو دادم و کویس امانتی بردم همچو مصور حسه یار سردار شدم

عم دلدار مکنده است سخام شوری که سخنان آدم شتره بازار شدم

در میخانه گشاید برویم شب روز که من از مسعد وارد رسد سوار شدم

حانه زهد در پاکدم در تن کرم خرقة پیر حرا باقی دُشوار شدم

داعظ شهر که ار پس خود آزارم از دَم رید می آلوده مد کار شدم

مکدارید که اربت کده یادی مکنم

من که بادست بُت یکده سدار شدم



آرودنا

در دلم بود که آدم شوم اما شدم

لی حزار همه عالم شوم اما شدم

بر در پی حرامات هم روی یار تا این طایفه محرم شوم اما شدم

بهرت ارجوش کم حاضرت هم اما ساء منعم شوم اما شدم

ارکب دوست بوشم همه شاد و عشق رسته از کوثر و درم شوم اما شدم

فارغ ارجوش و دال ز حار حست همچنان روح مجسم شوم اما شدم

سرد پاکوش شوم پای سر بوش شوم کردم کرم تو نعم شوم اما شدم

ارصهارا همیام سوی دارم در دایار منعم شوم اما شدم

خواستم بر کم ارکعت دل هر چه پست است تا در دست کرم شوم اما شدم

آرودنا همه در گور شد ای صفت

در دلم بود که آدم شوم اما شدم



یاد دوست

یاد روزی که عشق تو گرفتار شدم

از سر جو شمر که در کوه سبزی بار شدم

آردی حم کیسوی تو حسم کردم
مار اکشت نمای سر مار از شدم

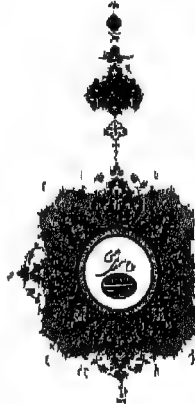
طره روزی که شش با تو به پایان ردم
ار پی حسرت آن موس حار شدم

ما که گویم که دل از دوری حاکمان چه کنید
طاقت از دست بون شد که چنین از شدم

مار در بیکده نامد سخن دوست شنید
طوطی باغ چه داد، تریدلدار شدم

آن طرب را که رساری چشمت دیدم

فارع از کون و مکان گشتم و بیار شدم



کعبه مقصود

هر جا که شدم ارتو مدایی شنیدم

حرارت و تهاه آری هیچ ندیدم

آفاق برار عسل است ارتو دیگر / ما کوشش کرد صدای رسد

دما هسه دریای حات و من یکس / یک طره اران موج حروشای بچشم

رفند حریفان سوی کعبه مقصود / ما محی ارور و کردش ز شدم

اس حرقه پوشده ز ما کرده و رفند / من نادمان پوسته در حرقه حردم

صاحب دل آشفته گدش ازل و من / دسال حسان پشت به بل کرده دویدم

مرفان همه شکسته نفس را و پرید / من در قفس اماده بخود ما ز شنیدم

مارت شود آن دور که در جمع جریان

مسم که اراین لاله گدیده پریدم



سراقِ یار

اروای می رده در مسکده امی شدم

ز دغشان شدم هاست سرو تو دم

ار و طح رحمت مسم که موارا رسام هر چه حرمت رده کستم نه لوالی رسیدم

کشم از خود بر هم مانج ماه تو سیم چه کسم من که از اس قدمت برهیدم

کوچ کرد در حرمان در سدید به صد فی صیسم من سچاره که در عماره مردم

نظمی ای دوست که پرداه شوم در رزق رحسی ای یار که از دور رسام بودم

ای که روح می ارج فراقت چه مردم

ای که در جان می ارم هجرت کشیدم



محراب عشق

خُرمِ اردی دلتِ هیچ محرابی ندارم

خُرمِ حمداں رویش من نمانی بهم

کشم اندر حواصیم چه چون آفتابش حسرت این حواصی دلِ مادر چون حواصی بهم

سرزم بر خاک کوش، حال دهم نادیده سرچه باشد حال چه باشد چه سرمانی بهم

ما که گویم درد دل را از که حرم را در حال را حروای حال را در حوی، درد دلانی بهم

تشنه عشق تو هم، ماده حال کس حاتم هر چه رسم، بر سرانی مست بس آبی بهم

من پریشان عالم از عشق تو در حالی ندارم

من پریشان گویم از دست تو آدالی بهم



سَمِ عَش

میں مگر کہ زنجی ہسچو کھڑا دارم

دلی سوی رُح مار دلرما دارم

رحام عن چشم سرم صدق و رحم مسکدہ، ماخان دل و عا دارم

مرا کہ مٹی عفت رعل و رُحد رما د چہ رہ نہ تدسم ہا مسجد رما دارم

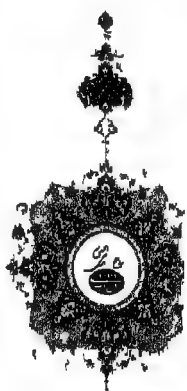
علام ہمت حام مُرا سانی باش کہ ہر چہ ہست ارا آن روی ما صا دارم

سَمِ عَش اے آن مار دلرما رگو رحامی حسرت کہ من دردنی دوا دارم

چہ رارماست در این حم و ساقی و دلبر نہ جان دوست ر در گاہ کسرا دارم

نخل رحت سلمان و حام حم رسد

کہ بلج حصرو کی رامس گدا دارم



حانه دران

مس جو اسمار جام می اردست دلم

این راز با که گویم و این غم کجایم

جان ما حتم سحرست دیدار روی دوست پروانه دور شمعم و اسپید آذر م

پر پر شدم ردوری او کج این قفس این دام باز گیر تا که معلق زمان پر م

این حیرت طوط و سجاده ریا آيا شود که در در میخانه بر دم

گر از سومی عشق دهد یار خمره ای مسانه حال رحمة هستی در آدم

پیرم دلی بگوشه چینی جوان شوم

لطفی که از سده آفاق مگذرم



ساز عشق

بی هوای دوست ای حال، لم، عالی مدام

درد مددم، عاشقم، بی دوست، مانی انا

آگشی از عشق در عالم کندی خوش بکیدی من که حسد عشق نو آخاری دپامانی مدام

عشق آوردم در اس محار، ماستی ملد پر کشام سوی نامانی که سانی مدام

عالم عشق اس هر جاسگری ایپ نا ساه عشقم که چو سپاد پهبانی مدام

هر چه که مد عشق گوید، هر چه سار و عشق ساند من چه گویم من چه سارم، من که درانی مدام

غمزه کردی، هر چه حیراد عشق امان بکیدی غمزه کن بر من که حسد از عشق نیامانی مدام

سرهم در کوی عشق، حال دهم در راه عشقت من چه می گویم که هر عشق سر و عالی مدام

عاشقم، هر عشق تو در دست من چهری شاد

عاشقم، هر عشق تو در عشق بر خالی مدام



محل رداں

آد آن رور که خاک سرکوشی باشم

ترک خان کرده آشفه روش باشم

ساعر روح فرا رک لطفش گیرم عاقل ابره دوجان سته موش باشم

سرهم نردش بوسه رمان مادم درک مست صبح قامت رهوش باشم

هچو یزدانه سورم شمعش همه عمر محو چوں می رده در روی کوش باشم

رسد آن رور که در محل رداں نترس راز دار هسته اسرار گویش باشم

دو ستم گرید رسته بالیم سده

هچو یعقوب دل آشفه روش باشم



بهار حان

بهار آید جالی را پس از پیری رسد گهرم

کما یار مشتم ر عمر خود ثمر گیرم

گلشن باز کردم با گل و گلشن در آیم
طرف بوستان دلدار مهوش اگر کم

حراں درودی آراهم در پشت سر روی
که در گلزار حان از گل عذار خود خبر گیرم

پر و مالک که در دی ارعم دلدار پر پر شد
نبرد و دین یاد وصل دلبر مال پر گیرم

همگام حراں در این حراست آید مشتم
بهار آید که هست وصل ادبار سر گیرم

اگر ساقی ار آن جامی که در عشاق افتاد

میباشد بستی از رُح او پرده ر گیرم



لوی نگار

آن مالہ تاکہ از عینم دلدار می کشم
آہی است کردوں شہر دار می کشم

ما مار دلفریب مگو پردہ بر می کش
کر حصار روی ماہو، آزار می کشم
مصور را کہ از کہ فہ یاد او بدست
در جمع گلہاں بہ سہ دار می کشم
سانی بر مرادہ بہ حامی کہ حسہ ما
باری اسب من کران بہ سر دار می کشم
کھنی کہ دوست مار کند در بہ روی دہ
اس حریفی است مازہ کہ سار می کشم
کوچک گمر کلمہ پر معال کہ من
لوی نگار راں درو دیوار می کشم

ساکلہ در اس سلوک بہ سال کیسی

من یار دارا کہ کو حصار دار می کشم



استعار

ارعم دوست در این می‌کده مرا دگشتم

و ادرس بست که در بحر رخس دادشتم

داد و سداد که در محل با ریدی بست که ترش شکوه برم داد و رسدادشتم

شادیم داد، عسم داد و حاد داد و دعا با صفا صبر آرا که به من داد، کاشتم

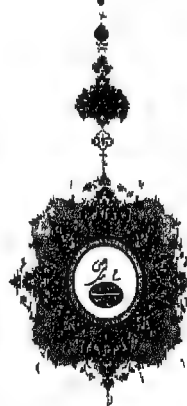
عاشتم عاشق روی تو، به چهره دگری مار بهران و وصال به دل سادشتم

در غمت ای گل چش می ای حسود من حور محسوس سرم، تیت به فرهادشتم

مردم از رندی کی تو که ما من هستی طرفه سری اس که باید بر آسادهشتم

سالم می‌گردد، حادثه ما می‌آید

استعاره مسج از سمه حر دادشتم



سراپرده عشق

مادر ررض او حامی من پاره کسم

درد دل راه چه امیره توان چاره کسم

در محاسن گشایید به رویم که دمی درد دل راه می و ساقی میخواره کسم

مکدارید که درد دل من فاش شود که دل پر خرامات زعم پاره کسم

سر خیم باد سلامت که به عجواری آن دره در پرده عشق و چو خیم پاره کسم

از سر پرده عشق در آیم روی ساکنان سه کویش همه آواره کسم

نرخ نمای سبزه حالی بی نام دشتا

مازیلی دل خود به سر زحاکه کسم



شب وصل

مک اشی که در آغوش ماه تا نام

ز هر چه در دو جهان است روی گردانم

مگیر دامن حور شیدا روی صبح که مه نخساده سر خوش را به دامنم

هر از ساع آب حیات حور دم از آب لعل و همچو سکر هوس عیشم

حدای را که چه سدی همه اندر عشق که یار در رست حست من پریشام

مدام از شب وصل است یاز صبح در آن که هیچ نوع سحرگاه من سرخویم

هر از سال اگر مکر در این شب وصل رداستان طعش هر از دسام

مخوان حدیث وصل حش را بهیچ

که بیناک ز چشم مدح خودم



حلوٰت عشاق

فرح آن دور که اراں نفس آرا دشوم

از غم دوری دلدار زبتم شاد شوم

سر بهم ز قدم دوست به حلو که عشق لب بهم بر لب شرم بود بهم شاد شوم

طی کنم راه حرامات دیه پری رسم از دم پی به حرامات، دل آنا دشوم

مادر دوری که به حلو که عشاق روم طرب اکبر و طرب حرد طرب آد شوم

به به محاسن مراد راه، به درستی دعا

مادر را گو سسی ناز که ادشاد شوم



شمع وجود

آمد آن روز که من هجرت ارایم کنسم

از جهان پر رده در تاج عدم کنسم

رسد آن حال که در شمع وجود دلدا
مال و پیر سوخته کار شب پروا کنست

روی ارخاقت و صومعه رکردم
سجده بر خاک در سانی بیجا کنست

حال حاصل شد از موعظه صوفی و شیخ
رو کوی صبی والد و دیوانه کنست

گیسو و حال است داده و دامن چنان
منع دل فارغ ارایم ام ارایم کنست

شود آيا که ارایم بُسته که رَمدم حمت

پرزنان بُشت بر این حایه بیجا کنسم



همت پیر

داری است مرا، دارم گشتی خواهم

دردی است به حاتم ددوانی خواهم

گر طور بدیدم و سخواهم دیدن : در طور دل از تو حشای پانی خواهم

گر صوفی صافی شدم در ره عشق : از همت پیر ره ، صفائی خواهم

گر دوست دانی مکدر در دوست : با حسان و دلم از ادعائی خواهم

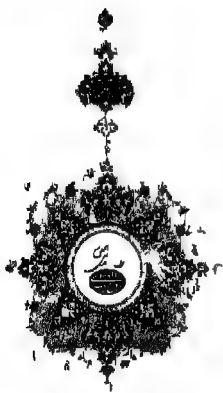
بر دار حجاب از رخ ای لبه حس : در طلبش راه پانی خواهم

از حش نردن شوای مردوسته رفو : من ، عاشق از حش پانی خواهم

در حال منی و می سقام روح تو : در کمر عمان کمر حائی خواهم

این دسر عشق را بسدای درویش

من عزم و دست ما حدائی خواهم



شرح یرشالی

درد خواهم دوا میخواهم

عصه خواهم وای میخواهم

حاشتم حاشتم مریض توام رین مرض من شایم خواهم

من حمایت بحان حیدارم ارتو ترک حایم خواهم

ارتو حانا حافا باشد پس دگر من دوا میخواهم

تو بصای می و برود من مرده را با صایم خواهم

صوفی از وصل دست بی حرارت صوفی بی صبا میخواهم

تو دعای منی، تو ذکر می دگر و فکر دوا میخواهم

هر طرف رو کنم تو بی قبله قله قله ما میخواهم

هر که را سگری فدایی تو است من فدایم خدا میخواهم

همه آفاق روشن ارنخ تو است

طاهری حای پانچواهم



صاحب درد

ما راده عشقم و فراسده دریم

ما مدعی حاکم سعد، نه سهردم

ما ندهان در طلش عهد سستم مانی حیران سارش سپیده کمردم

در آتش عشق تو حلاوه خریدم در صلح عشاق تو فراده دسیدم

در سیکه مای ردگان بنش و سستم در شکده بانث رده هم عهد چو مردم

در حلقه خود با حشکال چون گل سهرجم در حرکه رالوصفتان بانج رردم

در رفره آشفته دلال رار و مرازم در حوره صاسطراں چون بج سمردم

ما صوفی و دروش و قفس در سهرجم مای ردگان اکت دکال، مادیه کردیم

ما کس با هم سناں، حال دل جوش

ما حاحه بدوشان همگی صاحب دردم



حام حان

در دلم بود که حال در ره حانم بدیم

حان ز من نیست که در مقدم ادعای بدیم

حام می ده که در آغوش تنی دارم که از آن حاره تر یوسف کمال بدیم

تا شدم خادم درگاه بخت باده فرو به امیران دو عالم سحره فرمان بدیم

ار پریانی خانم رخسار میرس سر و جان در ره آن زلف پریشان بدیم

را به از روضه رضوان بخج جو گوئی حم زلفش به به صد روضه رضوان بدیم

شیخ محراب تو دودعه گلزار هست

غمزه دوست شاید که من از زان بدیم



سر عشق

مارد بکسی حید که کران بی حسرم

ار پریتانی صاحب نظران بی حسرم

ماقلان از سر سودائی مانی حبرید مار سہودگی مو شوران بی حسرم

مری میست رعنائ زحش در دوجا چه توان کرد کہ اربابی جبران بی حسرم

سر عشق از نظر پردہ دران پوشیدہ است مار رسوائی این پردہ دران بی حسرم

ز سہوشی دستی مخوامانی عشق ستوان گمت کہ از راہبران بی حسرم

ساعری ارکف خود مار دہ ای مایعیش

ماکہ ار شادی عیش دکران بی حسرم



کعبه دل

ما را دمار هستی در مستی حسه بدیم

در هر چه عسر و دسر، ارجان دل بُزیدیم

ما کاروان کویید از راه کعبه برگردد ما یار راه مستی سیر دل حانه دیدیم

لیک ارجه کویید ای زهره وال حال لبیک اوه خلوت ارجام می شنیدیم

تا چند در حمای صوفیان محبت ما پرده خودی را در مستی دریدیم

ای پرده دار کعبه آردار پرده پیش کز روی کعبه دل، ما پرده کشیدیم

ماقی بر سر ماده در ساعر صریحان

باطعم ماده عشق اردست او چشم بدیم



حام ازل

ماراده عشقیم پسر خوانده مجایم

درستی و جان ماری دلدارم

دلداره محاله و قربانی شرم در مار که پسه معال پیر علایم

هستردلدار و در جوش عدا هم در وصل عریقیم و مهران مدا هم

نی رگم و توانم ولی تکه رگیم نی نام و شایم دهمی در پی مایم

ما صوفی و ما عارف در ویش حکیم پر حاش کر طلع و علم کلامیم

ار درسته مجبور در مخلوق کسایم مطر و حیر دیش و معور عوامیم

ما هستی و هستی طلال هستی پشتم

ما هستی آرزو ز ازل کام کایم



محرّم رار

در عمّ همسرخ ماه تو در سور و کدایم

تا کی رین غنم خاکاه سوریم و سایم

شب بهران تو آتش شود رخ سالی در سینه و سر تو در ماری و ما کردیایم

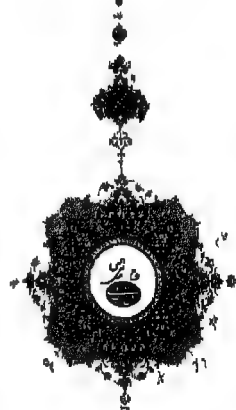
آید آن روز که در باز کنی پرده کشایی تا حاک قدست جان و سر خیش بایم

به اشارت اگر موعده دیدار دهد ما تپس از مرگ به و حلاّده در سار و دوایم

گر زاده شد ساید که پاهای است بگویت به سوی بنسکده رو کرده نه راهی بجایم

ساقی از آن خم بهان که ریگانه همان است

ماده در ساعه ماری که ما محرم راریم



وادمی ایس

میں در اس مادہ صاحب طری می جویم

راہ گم کردہ ام در اہ سری می جویم

ار درق پارہ عہد مال حری حاصلت ار ہما سہ رداں حسی می جویم

مسد حسیہ و سجادہ ثمر کش شد ار گلستان روح اوستہ می جویم

المی مت در اس وادی آس ما را میں در این وادی آئیں حسی می جویم

ترک یحساہ و سجادہ و سجادہ کرم در زہ عش رحمت دھکد ری می جویم

سعد اسحہ سوی چہ چہم دیش لک لکان دوم دہمہ می جویم

گفتہ نودی کہ زہ عش زہ چطری اس عاشق میں کہ زہ چطری می جویم

اے در اس در کھن ریخہ شد بال پریم

ہر منہ لگہ خود مال دہری می جویم



مار یار

اکنون که در سیکده است بر دم

بهر که عس حش حمار گویم

من کشته آن سابی و پناه عظم
مس عایش و لداده آن روی گویم

پرواه صفت در آن تنوع سورم
محمودم و در راه خون بادی گویم

رار دل عسده خود راه که گویم
من تیشه حامی آن که سویم

رودار کتار بر دم و حامی آؤ
ما آنچه که در جمع کسیت گویم

ار پیچ و حم علم و حد رحمت مدم

تا مار دهم یار به پیچ و حم بوم



می چاره سار

ساقی بروی من آید سار مار کن

ار درس و بحث و زهد و ربانی سار کن

تاری در لعل حم حم خود در بهم به فارغ ر علم و مسجد و درس و مار کن

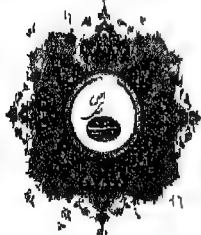
داود و ارمعه رمان ساعری سار عامل ر درد و حاه و شنب و فرار کن

رخس حمار برج رسا و رلف ما سگاه ام رکعه و ملک حمار کن

لریر کن ادات می ضای بسوی من دل ارمعا سوی ست زرتار کن

سچاره گشته ام رسم مهر روی دوست

دعوت مرا بجام می چاره ساز کن



نُت یکدانه

حرم آن روز که ما کاف میخانه شویم

ارک عقل رُوح حسته و دیوانه شویم

سکیم آیه فلسفه و عرفان را از صحیحانه این فاسد میخانه شویم

فارع از حالت و مدرسه دیر شد نُت پانی رده برستی و در راه شویم

حیرت از خویش نموده سوی لداریم دانه شمع رُحش گشته و پر دانه شویم

از همه قید رنده رهسته دانه زما تا مگر هسته دام نُت یکدانه شویم

مسی عقل رسیده و آئیم بحویش

تا هویش از قبح باده مستانه شویم



ماده حضور

در لعلی زحش ای پسر مریاری کن

دسگیری کن پیری کن عسواری کن

از سر کوی و مایوس مگردم هر که
عمره ای پسر دکان اوله دکاری کن

حله ما خرقه ای از ماده یساره حش
هوشم از سر سر آاده هوشاری کن

گره لطف سواری و پسا هم بهی
عشوه کن مار کن آچار ستمکاری کن

حاشم، حاشتم اُفتاده و یسار بوم
لطف کن لطف، رسار پرنساری کن

تو و سواده حش و م و پسا حش
نامس با ده رده هر چه دل داری کن

گر بخواهی ز سر لطف سواری مارا

از در قفسه برون آ می و دل داری کن



ساعنه ما

مادر جهان بود از حای پای تو

ما همه ای بود به ملک ار دای تو

ما عراب و می و میخار کنی عشق تا سحر است دیشکده و دیر حای تو

ما هست رگی از سحر دلپذیر تو ما هست یویی از تو دارم حای تو

ما هست دانه ای رو درین دانه ما هست رو دشتی رو دگشته های تو

هر که به آنچه در خورش است عاشقی

ما یک شاره ای سودا ز منائی



ساحل وجود

عاشق روی تو ام دست مدارد دل

به جدا حُسن روح تو حل کند مشکل

مهر کوی تو در سیمت در حلق ما عشق روی تو سرشته است آب دل من

یت هر دگر گل روی تو در محفل ما یست هر وصل تو چیردگری حاصل من

پاره کن پرده انوار مہبان من و خود تا کند جلوه روح ماه تو ادر دل من

جلوه کن در حل قلب من ای یار عزیز تا چو موسی شود رده دل حاصل من

در سب پامی دو عالم روح او جلوه گرفت که کند پوچ بسد رمد کی مائل من

موج در ماست جهان انما حل و دریای بی نظره ای ارم دریای تو شد ساحل من

روخیل عالم چون شمس و قمر را یکست

جلوه دوست نباشد چو من و دل من



ماده عشق

من حسه امانیم از من سخن یار محواه

نگم از گمک پریشان سده نگهار محواه

من که ماکوری و محوری خود سرگرم ارچنین کور تو سینهائی و دیدار محواه

چشم بیار تو بیار نموده است مرا غیر هدیاں نخی از من بیار محواه

ما قلندر منیش کر که شستی هر کر حکمت و طبعه و آیه و احسان محواه

مستم از ماده عشق تو و ارست حبس

پید مردان جهان دند و نه شمار محواه



کعبه در سجیر

حارِ راه می ای شیخ، ارغگرارِ بود

ار سه راه من ای رید به کارِ

بود ارشاد من ای مُرشدنی رُشد و تنّا ار تر روی می ای صوفی عندارِ

ای کرمت ار هوا می حوای دیرین ار صفت شمعان نوح دلدارِ

ای قلندر من ای ماده کف حرّۀ بیا حرّۀ شرک شئی کرده و مگذارِ

حاه کعبه که اکون تو شدی خادمِ ای دَعْل احادمِ شطانی از این دارِ

رین کلسای که در حدست حارِ انّا عیسی مریم ار آں خود شده پیدارِ

ای قلم بر کعب عباد به کارِ پلید

سه این حامه و محلول میارارِ



عطر مار

مادانیم که دلست او نیم هستم

مت و سرگشته آن روی مگویم همه

فارغ از هر دو چه ایسم و دایم که ما در پی عسره او مادیه پوئیم هستم

ساکناں در میحاجه عشقتم اندم ار ارل مت از آن طرد سویم هستم

هر چه پوئیم رگزار گلستان دی است عطر مار است که نوئیده و پویم هستم

خرنج یار جمال و جمیلی نبود در عم او ست که در گشت مگویم هستم

خود دایم که سرگشته دجیراں همگی

پی آیم که خود روی برویم هستم



شمس کامل

صف ما را بید زندان دهر دل آید

جان برای دیدن سدل مرل آید

فل از شوق لغاش پر رمان بر شاخ گل گل ز جگر روی ماهش پای در گل آید
 طور بسیار گو ایام صفت آخر رسد موسی حق در پی مسعود ناطل آید
 مانک دن رحمت حاشا ن پت کو دل ارد برای کوهساران شمس کامل آید
 مادر کو آهریان را اصل عشرت است ددگی رکاستان همه خلاص آید
 دهر شکل گشا از نام هیچ چارین بادم عینی برای حل مشکل آید

عم محو رای عرق دریای نصیبت عم عمو

درجات نوح کشتیان بنا حل آید

مارامات

عمی خواہم کہ عسوارم و مائی

دلی خواہم دل آزارم و مائی

جہاں را کم حوی ارریش ساسد اگر یارم اگر مارم تو مائی

سوسم چوہ دارم شادی اگر در مائے آن دارم و مائی

ہ ساری دہم حال و سہود اگر مار پرستارم تو مائی

شوم ای دوست پرچار ہسی در آن رودی کہ سہ دارم و مائی

رسد حامی بوق فاب تو ہیں کہ حور شدت مارم و مائی

کیشم مار آماں ما دلی رار

اماں دار اسہ دارم تو مائی



دریای هستی

در غم عشق مادم کاشکی دریا نبود

من سروسامان نخویم کاشکی سامان نبود

راده آسماء را با حبه المادی چه کایا در جم فردوس می مادم اگر شیطان نبود

از ملک پروار کن در ملک هستی رخت بزد مست آدم را ده کس که ملک پران نبود

وسع ارجاه سیدون آبی تا سبای نای مگر چه ارایین چاه سیدون آیدل آسان نبود

ساعری اردت نانی گیر و دل بر کن کن بر شود از قید هستی آنکه فکر حال نبود

عاشقم عاشق که در دشت عشق را حسه او مداد

عرق سحر عشقم و چون روح پشیمان بود



گلزارِ جان

ما که کوم عم دل حسنه که عمار می

همه عالم اکرم نشت کد مار می

دل مندم کسی روی سارم می تا نور زامی می تا تو مدد کار می

راهی کوی تو ام فاعله سالار می غم ساشد که تو حد فاعله سالار می

یچ روی سارم بروم در گلزار تو چس دارم استی دو گلزار می

در دمدم به طبعی به پرسیاری هست دو کوشم چو تو طیب تو پرستار می

عاقتم سوخته ام به سج مددکاری بس

تو مددکار من غاس و دلدار می



کاروان عشق

پریشان حالی و دردِ مادی مایید

حطاکاری مارا عاشق بی پردا مایید

مستی کاروانِ عاشقانِ قندازیں مریں روںِ رقصِ دارا حاسِ لال مایید

نئی دستی و عالمِ پیگی مایہی مریں سکِ ماری عاشقِ پیہ لال مایید

رُوںِ رقصِ دارو دنا کہ دریا بد دلہرا نو دے کُنجِ قفسِ منہ لکھ عفا مایید

رہا حیر و سکنِ این قفسِ کشای حل مارا تو مسہ لگاہ آدمِ رادرا دلا مایید

بہرِ دی حاصل از غمِ جہدِ عوامی بی حاصل

تو گوی آدیتِ اخرا این دعوہ مایید



محرابِ ابدیشہ

ماید ار آفاق و اُفسِ مکنذی ناعاشی

و انکہ ار جان مگردی تا در حور حاکمانی

طرہ کیسوی او در کعبِ سیایدانکال ماد اندر این طرعت پایِ سرچکانی

کی توانی خواند در محرابِ اردیش مار قرہا ماد در اس ابدش سرگردانی

در آہ حال لبش لرز ماد حام درد ریح را افرون کئی، بی در پی درمانی

در ہوا چشمتش در صحنِ شانِ شہر پایِ کونی، دس اسالی و ہم پانی

این رو عشق است ابد رستی حاصل شود

مایدت ار شون، پروانہ شوی، بر پانی



محرم دل

مارگویم عسم دل را که تو دلداری می

در غم و سادی دادده و آلم داری می

خُرک دوی تو آم در د جهان داری می چهره گشای در د غم که و عسوار می

چشم سار تو ای می رده بهم بارم کرد پای کداری به چشم که پر سار می

محر می یت که مر بهم بهد در دل می حر تو ای دوست که خود محرم انوار می

راری در عمره غم رای تو پیش که کم؟ ماکه گو غم که تو سر حشّه آزار می؟

رکشای می غم اندر غم و دست افشان

به خدا، یار می، یار می، یار می



حلوٰت مسال

در خلعت دروش بدیدیم صمائی

در صومعه از او شنیدیم بدائی

در مدرسه آردوست بخا دیدیم کثائی در ناله ارمایه بدیدیم صمائی

در جمع کسب میح محانی بدیدیم در درس صفا به مردم محانی

در سکه عمری لطالت گدایدم در جمع حسه بها به دوائی و نه دانی

در حرکه عشاق روم بگدایم از گلشن دلدار بهی ز دپائی

اس نادمی خلعت عقل است محال

در حلوٰت مسال به می هست نه مالی



غمره دوست

حر سرکوی تو ای دوست به ارم حالی

در سرم نیست سحر حاک درت سوازی

ز درم سکه و شکده و سحر دُر
سجده آرام که تو شاید بطری سالی

سکلی حل ندارد زده و صحت شیخ
عسره ای تا گره از مشکل با کشانی

این همه مادمی صوفی درویش نمود
حسوه ای مامن ما را در دلم سردانی

مستم نیست که هستی همه در می است
هجم و مسح که در هیچ طر مسمانی

پی هر کس شدم از اهل دل و حال و طرب
شیدم طرب را شاهد برم آرائی

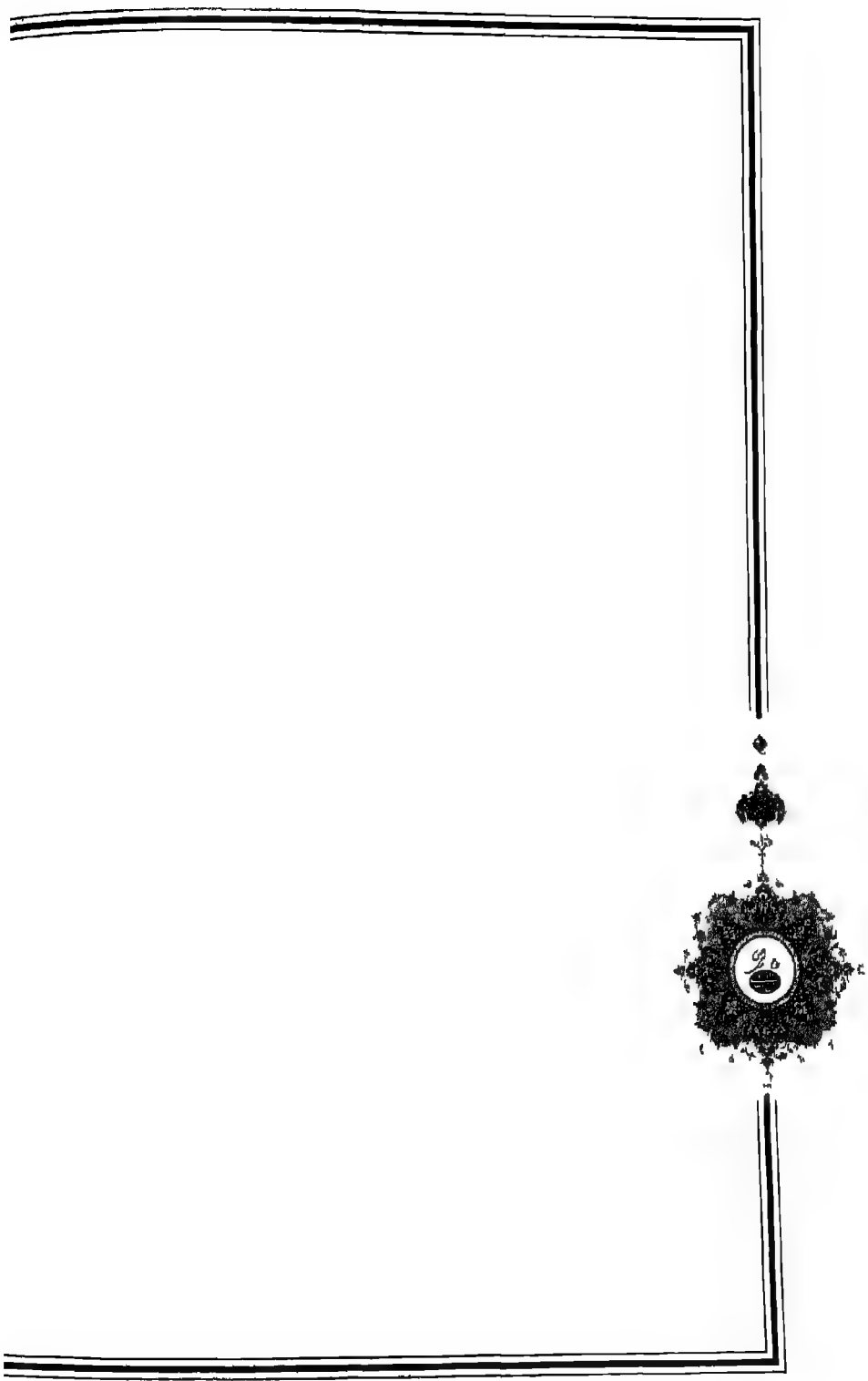
حاکف در که آن پرده شیم شردور

ما را که عمره او قطره شود دریانی





رُبَاعِي





چشمک
ای دوست منی حال دل دارد
زین حال غمزه خندانم

بانی در میل دارد و غمزه خندانم
عانه شب زنگ از دارد ما

دل و لب
چشم بود و در و دل و لب
زودج و در و دل و لب

بانی غمزه خندانم
ای دوست منی غمزه خندانم



بهیات

فاطمی نودره کوی دلم بهیات
طساره کوی روی دلم بهیات

جمهوری اسلام

جمهوری اسلامی ما حادید است
دشمن ریجیات و دشمن بودید است

این راه در پی نیست که پهلانی
حریف در آن کسده شهید بهیات

آن دور که عالم رستگار عالی است
ماراد همه شکستگان را عید است



علی طربین
ای پسر طربین دستگیری دوا
طیلم دای طربین پسر دوا

ماده آت
بشباری من بگیر دستم
رست راده استم

موسه شیدم دده محالی رسید
بارانو در این راه آبیری دوا

رستیم مسدول کل اراده کنم
در دیده خود بر آنچه استم



میرادرس

ای سپید بوی عاقلانم بویست
طاعت کند سودی بویست

یاران بسته بوی که کرد در جیل
میرادرس گشت ای کاهنم بویست

مجنوری ما

مجنوری ماناگر اسلام است
افکار پیکر فتنه جوان حام است

ملت در آغوش علو میبندارد
صدام بدست خویش در صدد دام است



ویرایند
 ار درد و لطمه ز کی با صراحت
 بیامان دیوانه که در دام و در است

چای طراوت
 ماطی که نقول و پیش اصل طراوت
 در طبع کوشش سی بیشتر است

طعیمان درون ایم که تو انم گفت
 ویرای صبا را بدل کی است

است که خود آید و میباید شود
 داد که چای طراوت در طراوت



باغ فاک

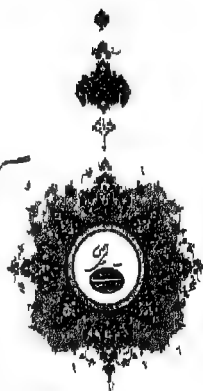
فاطمی که رس نامه عرفانی و است
ار مود چو ای تخت نیلانی و است

نشه پاج

ای دست سراچه است روح و است
و ریاد رس دل نظر روح و است

سکوبی شیده باغ فاک از آکام
جبریل اراد محله رحمانی و است

مکی شدت محله مطلع مرشد
پاراد دل مرده نشه پاج و است



ایمان

آرا که دین و ایمانش عابدیت
سرش برین درختین آبادیت

عشق

آن دل که بیاد تو ماند دل بیت
فقی که شفت بطیخ هر محل بیت

امرد دل عاشقش کجای دینیت

ایاست این عجب از این معایت

آن کس که دارد سر کوی تو راه
از ردگی بی شمش حایل بیت



طوطی دار

فاطمی که به داشت کده زده باخته است

اعظمی چپ در راه هم باخته است

کوبی که به یک دوخته طوطی دار

سودا که داشت پاک باخته است

مجان

هر دزد آدراین مراد همان تو هست
هر دیش دلی سخن پریشان تو هست

کس استوان بافت که جوابی تو هست
چونده هست چو هست همان تو هست



مجان

اندکس که ایام عالی گذشت
عالی شد و جهان عالی گذشت

مطلوب هسته جهان همان است نور
دیدنی همه عشر در کمالی گذشت

هستی در دست

هر هستی در دست در جهان توان یافت
در پست نشاء رای رحمان توان یافت

در عالم اگر کسی است یک حرف راست
در کون دکان به غیر آن توان یافت



شیرین
در محل دستان حر باد تویت
آزاده ساخت که آزاد تویت

اموس
اموس که عسل در طالت مکت
ما مار که مدول طاعت مکت

شیرین لب شیرین هاد شیرین کتا
آن کیت که ما این آسکه نو تویت

ودا که صبح محارات دم
مکوب که سگام دانت مکت



صوفی زده غش صبا باید کرد
عصای که نموده ای دعا باید کرد

خدا
فاطمی سوی دست صبر باید کرد
ارحمتش ویش کدر باید کرد

ناخوشی به وصل حاکان رسی
خود راه زده دوست صبا باید کرد

هر وقت فتنی که سوی هستی تو داد
دیوی است زده آراں صبر باید کرد



توان یافت

اعلم سره نوی ادنوان پست
ما چشم عیال کوئی ادنوان پست

طریق

عالمی که طریقی بکوتی سپرد
خواست در تمام حشر دنی گردد

این علم را بیل که شایسته شدن

اشراف محبیل روی ادنوان پست

بایستی است که در چاه با سوخت

نی را بر سما نوی لایه پست رود



راه
صلی که در وقت اردیت باشد
آقا در کس طنه مویث باشد

شان
عاطی نعل و سنان آند باشد
سر در دلا رام نمده باشد

طوبار علوم و علمه در اسم پنج
بار اطریری که آره مویث باشد

کهنارس ارشال بیاطالی و صند
در جهت تعاد او نموده باشد



مرد
از پستی خویش گذر باید کرد
پس در پویش صفت نظر باید کرد

حاجت اگر
فاصلی که معلوم قطع میباشد
عالم در آشکارا ندارد

سر عالم پیر از روح محسوس
از سبیل بجا به علم باید کرد

ترجم که در این حجاب اگر چه
حاصل شود و پستی خود را ندارد



قله
اروی تو قله عارم باشد
باد نو که گشت ای رادم باشد

پریشان
ناکجه گشت عسای زبای باشد
نادیده گشت کتاب عرفا باشد

ار هر دو جهان در یکم روی یار
گر گوشه چشمت بیارم باشد

در هر حال دوست نا آخر
قلب نو در کون در پریشان باشد





عبد

این عبد عبد الله است
ملت به پناه نطق آید

عارف

آن کس که به رعم خویش عارف باشد
عواص به دریای معارف باشد

پایه چیم جمهوری اسلامی ما
مثال سارک محمد است

ردی اگر از حجاب آزاد شود
مبید که به لاک خویش داف باشد



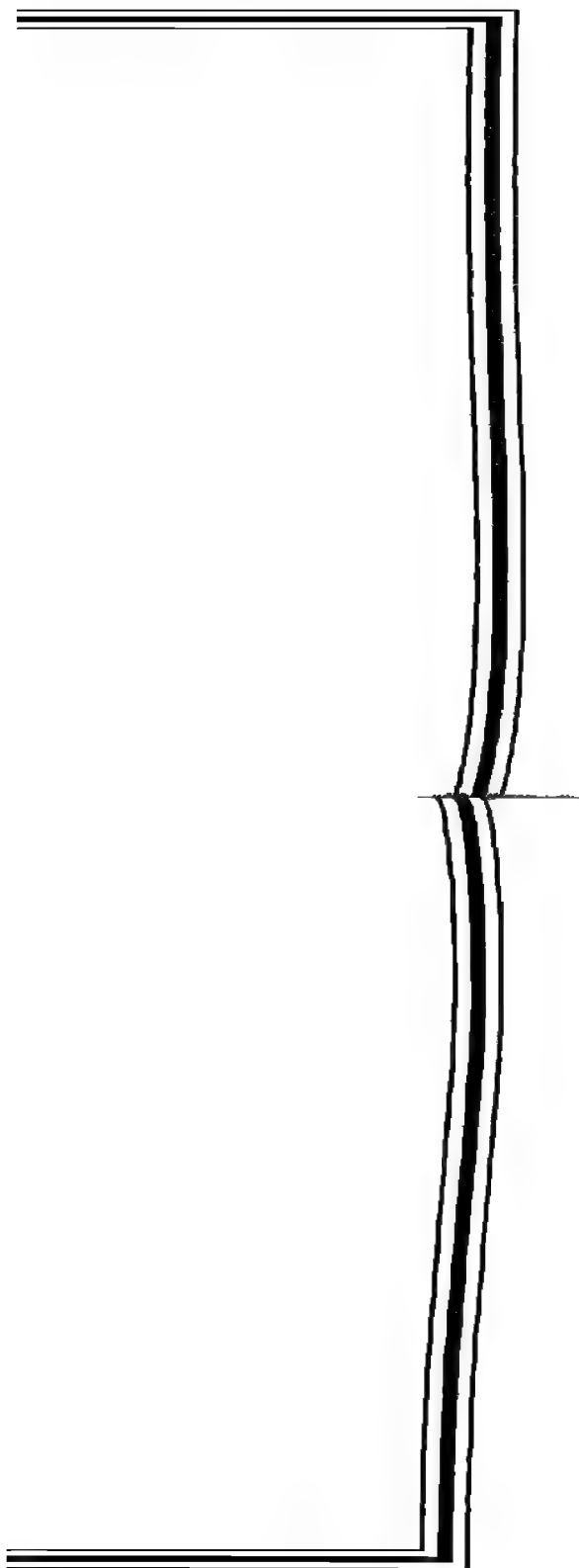
چاه
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم

عده
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم

عده
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم

عده
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم





بزار
آتش که همه بیکدو مار شود
باران حرمانت هم آوار شود

شایقی
درات خان نسی فی کبیب
نیج کسان قای اوجوب

فاجه درغیب در کس از محبوب
طواریق بسته هم دار شود

ماکور دلال عاشقان پداریم
ماکور صبیح راه ادمی پوپ



صا
ولاد دلی که آه بر من کشد
بابان دل بوخته سرش کشد

تن ترالی
نه جلوه او حال را آنگ کشد
تا صق توراد جوین نکست کشد

طوفی رخا فکده مرکردن جوین
آزاد دلم دچار شیر کشد

پیشینه طاس تن ترالی شوی
مالی شوتا عودار نو شک کشد



موضع رخ
آن کس که در چشمش پیدهاش بود
در شب و در روز رخ پیدهاش بود

پید
تا دست بود نور اگر بدی بود
تا دست عیار چون چندی بود

سراست و بر آنچه است آمد و در دهان
از حله نور روی او فاش بود

مکمل در هر آنچه هست و او را مگرین
بیکو زار این دو حرف پندی بود





سوی او

در است و در فاش روی بید
باطرت و پیش شاوی بید

لی راه

علی که خبر اصطلاح و الفاظ بود
خرنپیر کی در حجاب چیری بود

ما و استند و خانه دلها بیتی
بر خاکه کس در سوی بید

هر چند تو حکمت الی و ابیش
را بی سوی کس فاش بود

آن کیست؟

آن کیست که روی خود بر کوی بدید
آوای خود هرگز در دمل شنید؟

راه معرفت

یک کسی که راه بسته اندوید
چو بسته راه در ده خراب جوید

که آنکه نخل در هر که گشت از نو گشت؟
آن کیست که ارمی و صالت چید؟

ناپستی چنین دانش که
و این که در نگرین طبع و حدت بود



منار

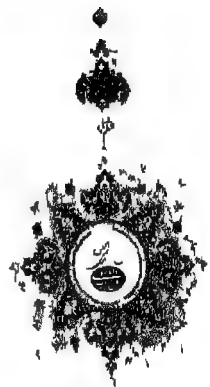
میر باد نور دلم مناری بود
ای دولت بحر تو همگاری بود

نت

ما چشم سی حال او توان پدید
مکش توئی غنچه کوکب شید

دیوانه ندیم رخت بیدارندم
و اماں تو را افضل کاری بود

این ماد و ولی بانیه کوری و کوری است
اینت کشک تا شودت دوست پدید



بعض خود

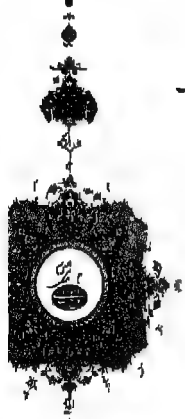
هر بین دود او باشد هر که
هر عکس بود او باشد هر که

مدعی

ار صوفی با ، صبا دیدم هر که
رین طایفه من دعا دیدم هر که

هر که است اگر هستی و اگر نیستی
نودی هست بود او باشد هر که

رین مدعیان که عاشقانه سخن گویند
باود بی دعا دیدم هر که



بی قرار

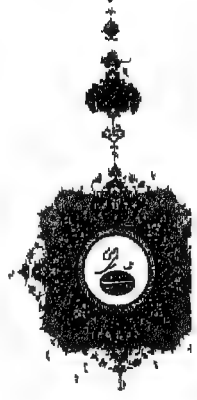
یاران دل دزد مسدود را بکریه
طوفان کشتنه آقا را بکریه

مهور

کر آتش ای ز مجلس عشق خورده بکریه
ای نمرده چو خود رنده دلاں نمرده بکریه

ارمان دل می نثار دین پشور و نوا
فارغ دل پارسے وفادار بکریه

رجب ارباب جواب کراں ای مهور
میدار دلاں جواب کراں رنده بکریه



دام دل

اخذاده دام شمع آلوده دل
حاشا که رها کند عیش خانه دل

ز سوای تو

آلوده شمع زنج ریسای تو ام
دلخانه فاست رعای تو ام

مطر دشت در حسره که در دوشان

دیوانه دشته که بیت دیوانه دل

آشفته ام از فراقت ای دلخوش

بر کبر حجاب من که ز سوای تو ام



و بیدار

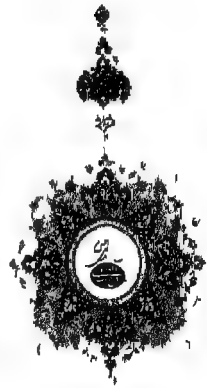
ای باد نوح حسن جان در دین
ای محب حال تو دای دل دین

عقل عین

ای عشق مار سرم رحمت دین
ای عقل مراد پاک ار رحمت دین

دلایم صیدای درسد تواند
چو بده نواست بر کسی در کرب

ار عقل ندیم ده او پیوستم
شایکدم لطف دولت دین



چشم
فریادم دسور حق شیرین دارم
آفتیغت یار دیرین دارم

کوی دوست
کرر کوی دوست را می دارم
درست یارب اوپا می دارم

عاقبت رگم رفت مدام چشم
بادش بهشت در دل عین دارم

غم بیست که راه رفت آید بار است
طاعت اگر مبیست گما می دارم



عرق کمال
آورد که عاقبت حالت هشتم
دیوانه روی بی حالت هشتم

بکایه خویش
ناروی نورادیدم دیوانه هشتم
ارستی سرچشم بکایه هشتم

دیدم مود در دجھال خروکی
بجویشدم و عرق کمال هشتم

بجویشدم از عین خویش
ناست یک فرقه بپای هشتم



آن دور

آن دور که ده سومی بجا آمد
باز آن مستعد را ملق و مسدیدم

مَدَمَا

ای دوست مَدَمَا که میری کنم
طاعت کیماری رده چیری کنم

طوبار حکیم و محبوب عارف
و بادهای کوهاں مَدَم

فایز ز تو بی دمی و سر دهن
باری عظم روی مدبری کنم





باد
اردست مراقت ز کی داد سرم
و باد رس از نو که باد سرم

اردست نو
اردست نو دیش کی باد سرم
اردادستان چو نوبی داد سرم

طوفاست ز تنه سنی جمیعت
باد نو شود، باد خود از باد بهم

مگر تعلق کسی واریم با طری
صاحب طراں را بهستند باد سرم

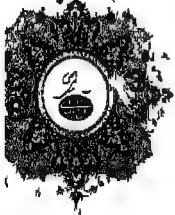
قطرہ

سینہ ام الرطب تو طاعتیں تو
یک قطرہ ام الرطب تو طاعتیں تو

باران طری
باران طری کہ یک باران تو
میکارہ رقبہ ہستی ویش تو

کر رطب کی پریشانی تو
آبادہ پاؤں تو طاعتیں تو

تکبیر دہاں رو سوی خوش تو
ارحمتہ دہاں آیم و درویش تو



والہ
کر رہے کوئی تو سناں ہم حکیم
کر والہ روی تو سناں ہم حکیم

منہ
تا چند ردت جوین ویا پائے
اگر کردہ عود کھن آدم داد کیم

ای حال محال راز موی تو ابیر
مرستہ موی تو سناں ہم حکیم

طاعت مرا سناہ با پی شری
پیار کہہ ویش چاں پاؤں کیم



شیخِ محفل
ای روی تو شیخِ محفلِ مباران
دی یاد تو هر دم دلِ مباران

یستر مرگ با طبعِ بیا
ای دید تو علِ شکیلِ مباران

ورشید جهان
بدر شواهی بارانِ مباران
مگر زجِ در سبِ اسر دره عجبان

تا حوالی درودنی خود بهایی
ورشید جهان تو در چشمِ توهان



ماع ریبایی
ای روی تو در عشق عذوقم
باد تو سر دغ دل با آگاهم

سکر راه
علاقت توان کرد کماهی کنیم
از عذر سر دو کما قضا کنیم

آن سر دغ ماع ریبایی را
دیدن توان ماطر کونا هم

سر باد اما حق زده مصور نود
پارست مددی که فکر دای کنیم

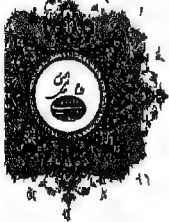


راحتِ دل
ای باد تو راحتِ دل درویشان
و بادِ رساں نیکل درویشان

طُور و شُجاست دلوّده رویِ کار
بارانِ این است حاصلِ درویشان

سُنی
سُست ردا ده نوجوان
لی پوششِ فاده نوجوان

از پوششِ کز بایم دار سُنی است
تا شاد ردا ده نوجوان



طوب

ای دوست مرا عدمت پیری را
میرا در سادگی شکبیری را

پای رسید
ای بید مراد عافای را
یاران همه رفتند راهی را

طو است پس ماینه دور و در
باری کن دیار خوش میبیری را

خافت شدم اردت پهای رسید
میرا در سادگی پهای رسید



دوریک

سرماد شویش بر این کوه من
از غنیش ریش کوه من

مقون

دیوانه شو این غنای ارباب دکن
عادی بس رعله رخ را در دوا کن

طوأت و حال دوست چون بونی
باد سیم چرخ را خرد دوریک

حال دل غنای ارباب دکن
مقون غنای را پیدا کن



بیدار شو
چرخه دوست کی توانی رفت
مردخت او کجا توانی رفت

آب
خواست آری من مشیر تو شدن
اروین من آبیر تو شدن

هر چرخ دشت که یکی میخ دی است
بیدار شو ای آفتاب کی هست

طوفان رده طای فقرت لودن
یکتا حدف کان مشیر تو شدن



شادی
ای پسر حیات دل آلودم کن
از سبکی خویش آلودم کن

ای پسر
ای پسر با سخن من پسر بی کن
عالم ده دویار رحب پری کن

شادی حسن اردیل آدرج نود
شادی روانی اردلم شادم کن

اردان و حسن یار انوار بخت
از حسن در این راه مذکبری کن



تجمل مطلق

جامی رفاق حسان دل ترک
ارد دست شدن باین آں دل ترک

حاج

ای نه چار سرس سپاس
فریاد رس و عدم ار پاپه کس

بک دوست که آں حال مطلق باشد
کبرین نودار کون و مکان دل ترک

طوقی که کرد عم کلمه است بوس
یارا نودا کردن سر دماه کس



ماطری
ای شادی من خست من ای عم من
ای جسم فردن من ای ترسم من

چراغ
ای خفت ده کنای دل دیوار من
ای نور خست چراغ کاشانه من

ماطری مدته ای لی مست دار
نارسته آفاق رود پرچشم من

رودار حجاب از میان ناپاید
راهی زخ نوح چشم بیگانه من

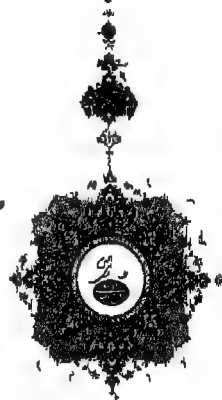


نہ
 عا دوس نہ پناہ کیں رستہ میں
 پاری کئی درخت کی مال و پیر

طوفان
 ماتن است سرد دست اردل میں
 آشفہ دلی و ج لی جلیل میں

و یاد ریس از قید خود آزاد مکن
 از آخر خود یک ما آخر مکن

طوفان سے اپیدہ ای اندر دل بہت
 بارت رچہ چاکی لکھتی بھل میں

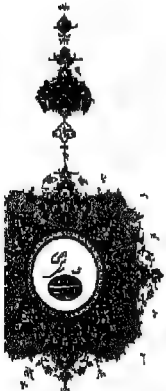


محبوب شو
ای شمع چمن را بنفشه بر دل شو
مرد بس تو را می طلبد مست شو

معرفت
فاطمی خود حق معرفت بجای چه
در پات دات لی صفت بجای چه

طی اودی وار دبار بار آمده ای
باد آور روی دوست شو محبوس شو

ما عاده الک به پا چو ای زه بافت
با کرده سلوک موصی بجای چه



یاد تو

ای یاد تو بایں ہم تنادے میں
سُرفت تو بہال آرادے میں

راہ دیوہ کی

فرار شد و رفت خود عاقل
ار علم دہشگر کہیں عاقل

ردار حجاب از رخ دور گشت ای
ای اصل تہ حجاب آبادے میں

طی کں زہ دیوہ اسکے ولی خودی
باد دست خواہ یا نہ عاقل



شیخینان

این شیخینان که در صراط مستقیم هستند
حسبده چشمه جانی هستند

حق بی طلبند و حدودی ندارند
در آب زلال فروزند هستند

دشمنان

را چه که دشمنان را باشند هستند
پوشیده سودی جای ندارند هستند

آنگاه که خود دست رکنی باری نیست
امسره دلال روی بیا ندارند هستند



مُراد دل

ای سپیدمرا حلقه تسل و
ارپا دوزخ دوست مُراد دل و

محبوب

پایب نظری ربا کب ارا عم ده
نظمی کن و زده بدلو ارا عم ده

حاصل شد از مدرسه خود دینی پای
عاما مددی مقصری حاصل و

از مدرسه دعا تقیم بار دین
محبوب کن دعا طر پشام ده



دوست

عجبر از درد دوست و چہاں کی بانی
مراد میں دایمہاں کی بانی

مراد میں

اردیدہ عاشقاں چہاں کی بانی
مراد میں خندار چاہاں کی بانی

ادور میں دایمہاں
قرآن گوید چہاں شاں کی بانی

طواغوت ریتہ ہستی رکھ
بارانوریدہ اردواں کی بانی

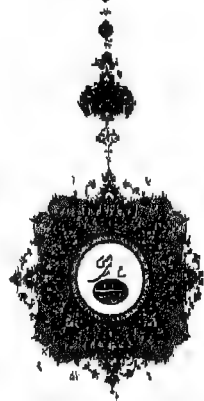


ای مری
ای مری علی کن که واسیم
در هر زخمت درشت فایم

کوی عم
ای دوست عشق تو دچاریم
در یاد روح تو داعداریم

بر اردن و نام اردخت رویش
حاش و شیم و در حاشیم

سر دورکنی با سپیدی ما را
در کوی عم تو بایداریم



ای عشق

ای دیده که زخمش هر مام و دوی
ای گوش صدایش شوار هر کردی

حر

ای دست روی دست کشای دوی
صاحب طرا نیتب دال طری

ای عشق بیاب پای را در هسته ها
ای عقل لب دیده تی حسی

مالی حرا بیم لب که عشق
ای با سزاردی حرا در حسی





عیال

فایز اگر از هر دو جهان کردیدی
از دیده این آں جهان کردیدی

حام

عاشق شدی اگر که مای داری
دیوانه رایی اگر پیمای داری

محمّدی

طوار و عود را به هم پیچیدی
بار از پس پند ما عیال کردیدی

مستی پیچیده ای اگر خوش نوزاد است

مارا سوار تا که حاسه داری

محل دست

در محل دست بیت خود و آدمی
در حلقه صوفاں به لای بسی

حار راه

این سلسله را که علم اعلى حوالی
رزر علوم دیگرش بیدای

سر شادی و عزم بیدار
ایمان و ان پاست به شادی می

حاری رده سالک حاشی کرفت
هر چند عمرش اعلی شالی



اسیر
 عالمی اگر اطمینانم اعلیٰ گدزی
 از خاک گذشته، از شایا گدزی

میرا دیس
 دینچ دلی بیت سحر نو چوسی
 مارا سود معبر نو دادوسی

بہشت کہ تا اسیر دیوسی
 ار راہ دلے سوی تہلی گدزی

کس بیت کہ عشق نو مدارد در دل
 باشد کہ صبر پا دل ماری



لاب عرفان

طوطی صفی دلااب عرفان رلی
ای نوردم ار تخت نیلای رلی

ورشید

ردار حجاب ناهانش بچی
ناطلت دات لی شانش بچی

مر باد عبیده ای و شیرین سبکتی
بابر شدی دوم سلطان رلی

حاش رحله جوین بر دل آبی
تا حلوه ورشید علانش بچی



خود میں

سریت شوی کوس امانت بری
مادعی پچ خود منقن ری

لاف امانت
تاصوری لاف امانت بری
مادیدہ حال دوست و حاکم

تا خود سبب تو شرکی شین ای
نی خود شوی کہ لاف منقن ری

دک کہ حاصل خودی و دوں سوے
تا حلوہ کہ حال ادلی اسے



پناه
 مریادرس مالہ درویش توبی
 آرامی حش ابنل ریش توبی

طوفان سہ اسیدہ مرا حش توبی
 باد آدر راہ سکتی حش توبی



مارع

فتح روری کہ مارع ارعین شوی
ارہر دوحال کہ شتہ درین پوی

زدار حجاب

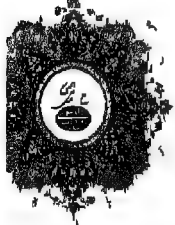
نما کس آماغی رلی جود ہے
در بر ہویش زواجا ہے

طیال کشی دوس ہستی سوری
باقی کوپاں رستہ رہر کین شوی

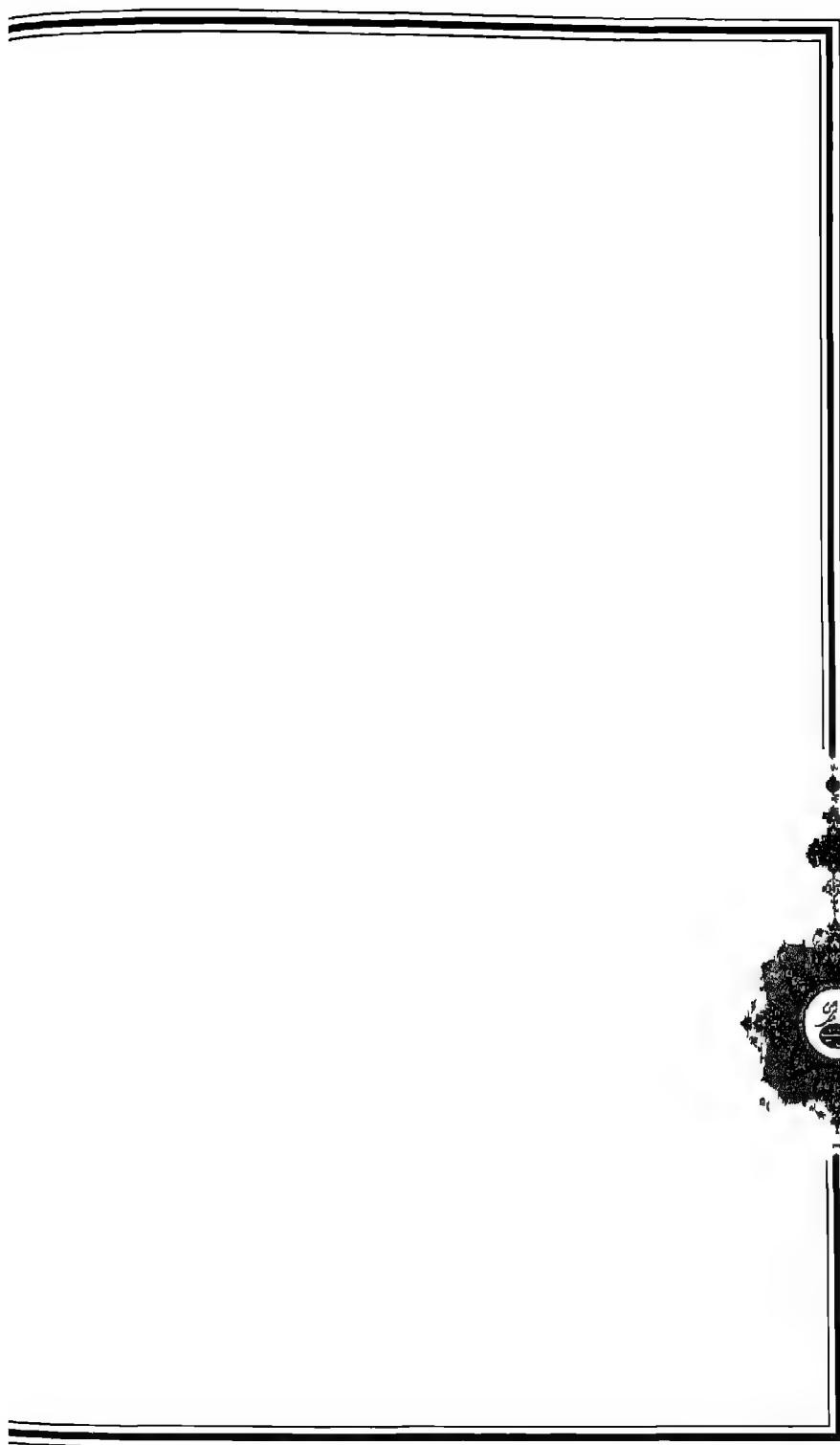
زدار حجاب ویشن اسدرا

مالودن آں ہسود اندر ہے





قصید



مدح کورین سیرین فاطمه زهرا و فاطمه معصومه سلام الله علیهما

ای از لبت به تریت تو مُصمر

وی آدیت به طلفت تو مُصمر

آیت رحمت رحبه تو هویدا رایت قدرت در آستین تو مُصمر

حودت هم به سزایه فیض مقدس لطف هم مالش به صدر مصدّر

عصمت تو ناکشید پرده به احسام عالم احسام گردد عالم دیگر

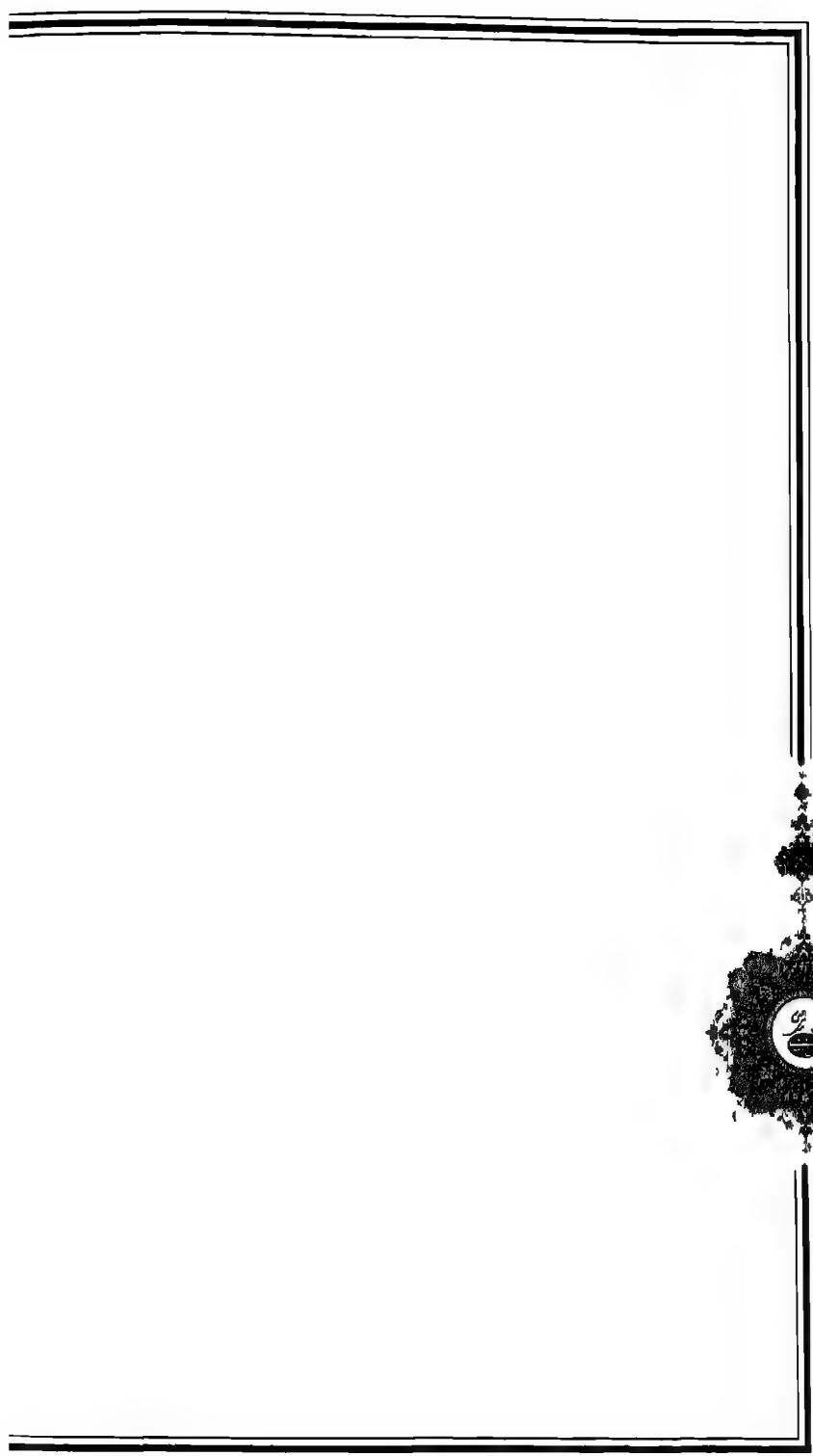
حبله تو نور ابروی را محلی عصمت تو سینه محقق را مطلقه

گویم واجب تو را به آیت رُتبت حوام ممکن تو را در ممکن رُتبت

مکن اندر لباس واجب پیدا داعی اندر ردای امکان مطلقه

مکن اما چه ممکن، علت امکان واجب اما شعاع حالتی اگر

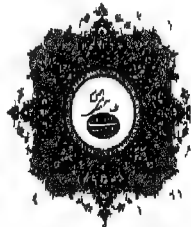




عیسی مریم - پیکاهش در بان	موسی عسراں - مارگاهش جاگر
آن مک چون دیده مان وراشده رود	دن مک چون قاپان مطی رود
ماکہ دو طعل اند در حسم حالش	ار پی تکیل نفس آده مصط
آن یک اخیل را مساد ارحط	دین یک تورات را بجا اذر
گر که نگهی امام هستم ر عل	موسی جسر دلی حشرت داور
فاش حکمت که این رسول حید است	معمره اش می بود بیت مادر
دختر خبر فاطمه نیاید چون این	صلب پدر را در هم نشیم مادر
دختر چون این دوا نشیر قدرت	ماد دایه دگر چهاره مفت در
آن مک امواج علم راشده مسد	دین یک امواج حلم راشده مصد
آن یک موجود از خط اش تحلی	دین یک معدوم از عتابش شتر

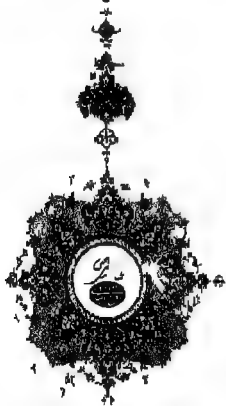


مکن اما یکانه واسطه یص	میص به مستر رسد و زان پس کمتر
مکن اما بود هستی از وی	مکن اما رنگمات فرشته
دین به عجب زاکمه و راوست ز بهر	نور وی از حید راست و او پیر
نور خدا در رسول اکرم پیدا	کرد تختی ردی به حید رصدا
وز وی تابان شده به حضرت زهرا	ایک ظاهر ز دخت موسی جبر
این است آن نور که سنیت کن کرد	عالم آنگو به عالم است نمود
این است آن نور که تختی قدرت	داد به دو شیر گاه هستی زبوت
شیطان عالم شدی اگر که بدین نو	ناگهی آدم است خاک دین آرد
آرد وی نمکات جمله از این نور	گر سب دی باطل آمد به هر
حلوه این خود عرض بود عرض را	ظلمت بخود و هر بیت چو بهر



عرصہ قمِ عمرتِ ہشت برین است ملکِ ہشتش سادلی است برآر
 ریمد اگر خاکِ ہم نہ عرشِ کدھر شاد کر لوحِ را سپادِ ہمیر
 حاکی غمِ خاکِ آرویِ حلاوت کھا رِ مُسلمِ دِ پناہ نہ کافر
 کر کہ شدیدی این صمدہ دہدی شاعرِ شرار و آلِ آدمِ سحر
 آن یک طوطی صفتِ ہی سرودی ای سحلابِ را آفریشِ ترور

دینِ یک قمریِ مطہر ہمارہ بکھنی
 اکہ جھانِ ارضِ تو کسہ سوہ



آن یک رَمَق اسما شده تارک	وین یک اندر سر اولیا را بقدر
آن یک در عالم حالات کعبه	وین یک در ملک کربابی شمس
بَلَمِ لَدِم سَتَه لب و کَرِه کُفتم	دحت حدایند این دو نور مظهر
آن یک کون و مکان شسته شمع	وین یک ملک حاشی سه بهر
چادر آن یک حجاب عصمت ارد	معمر این یک عات عصمت داو
آن یک بر ملک لایزال تارک	دین یک رعدش کربابی افسر
نابشی از لطف آن بهشت مُخلد	سایه ای از قهر این بحکم مُنقش
قطره ای از خود آن بخار سمنادی	رَشحه ای از میص این دجایر افسر
آن یک خاک مدینه کرده مُزین	صحنه قم را نموده اس یک اوز
حاکم این کرده از شرافت جنت	آب مدینه نموده آن یک کوثر



ارشارک و توکار سد ہر خطہ صوفی دلرما در لالہ و فاحشہ ہر دم نوابی لبش
 رشاح مانند دھواں ہر شام چون انگور در شاں ساں مودان ہر صبح ماصوہ
 کھوواہی لب ساں بکھوگل و رخاں دہان کھوسیم خوش دران کھورواں ماعیس
 شد موسم عشق و طرب بگذشت ہنگام کرب حامی گلگون طلب، ارکھعداری مدین
 حدش چو سر دوساں حدش نہ رنگ از خواہ ویش چو بوی صنمراں حشش چو پرک یاسین
 چشمش چو چشم آہواں، آرزوش مانند گل آت عاش در دہان مہدش ہودا آہ
 روش چو رور و صل او بستی درود و گشا مویں چو شام ہر من آشتہ و پرتاب چین
 ما آہیں بیا صسم، بایدہ نساں قدم حال فارغ از ہر رنج و غم دل عالی از ہر کمر
 حاصد کون کا در حمان، کردیدہ مولود و بی کر ہر دات پاک آن شد امتراج ما، طین
 از ہر کمریش میان، ترستہ چیل ہسا از ہر تعطیش کمرم کردہ چہرہ حنین



قصده بهاریه است

آمد بهار و بوستان شد رشک فردوس

گلها شکفته در چمن، چون روی یار ما ریز

گسترده باد حائرا، فرش زمردی شمر افتاده از پر عطا سپردن رعد و شش

از ارجوان و ناسمن طرف چمن شد پربان در انجوان و سنبل سطح دامن نیای چمن

از لادن و سمون و سده هر سطله بوی حائرا و در سوری و لعلان و در دهر و هم شمیم عین

از سبیل و برگ کس جهان، آمده به ماسد جان و در سوس و سرن و مین چون و صده صدف

از مرط لاله بوستان گشته به از باغ ارم و در مین و لاله بوستان رشک بخار سابل

از قمری و کجک و هزار آمد نوای ارجوان و وزیر و کوکو و سار آواز چمک ریز



روح جلیل و نوال شریف و ادب و دود و پیر	ار از مین مسد آرد کان عین مستعین
موسوی به کف دارد عصا، در مایش را مظهر	آما ده تهر اقبال عینی به صبح چارین
ای حسود کرد و فرم بجی نظر کن از کرم	کهار مستولی مکر، اسلام شصتین
ناموس ایماں در خطر از حسد لادین	حول مسلمانان حد در احاطه اعدا دین
ظاہر شود آن سه اگر شمشیر جید در کمر	دشمار به سمر به سر، دست حدادین
دماری از این نمدان، باقی نماند در جهان	امن شود روی زمین از جور و ظلم ظالمین
من گرچه از فرط کینه شرمیده دارم ولی	سادم که حاکم کرده حق با آب مهر و عین
حاصه کون کر مصحق مدح سرودم آید	کر حامه در بر و روق حامی مرکب بکین
تا چهل سال من کند صمد کور در دیوار	تا کرک باشد در رین بر کو سندان شکن
بر روی احسانت شود مسح اوقات طهر	بر جان اعدایت رسد به ندم ملائکین



مهدی امام مستطرا، نواده حشر	خلق دو عالم سره سر روحان احسان کن
مهرارض یانش دره امی، مدار عطاش درگاه	دیا ز خودش طره ای، کردون کشتن خجین
مرآت دات کرماش کوه انوار جدا	مستور عت اسماء، مقصود خلق حایلین
امرش تماکلش صدر بخش جان نصرت	حاک زبش رسد اگر رطره ساد جوعین
داسد قرآن سره سرمانی رخش محصر	اصحاب علم و معرف آریای ایمان و نفس
سلطان دین، شاه زمن، مالک عالم و دل	دارد به امر و دالین، روی زمین، درنگین
دانش به امر دادگر شد مسجع مصشر	حل طایک سره سر درسد الطافش آیین
صن مسد لوح آمد در مثل لبیک اگر	مهرش بودی لوح راجی بود ماطو حاقین
کر به وجود آفدش ظاهر شدی ادرهما	کامل مکتبی دین حق را مروتار و در پس
ارز به نامش ز در قم، مشور حتم الاوصیا	چونامکه حد امجدش کردید جسم المرسلین



در مَیج ولی عَصَر دَیج ،

دوستان آمد بهار عیش وصال کاه را لی

مژده آورد و گل و جواهر نعل مرده گانی

باد گلشن مردن ار حد نموده نیک شای
از درستان نرون ار حد نموده درستانی

برق رحشان در صبا چون سیره سالار توران
رخد مالان چون شاه ایران در سسانی

ار وصول قطره ماران به روی آستان
خلوه گر گشته طفق با پیر دُر دمای بیانی

دشت و صحرا گشته یکسر فرش اردیابی صحر
مرد در حان راست در حرابه های پرستانی

گویا کیتی چراغان آست از کلهای ایلان
سوس و سرین دیاس و یاسین و استکانی

هم سمره طرف گلشن از شمیم افروانی
هم منظر ساحت نستان در عطر صحرانی

ار جوان و زرد گل صحن چمن را کرده تهنی
فرش اوسر و صهایش زرد و نقش از غول



ماد نوروری وز دهر ساله در دستها تار ار آداری دمد ریحان و گل اندر زمین

بر دسمان دولت بهر صل باشد چون مرا بر دوساس سر می ماد اچواه فردین

عالم شود از معدن عالی رحل از علم چون شرفم از مقدم شح اهل مریض

ار عطا، فیض عسم بحر سعی کرم کان کرم عدا کرم نشت و پاهلین

مکحینه علم سلف، سر خیمه صل حلف دادش حداد و دار شرف رکب نام شریف

در سایه اش کرد آمده اعلام دین از بهر بلد بر ساحتش آورده رو خطاب از بهر سرزمین

مارت به غر و عرشش اورای دغاه و عرش کا حاکم دار همتش آیین حیر المرسلس

ای صحر صاحب مان ای پدشاهین لطفی ما رستیمان، تانید کن دین

توفیق تحصیل عطا فرما در همدی را

تا گردم از لطف حداد عالین علین



صاحبِ نام مشکوٰۃ اوار الہی	مالک کوں و مکان مرآتِ داب لائیکانی
مطہرِ قد رست، ولی عصرِ سلطانِ دِ عالم	قائم آلِ محمد، محمدی آخرِ زمانی
مالِ عالم و دابِ معبودش ہر سہ موجودانی	لی بحاطِ اقدس کدم ہمہ مخلوق عالی
حوشِ حق حرمِ فصیح ہر سہ عری و فرشی	رہِ خوارِ جوان احساسِ ہمہ لسانی عالی
ارِ طبلِ ہیبتی اس ہستی موجوداتِ عالم	حوی ہری و عفتی دما می و حسانی دکانی
شاهدی کو از ازل ارعاشِ عالم بر نیج را	بر سرِ مہر آمد و کردہ میشود دعائی
ارِ صائش درہ ای رحمت شد مہرِ بہر	ارِ عطائش مددہ ای کردہ مددِ آسمانی
ہر نقیلِ قد و مشامِ اکشتہ حاصر	ہر عطیشِ کرم کردہ مرجِ کماکشیانی
گو ما شہزادِ کوشِ دل ندایِ الطرودی	ای کہ گشتی لی حودارِ حوفِ خطائِ نانی
عیدِ حشمِ ماحشم و فرستمانی ما	کہ ہما دم بر سرِ ارمیلادشہ تاجِ کمانی



و آن شقایق عاشق است افغانت دارد
روی ار اس رو نسیم دارد صبح دمی در صحرای

لادن دیمون و شاه اسپرم و صری و شمس
برده اند از طررحوش گوی سخن از نفس ثانی

ژاله زلاله چو حال دلبان در درباری
رکس و نسل چو چشم و در لسان در دستانی

و آن سینه بین پریشان کرده آن در نظر
کرده و لمان را پریشان بسپور لیلانی

زین سب سکر سحر حلقه ز در افکند کوی
مس کجا و طره مشکین و پر چمن بلانی

عشق ملل کرده بگل را در حرم مانع ماب
استکارا که در ار شهاب روشور و مبرانی

فرماک ما بود خواند به به آوار عری
کنک صوت دشتی و بهوسان اصحابی

ای جهان ماره را که مردگان مسدود
ای جدای

کی چس حرم بهاران دیده چشم ایل ایران
کرده و در کهنس از و حسیال و جوانی

ما حداد و این بساط عشق را کرده و فرام
تا به صد عرت نماید از دلش مغانی



مادامد ار خدا و جهان این داد چو نیا مایید ار شه اسلامیاں این حکمرانی
 حورہ علیہ قم را عظم فرما عالم ماکد ملک سحاحات مسلم را امانی
 مس کرم کس عمر و عرب کریمی کر کر آب کرده را امان چو آب رحمت حق در نی
 سیکو ایش را عطا فرمائی حاد و نی هرید و ایش را نال هر دم لای آسای
 تار و طگل شود شایارین چو طگل تار و یص مرد دین گردد جهانی چو حالی

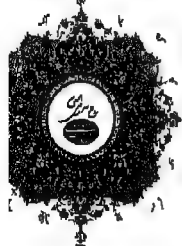
مکدر در دوساب هر حوالی چو نیا

روکدر در دوساب هر نیا چو حوالی

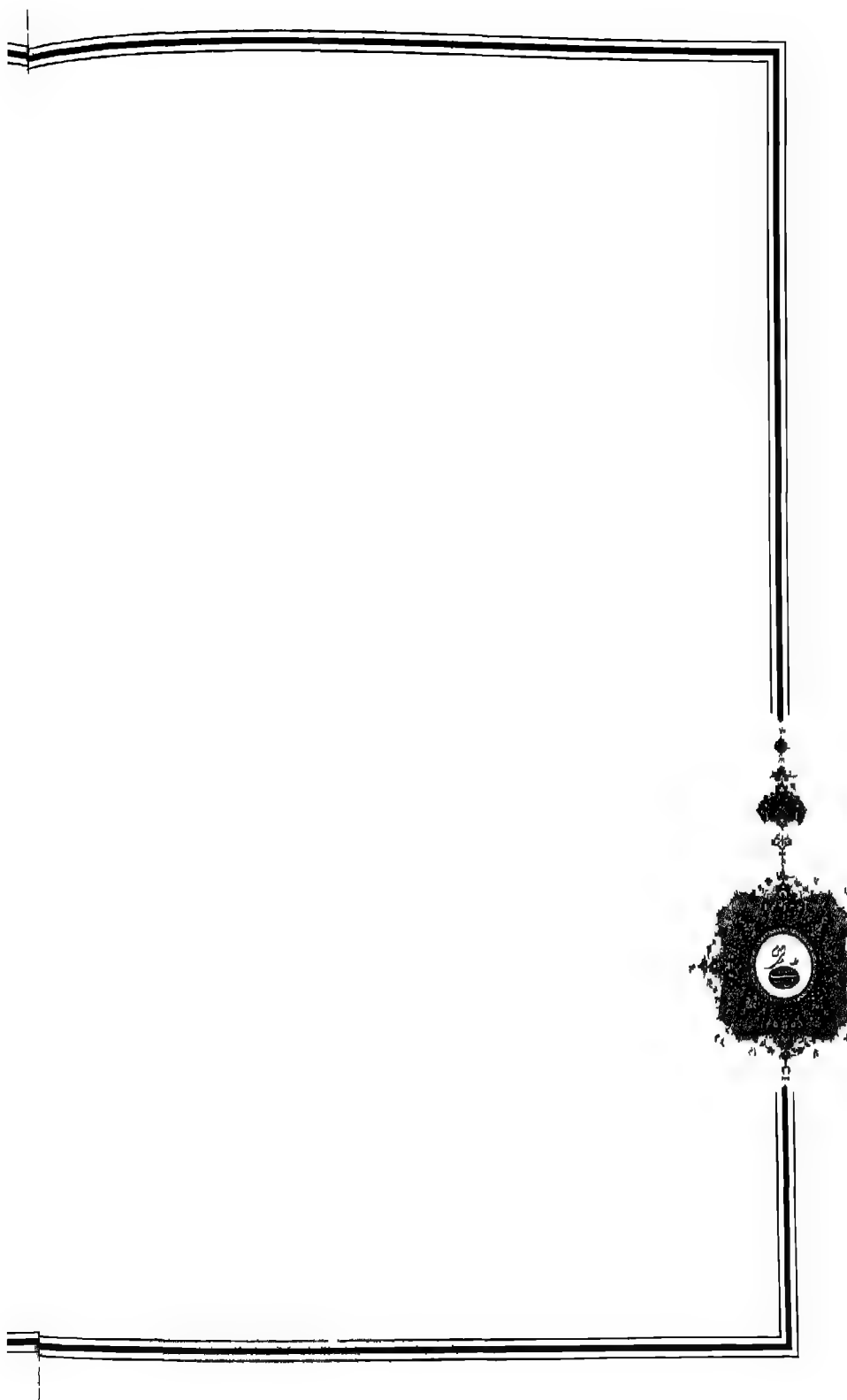


جمعہ می کو بدس آن یارم کہ دائم در کھام
 یہ شعلہاں مراد ادعرت ہوا کہ نہی
 در صفا ماید کہ تا آید چہ عیدی بہ عالم
 عید امسال از شرف رد سکہ صاخرانی
 عقل کوید مائش حائش چہ کوئی فتح شای
 کہ سرودہ جیش حق، ماراں بی بہانی
 اہی کی نور حالت سب عالم را در غی
 تاہ کی در ظل امرعت کسری بہانی
 پردہ بردار از رخ و ماہر دکان را جان بھنا
 اہی کہ طلب عالم امکانی و جان بہانی
 تا بہ کی این کا وراں نوشد جوں اہل اہل
 چہ این کر مکان کسید اس کو بعد از اہل
 ماہ کی این باکسان باشد ترا حکمرانان
 تا کی این دروان کسید اس بی کسان پاسبان
 ماہ کی بر ما روا باشد حای اہل
 آن کہ در ظلم و ستم مرد است اورا نیست ہانی
 آن کہ ار حرض نصیب عالمی شد تگدستی
 آن کہ بر آیات حق رمت از حقایق آسمانی
 حوار کن شانا تو او را در جہان صبح محشر
 آن کہ می رود در سطر اص کوس کامرانی





مستط



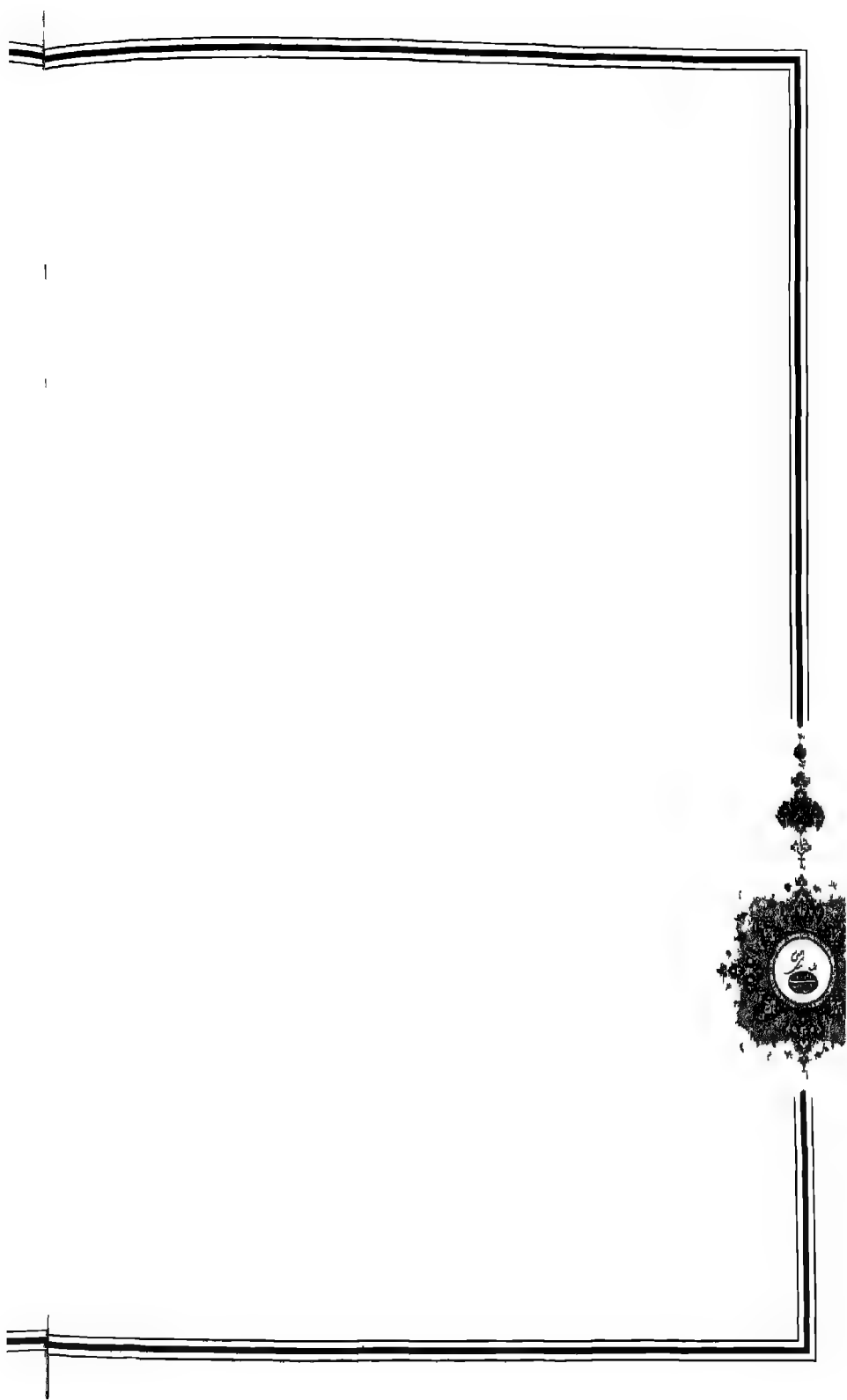
در توصف بناران درج اصالح امام زمان و تخلص امام
آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس الله سره

مژده فردرین رو بهود کسی را نسحر عیشش از معرفت بین کرمات با شرق بکر
راشش افراست پرچم دین تفرس حج و صحر کشتار در مان می در حدقش کرد و در مهر
رجاها و هر چه ابداد است کمر حکمراش شد

قدرتش کرمات از طاعت تا ملک الزا ارفراز توده آتورس تا سرحد عار ان
بهند و قهار و جش معار و در کسان سودا هم طار و دشت و کوستان هم بهای عالم
دولتش ارفر و جنت تالی ساسا بیان شد

کرد لشکر را از ابر تیره اردوی مطمئن داد هر یک را از صرصر داده پیاپی او هم
بر سران لشکر از حورشید پیر داد پرچم رعد را فرمان حاصر باشادی چون شمس
برق از بهر سلام عهد و آستان شد





سرمه سر دسر کمان و نساں چون نو عود لیل داشته فرصت عجب در عجب نساں لیل
کرده حلو با حواہی سخانی در گُلستان رفته در یک پیریں نگدگر چو نساں دجاں
من گراش رامی دایم دگر آسجا چاش

لک دایم اسعد گل چون عود ساں بارود سر آسن آمد سسل بر بر آسگرشت
آل عسی را که در دی تحت رفا افعال اس رمان طعلش یکی دوشروہ آں دگر کبرکس
موسم عیش مایه، سوگواریں کران

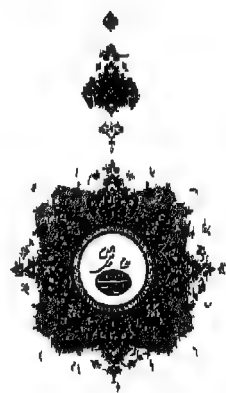
چند روی رف مارا نام صل بوہاری وقت راسد نساں در و رطل داری
دست قدرت فایده کردید، ہر یک رایہ داری راہ آں مک طعلی مپارہ و سس عدا داری
ماک روداں ہرچہ را تقدیر فرمود، آں چاش



چون سَرائِ لُکوی حاضر شد در دور و نزدیک
سم آئین سپاده شد از ترکِ ناجبک
دادار امر قضا بر زعدِ عراق کم بود یک
راں پس دادی بر آنِ عراق سپه فرایک
لوده عمارِ رشیک ملالِ مبار دمان شد

ار رشیک لُکوی بر خاکِ تره چون برزد
علما سوراخ داد بر صفحه نامون برزد
هم به خاکِ تره ارگردانِ دصدِ میلوں برزد
دسره مضر شکارِ قلبِ پالمون برزد
لک دس مبار دمانِ عالمِ مَشْتِ عاودان شد

روگرد از دوا حال کرد و عالم کشت را
جرحِ پیروز و جهانِ پیروز و جاسِ حالِ بها
در طربِ خود شده در قفسِ در عشرتِ ثناء
س که اسبابِ طرب کرد و ادبِ سونیا
پروفت کُنِ ارحط عشرت و حوائش



حان مرا رمی طرب اکبر و خوش آراستل پاک آمد در حالی عتدا و گلے تامل
 مار صصل رد، نوا طوطی و گرم رقص نسل بس که روح افزا، طرب اکبر شد رم طرب
 رحلاف شوه مغشوقان صصف حوائد

نی اساس شادی اندر توده عکرا صفا پاک آمد روسا ساسای رمی مس رپا
 خود در اس نور و اندر دیش شور و عجا قدسیاں را سرور لا جوت حشی شادی اکرا
 چون که اس نور و را سلا و صمدی نال

مصدق ہر شہ گز دل صد اہر صفا حال ہر شہ صفا و دل صفا
 دلی ہر چار عصر حکراں ہر صفا پادشاہ ہر دو عالم تحکماں اکرا
 آکہ خود شہ شہ و آساں کن لامکاں شد



دحر در اندک اندک شد می ز حصاره کلک
عمرت بسی شد بهر کس در اگر محمد بن

عمره رد مارمه رفته می فروش گشت ممل
حاکماری کرد و در دشت ار سرای مام

از ناحش داده کلک یک روح امراى حاکم

سبسم ادم حاکم گشت شد دلداری عا
گشت پهلای پست تاج دار که حکم حاکم

ما که به روزی و داد و در حال گشت هر
س که در آستانس بود آن رخسار همار

چهره اش در دو رخس پر کرده و حالش تاوان

حامد کمار کون پر شده ز ادم مار
گو یا چون من که فارغی بی اعتبار

حامد اش در یک حوال چس کمار و آرا
ما که چون فراد و حوال قسلا و امارت

سیرتس ارجون ادمش بسی کمار نشانی



دست تقدیرش به سرو جلوه عمل نمود آسمان او را داور، مظهر او صاف احمد
 حکم و فرمانش محکم، امر و کھارش سدید در حاصل ثانی اش آنوالعالم محمد
 آنکه از او برداں جدا بر خنجه پیا دستان شد

روزگارش کرچه از پستان بودی جو لک از آدم ندی فرمانش باطنی نغیر
 از بار بوده عسرا، ماکر دول صبر در طرار مه ماسوت مالا جوت کسر
 سده فرمانش رس کرده عهد آسمان شد

پادشاه کار اسلام است اسلامی پرستان در چس عیدی که مامد هر کسی ماسد عریحان
 سکرم از هر طرف هر مدلی سر در کرسان حسود از حای رحسرو مدکن اهل امان
 حاصه این است که پشت و ملحا اسلام است

مُصطفی سرت علی مر فاطمه عصمت حسن بهم خُش قدرت علی رحد و محمد علم قهر و
 شاه جعفر مص و کاسم علم و بهتم قلعه کسو بهم نفی تقوا، نفی سخا، بهم عسکری
 محمدی فایم که در وی جمع، اوصاف و صفات

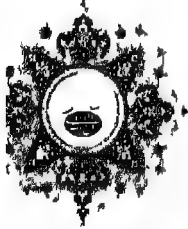
پادشاه عسکری طغلت، بی شیب می در لو بحس فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر
 علم با شمه، رحد سجاد و حبیبی اناج و فخر محسنی علم و رحمت عصمت و صولب و جحد
 مُصطفی اوصاف و محملای حداد و بد جهان شد

خلوة دانتس به قدرت مالی مص مقدس فص لی حدش به بخشش ثانی محملای تقدس
 لورث از، کس به کرد بر پاهش گردون نگر طعن من بهر حاج و شمشیر است در وصف انجمن
 لک پای عقل در وصف می اندر گل سنا شد



ارمیش بر سر اسلامان کو ہر شان آ
 ماد عدلش اور شرق و مغرب راں آ
 داد علمش شہرہ دسان شود و اسان آ
 محکم کبریٰ رعد صحر صاحب مان آ
 آن کہ ار جودش رہیں ساکن، گراماں آسان

تا دلاں ز ولی عصر می باشد مقرر
 تا موت را محمد، تا خلافت اس حد
 تا کہ شعر اہدی، آسار ہدیوں دیکر
 پست و بدان، رگ سان ترہ پکان موی
 ماد آن کس کہ حصہ عامہ و اراں و حاش



راستی این آسمانگرد این سامان بودی کشتی اسلام را در مهر پُشتان بودی

دشمنان را که که سع چشمش بر جان بودی اسمی از اسلامیان رسمی از امان بودی

خدا از نزد، کز روی طالع ارج رشید باشد

حاجی دارد که بعد رو آسمان بر آسمان لنگر مع و طغر که در بهار ه خان باشد

سر اعظم به خدمت آید و هم احترامش عهد در که، سده فرمان شود، به آسمان

چون که رکشی اسلامی مجاہد پشمان شد

حوزه اسلام که ظلم ستمکاران بود پیکر شای روح در روح اندیش از آن بود

روحش امرو در ظلم ظلم اندیش بود قلب پیمبر دل حیدر در مظلومین بود

ار عطا شایار سوی پیکر شای روح روان شد



مردِ بگری است مرا هم داده و بُنِ گفتگوئی است که مایش رسد بدل کُن
 پر صاحبِ دل ماکت از این زعفرینِ پُش هر دو عالم کشد مارِ آفاتِ بُدو
 دستِ نهدیر به میخواره لوائی دهد

ای گلِ باغ و فادِردِ مرا درمان کُن خُرخه‌ای ریز و مرا سده افران کُن
 را ریحوارِ گیم از هم کس پنهان کُن گوشه‌چشم به حالِ من بی‌سایان کُن
 باشد آن شاهدِ دلدارِ سحرانی دهد

یادکاری که در آن منزلِ درویشان است دردِ عشاقِ قلبِ در زبیهین درمان است
 طایرِ قدس بر این منزلِ دربان است حصرِ روحِ قدسِ منظرِ درمان است
 ناکه در دوشِ خراماتِ صلائی دهد

حدیث دل

بر سه کوی توای می رده دوازده شدم عقل را راندم و دواسته محایت شدم
دور آن شمع دل افرو چو پروانه شدم به بهوای شکر کیسوی و تیار شدم
در د دل را به که گویم که دوائی دهد

من که درویشم، میخاره بود سرل من دوستی ز حسن آسخته اندر گل من
از همه ملک جهان مکده شد حاصل من حق سراکنده سود در قیل باطل من
کاش میخاره به این شمه صغائی دهد

مردود ای ساکن نجاره که پیروز توئی مار آسنگده مست هراسور توئی
حادم صومعه فتنه برافروز توئی واقع سر صحرایه مرموز توئی
شاید آن شاه لوائی به گدایی دهد



ترجمہ بند



پرده برداشت را سحر ازل پیر معان ما شد در ترزدان گره کاشی معان
دار هستی مکتوبه از کرم درویشان عم فرو ریخت روانِ مُلکِ ایشان
دوست شاید که به در دوره ردائی چند

ساعه از دست من افتاد دوائی برسان راه پیدا کنم راهِ همتائی برسان
که دوائی سود در تو حنائی برسان از من عنبرده بر پیردائی برسان
که به اس می رده در سکه حنائی چند



نقطه عطف

حم را مکنشاه روی مستان

سوار شواز هوا پرستان

ارمن سپید رمر مستی چو طفل صورت در دستان

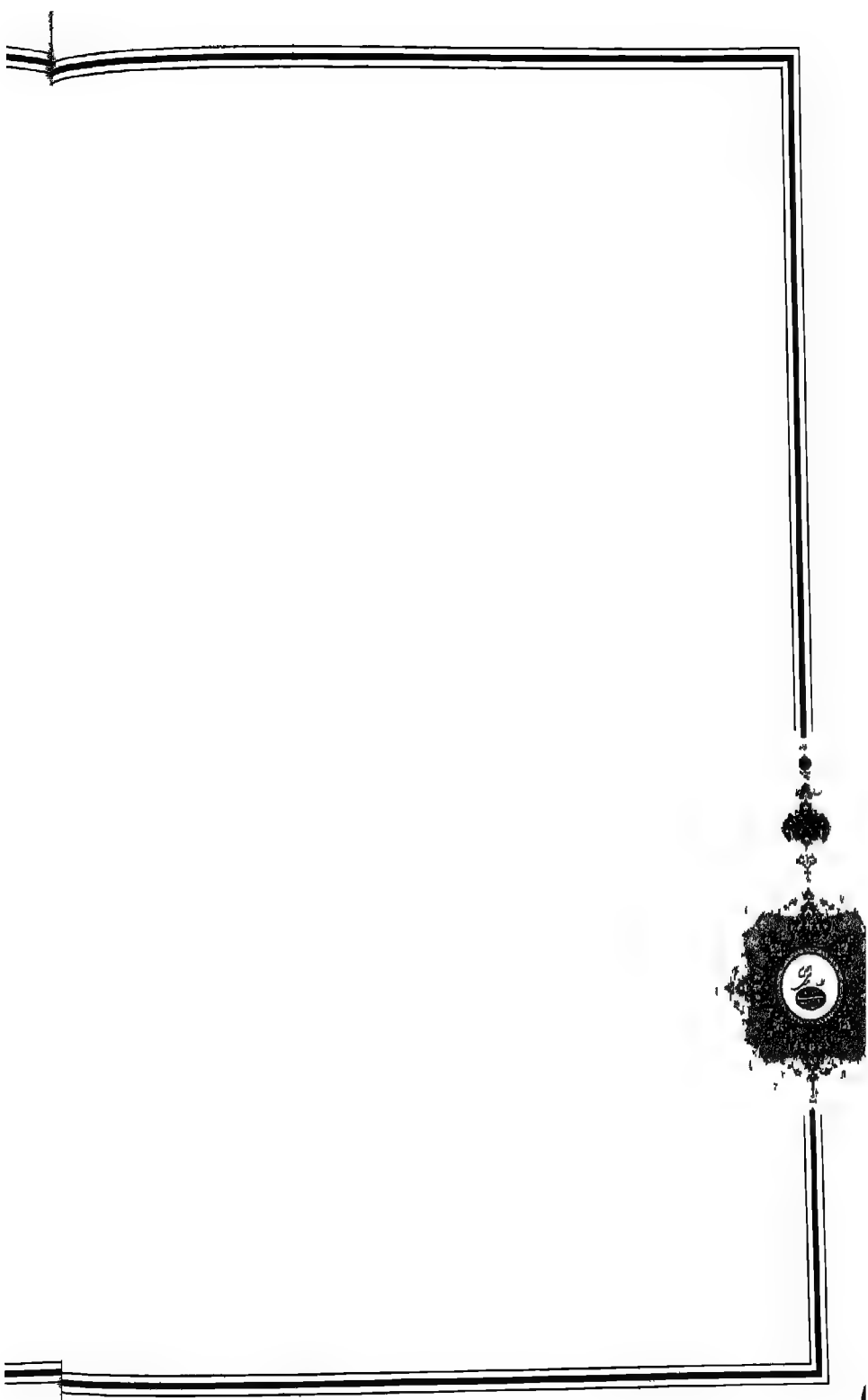
آرام ده کل صفا هاش چو ارمغان در گلستان

تار کجبه جمال او تو شو حشر بهار دستان

مردار پیاله و منه دحوان رمی ردگان و تنگ دستان

ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر دوست خام مستی



راری است درون آستینم

رمری است درون عقل و دینم

در زمره عاشقان تیرمست بی قدر عارض صبح و کسرم

در حقه طیر آسمانم در حلقه مدد زمیسم

در دمه عاشقان چشام در مطهر سالکان جسم

دلشاده جمال مارم وارسته در دوصه بریم

ما عنبره چشم کلفداران سیدار ز مازحور عیم

گویم - رماں بے رمایی در حشع نمان مارسم

ای لطف عطف راز هسی

بر گیر دوست عام مستی



من شاهد شہر آشام

من تاسم و عاشق کدایم

فرمادہ صبح عاشق تسم سرماں بریارے دایم

ار شہر کد نام دنگم مار بچہ دور و آسایم

مت ارجع شراب نام دور ار بر یار دلرایم

ساریدہ دیر عاشق تسم بازیدہ ردے نوام

این معنہ برآید ار روانم ار حساں و دل درمان دایم

ای نقطہ عطف رار ہستی

بر گیر زد دوست جام ہستی



ای صوت رسای آسمانی

ای دمر مدای حناددالی

ای شذکوہ عن و عاشق دی مُرتد طاہر و مہمانی

ای حلوۃ کامل اما الحق در عیش مُرحِ حمانی

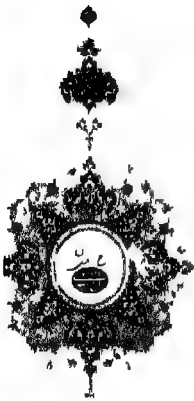
ای موسیٰ صغی دیدہ در عشق ار حلوۃ طور لامکالے

ای اصل شحر طورے ارلو در پرتو سرمدالے

برکوی رہ عشق سر لاہوب در صغ قلب دران مانے

ای نقطہ عطف راز ہستی

برگردد دست جام مستی



رحمت عاشق صغیری

می خواست رد دست دگرگیری

اورا به شمع احسانه آورد تا تو به دست پیری

ار عشق دگر سخن گوید تا رده کسد دلش صغیری

در پیش صف اگر نباشی از دوری دلبرت صغیری

بجای به حای افتخار است حای گنه است دسر بریری

با عثوه مگو به جمع یاران آهسته دلک با دلیری

ای نقطه عظم دارستی

برگیر رد دست جامستی



در حلقه سالکان درویش

رمدان صبور دور اندیش

راهب صفتان جام رکف آن می زدگان فایز از جوش

در حلقه راهبان و می نوش در صورت عالمان و مدکش

در راه رسیدن به دلداد سگانه بود رویش مانش

فایز بود از حصان به حامی در خلوت می حوران در کس

فرماد زید رشتی و مستی بر پاک دلان مُرده از پیش

ای نقطه عطف زار هستی

زگر در دوست جام مستی



ای دور منای پور آذر

مادده اول حق رمطه

ای مار مذاق بر روکشش شد بر دو سلام از تو آذر

بر دار حجاب مار از پیش منای رحمت چو گل منور

از چهره کلمه زار دلدا شد شهر قلم دران منور

آشفته چه گشت ییچ ریش شد همه دو جهان چو گل منور

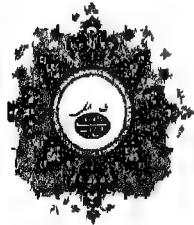
بر گوش دل و روان درویش بر گوی - صد زبان نکر

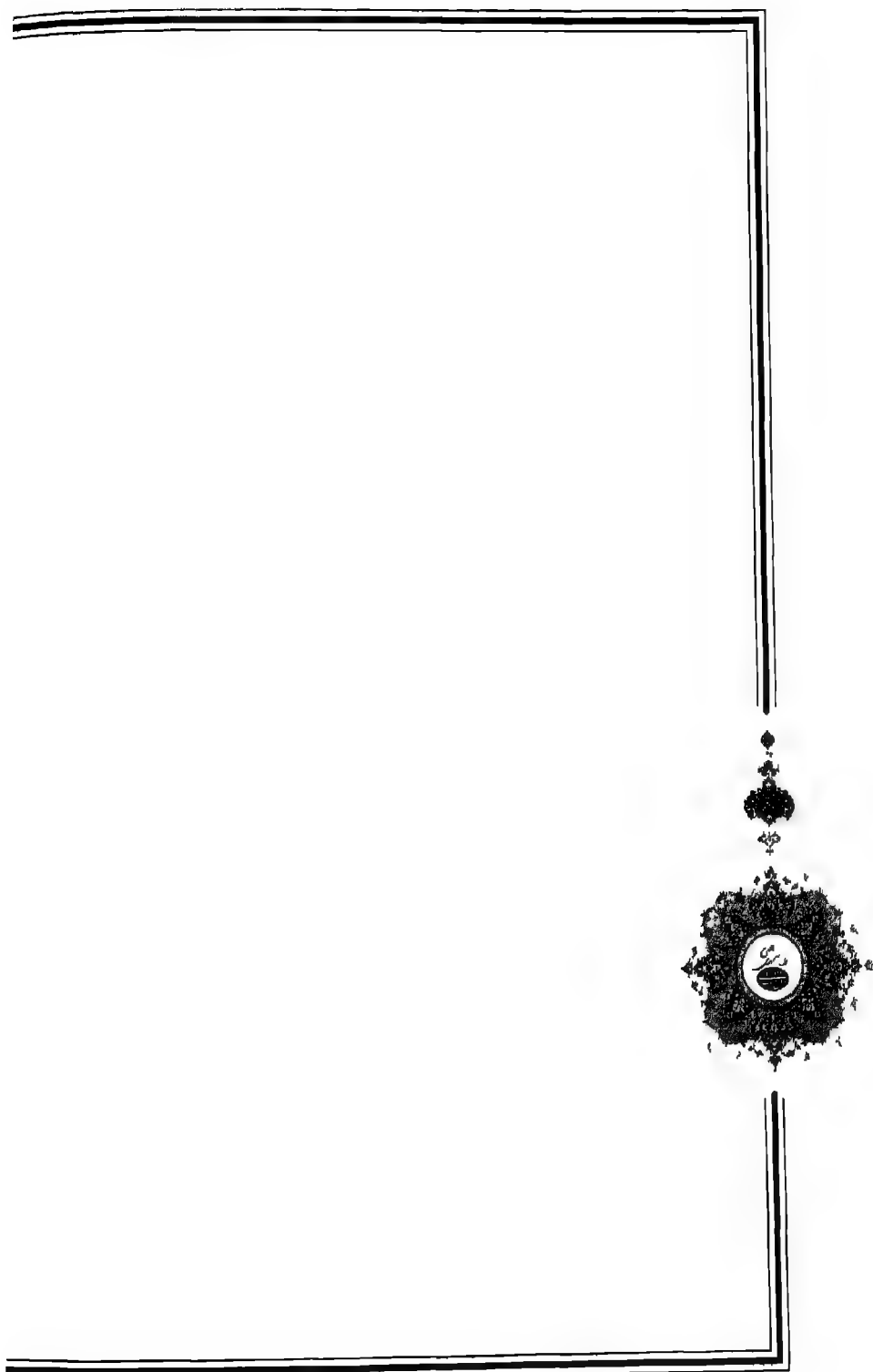
ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر در دست حامستی



قطعات و اشعار پر اکسند





حامِ حَشم

ما راج کرد روی گلش هسی مرا

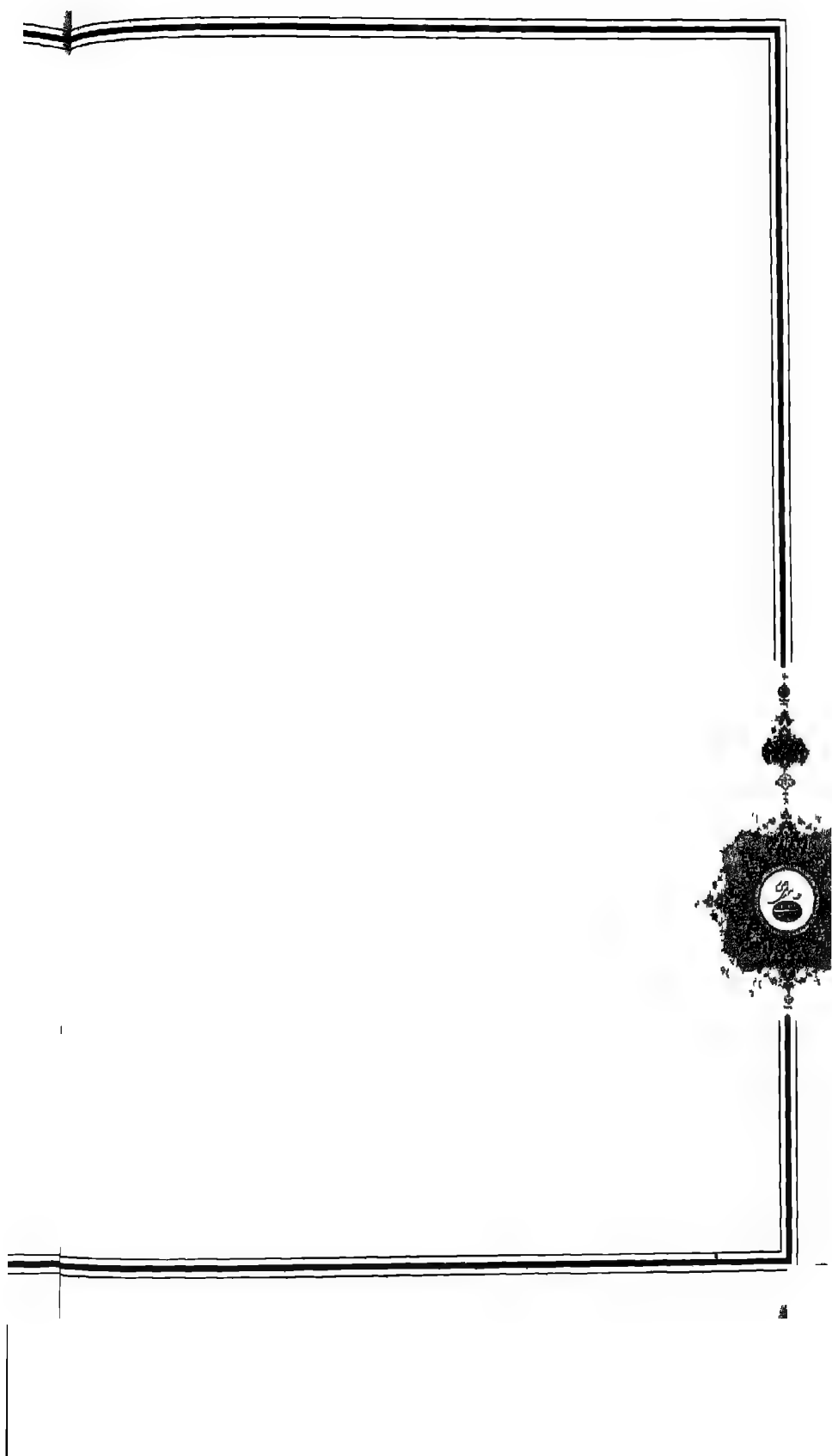
افرو د چشم می رده اش مستی مرا

افرو دت آشی - روا هم ر عمره اش بر باد داد سرکشی و پستی مرا

افشاد ر لب حم حم و چمن چمن خوش را حم کرد قامت من و تروسی مرا

آن دم که ماصراحی می سوی من دوید رکند هسی من و سرسنی مرا





پوشداد
 مریع روی تو در عام می غدا
 راقاب شیدیم پوشداد

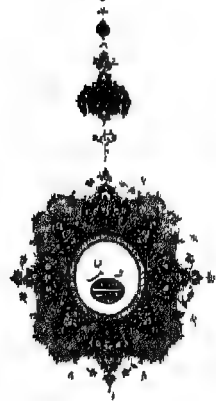
می خجسته در روی کار غریب
 هدای آبرو چاراده شیم داد



بایبار
دست من ز سر رقص نود است
احترامش که پایم یکد است

جان من در یک دودای از لیل
قدس من دمار کو دود چو است

لب من لب چو لعل نو ای بایبار
کسی بوقه نشسته فد است



آب ز مدگانی

قد بخوبی ادر گلش خُس

کی سردی است کادر کاثریت

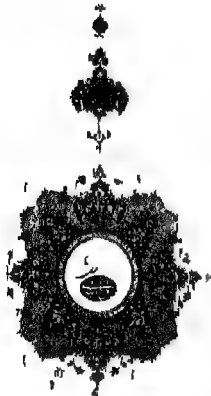
در آئینه‌ی من آب ز مدگانی ارا آن شیرین دهن پاکیزه‌تریت

سری کان کوی چوکاست باشد به چوکاش زخم آن را که سبیت

اگر تخم مُخمس خُر تو کارد رَحِش برکم، کان، اثریت

بها لُغْت ادر قَلب بهدی

بغیر آراء و حسرت، اماردیت



مار پودد
فانت مارم که از سندی دکن ترا
وک شکرکات ہی و بر بر آرزو ترا

از سرگرم کرد با چید در دو طالع
ای صابا با حد الدربیا در بر ترا

مار پوددی که در مار از خن و لبتی
فیت یک طاق اربوبین در پست ترا



اگر مگذار

فم مدکی یسار رای محصل

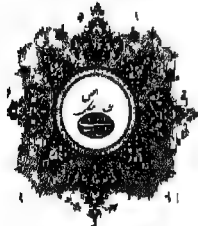
سنگ نرم و کما اگر مگذار

حوره علمه دایر است بسین خاں مدکی آب اگر مگذار

بیکل نصی شیخ قدس آب است ملک ما آب دما اگر مگذار

ساعت ده موضع مطالعه است

پنکی و خرت و جواب اگر مگذار



ناده

ماه رمضان شد می و میحسا به ترا نهاد

عش و طرب ناده بوقت سحر نهاد

اظهار می کرد نرم به حرامات کفتم که نور آورده به ترک و ترا نهاد

ما ناده و صو گیر که در مدبست رداں

در حصر حق این علم مار و در نهاد



فکر کن
ای پربودی که فکر کن تر است ساخت
چه در غلبه رعدا اثر است ساخت

پس جان بدین سخن لطافت بحث
ریشی در خاک پدش ساخت

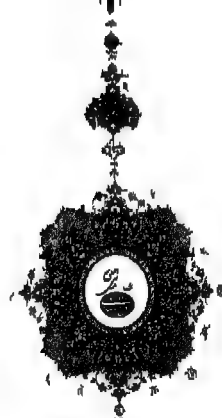
مهر حرمی دونه شیرین ماند
آفرای سحر وای اثر است ساخت



نایب جهان
 بی بی دانی که در جهان تو عالم چویند
 حکم چون دلم و در سر شکم چویند

لب شیرین تو ای می رده لب کرم
 عالم از سر و جهان رسته لب و محو شد

نار و پودم به تبارت تو اتم گشت
 نامه نار و لب تو دلم معشوق شد



بانه هزار

رسد راجحین دوی لوی کتیا
زار چندی از چشم استخار آید

سازار عم دلدار مال با سوز
عجب آه دل دار مست بر آید

استخاره

بهار آهده دستار هدیه کسید
پیش پیر معانی قه استخاره کسید

بهر در دانه اکور سخی ساری
رای رقص بجهان استخاره کسید

۱۱ مراد امیرادوسان عدل و عیادت



برای احمد

احمد است از محمد نوح
که محمدش کاظم دار نود

فاطمی از عرش طن فاطمه است فاطمه آسایش یار نود

حسن این پیوه درخت حسن محبتش مار پادار نود

ما سراج آل پاک سطن است سراجاں ورا سار نود

علی از نوسان آل علی است علی غایتش معارف نود

هیچ تن از سلاله احمد شایع حمله هست چار نود

و حرم شعر تازه خواست رس

بمعرکتم که یاد کار نود



در بای وصال
ست صسای تومی باشم داند
عرق در بای وصال توام در دلم

جواب چشم
بیاید روی تو بیدل راستیدارم
جواب چشم تو دیدم جواب حایت

پرتو نور چو خورشید تو اندر بر ستم
خسوف در عزم دشت کده اندر ستم

رای دیدن نه طلعالی مصر شیخ
یار سده شیخ دانه دار نشدم



پیام

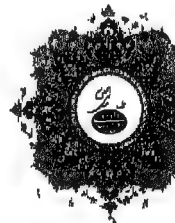
وسه ردام بخاری لب سیه
سخت در کوشش ثنائین کل سیرین صدرا

کوش

ایست کوشم ای دوست دلی شلم
در کمار می از همه تو در تاب دهم

میل از شاخ گل داد به عشاق پیام
که در آید به بجهان عشاق نوا

دور می مانوشد آمد و شد مانوشه رو
در فراق رنج ماهیت گدرد در دور دهم



شمارت باد
 کرشمہ سعدی اردت بیٹی
 تعالیٰ آندہ چینی چینی

شمارت باد حاصل حسم را
 کرشمہ سعدی اردت بیٹی



اے دے دے موت نام اس باب سوائے دے دے سوائے
 اور اس شمسہ موجود دے دے دے دے دے دے
 ہی چوں دے دے دے دے دے دے دے دے دے

علی

خارج از سر دجه اسم یل رزی علی
ارغم دوست و اسم یل خم موی علی

علی کنم عرصه ملک و ملکوت اری دوست
پاد آرم به حراست و اوردی علی



عادت
عجب خود کویم عیشم میں کہ دم کیے
ابن عادت تھا اود نہ پایا شریکے

دہوی اپاک بے نیک دروئی بن گیا
س کہ در حال دہم باشد ہوا کی گئے

اکھ چار عیسیٰ سلوک سار دینا



ما عشق زحمت طیل را ماری ست حوای تو ما فرشته اش کاری ست

*

روی تو کعبه دل عشان رده است
دل مرده آن که طی طبعش حمار کرد

*

سرم بر در میخاه فلک ما ساقی ساعری آورد و دردم همه مان سا

*

کاش از حلقه زلفت گری دامی شد
تا چو من زاهد دل کشده ز سوای شد



دستم

فاطمی از فاطمه خواستد سخی

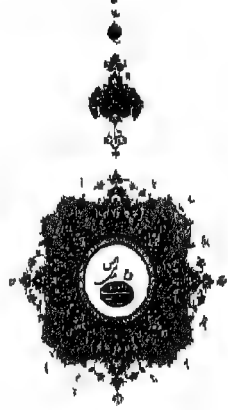
من چه میخواستد از بل می

آن که حریل پیام آورد است عارف سرلش آورد است

کیت در حشع زل جراحمد کاشد و حی وی ارسوی است

دستم دستدار از دل من

عشق من حوی در آب دگل من

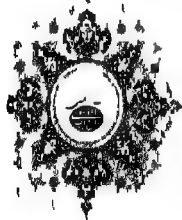


بوصح

و ساسامه اسعاره که در مقدمه دیوان به آن اشارت شد است،
چه به بعضی و کار بردهای ادبی خاص دارد و به دلیل برداشتن به
نکات تخصصی و صنایع ادبی نگارنده در اسعار امام حجت فاضل
برجی را به خود اختصاص داد است بدین لحاظ و دیوان امام را
دو کتب متفاوت

۱. مجموعه اسعار و شرح اصطلاحات

۲. مجموعه اسعار، شرح اصطلاحات و ساسامه سرودها
جانب و مسر گردند



□ شرح محضر اصطلاحات

شاعر اگر سعدی شیرازی است ماست نه نامی من تواری است

*

درسم دوری رویش همه در تاب تو بند همه در اسب جهان در پی او در طلبند

*

حاصل عمر صرف شد، در طلب وصال با همه سعی اگر چه خود - زه مدعی چه حاصل

*

پوسته برادر اردوی تو مات کردد مشکین تری از کسوی تو مات کردد

آشتی تر از حال من دار باشد

*

مسل از دوری کل مال و اصال کند

*

ارماد بختار بوی دلدار آمد



□ شرح محضر اصطلاحات

معرفت بر آمده است همجنس کسانه از
اسرافات ربانی است

آینه

مراد، قلب انسان کامل است

انر

کسانه از حجابی است که مانع وصول نود

انرار

سکان و حیوان؛ در اصطلاح، سدگان خاص
حداویدند که مدارحی از «سر الی الله» را
پیموده‌اند

انرو

از ان حا که صفت الهی، حاجب داب اوست
به «انرو» بعسر می‌گردد

انلس

ار ریسه انلاس به معنی نومذ کردن همان
است که ادم را در بهشت فریفت انلس،
مظهر بکسر وجودی است

احوال

← حال

احصار

در برابر «حر» است ولی در لسان عرفا ان

آب

در اصطلاح عرفا، به معنی «فص» و
«معرف» است

آبروی

در مئون عارفانه، به معنی «الهامات عسی»
است که بر دل سالک وارد شود

آدم

ادم ابوالسر(ع) جامع جمیع اسماء خداوند و
صفت الهی است عرفا گویند که انسان،
عالم صغیر است

آسی

در اصطلاح اهل معرفت، قبول عبادات
سالک را گویند، نا وسائط قرب

آفاق

← افق

آفتاب

در اصطلاح، گاه به معنی حجاب است و گاه
وجود (علی الاطلاق)، به معنی داس و

اعكاف

گوسه‌سب سدن، انروا احسار کردن؛ در اصطلاح، انروا در راویه مسجد به قصد عبادت و سلوك، همرا با قطع علائق دسوی و بریدن از هواهای نفسانی

افق

در لعب، کرانه اسمان و جهان است و در اصطلاح، «افق مس» مقام قلب است و «افق اعلی» بهائ مقام روح

اکسر

در لعب، همان کمناسب یعنی جوهری که ماهیت جسمی را نبسر دهد، میلا مس را طلا کند در اصطلاح عرفا، «انسان» را اکسر نامده‌اند (نظر به مقام خلافت الهی اس) و «انسان کامل» را اکسر اعظم بر ← کما

الا

به معنی بحر، مگر حریری از کلمه طبه «لااله الا الله» است و مقصود، مقام ایمان به وحدانیت داب حق است

الوان

جمع لون به معنی رنگ اهل طریقت از رنگها معانی خاصی را اراده کند، حان که

رنگ سناه، اشاره به مقام کرب است و رنگ آبی، به عسب و صور عالی اشاره دارد

امام

در لعب، به طور مطلق به معنی پیسواسب امام - فی الحمله - همان مقام خلافت الهی است

امامت

در لعب، راسی و در مسکاری، امن بودن و سرودنه است؛ و در اصطلاح اهل معرفت، عبارت از اطاعت حق است با عدالت با ولایت با امامت «مار امامت»، ناظر است به انه ۷۲ سور «احزاب» که عرفا در تفسیر ان قابل اند به اس که امامت، همان عهد و پیمان الهی است که در رور السب مان حالی و حلل اسوار سده است بعضی هم گویند که امامت الهی، عسب است

اسی

در لعب، جو گرس است و در اصطلاح عرفا، عبارت است از الداد باطن به مطالعه کمال محروپ

است

در لعب، فقط خود را دریاس است و در اصطلاح، بوجه به وجود خود است همرا با

اسب که بنده آن حه را که حق احسان می کند،
اسحاب بنامند

احلاص

در لعب، حالص گرداندن اسب و در
اصطلاح، نه معنی نصفه عمل از تمام
سوانب اسب

ارم

باعی اسب که ممداد، مسند ظالمی در بنس،
در صحرای بنس (حوب حریره العرب) برای
معارضه و برابری با نهسب خداوند بنا نهاد،
گاه مقصود از باع ارم، نهسب موعود اسب

اردها

ماری افسانه‌ای، سن بزرگ و هولناک؛ که در
اصطلاح، کنانه از «نفس امار» اسب

اسامی

در بنسر منابع عرفانی، مقصود از اسامی،
همان «اسماء الله» اسب

اسرار

جمع «سر» نه معنی راز اسب و آن، گفت و
گویی خاصی اسب که در میان مراد و مرید
برقرار است در معنی احص، رازهای سن
خداوند و بنده او است

اسفار

از آثار معروف صدر المائیس (ملاصدرا) که
هنوز در حور هاندیس می شود در عرفان،
مراد سفرهای روحانی از حلق به حق، از حق
به حلق، از حلق در حق و از حق در حلق
اسب

اسم اعظم

بعضی گویند همه اسامی خداوند، اسم
اعظم اند عده‌ای - از جمله مسدی - گفته‌اند
که اسم اعظم محیی از حلق اسب و رازی
اسب سن ولی خدا و او برحق هم گویند
اسم اعظم، کلمه «الله» اسب

اسماء حسنی

نامهای نیکوی خداوند؛ اهل معرفت گویند
همه نامهای خداوند، حسنی اسب

اشارب

در لعب، نشان دادن کسی ناچیزی با جسم نا
انگست؛ نه رمز گشس در اصطلاح، حر
دادن از مراد اسب بدون عبار و الفاظ

اصحاب طریق

در لعب نه معنی «ناراز راه» اسب و در سن
عرفا، آن کسان اند که در «سلوک الی الله»
مجاهدت کند

رفه اسب ار «نجرهسی»، نخلیات قدسی
الهی را اراده کرد اند

مرد وصل محبوب

بد نامی

در اصطلاح اهل ملوک، به معنی مریه و حال
ملامی اسب و سانه قطع بعلی از عمر
حداس

نصیر

دیدن اسب و در لسان عرفا، برویی اسب که
دل را به نور قدسی منور کند تا به وسله ان،
حقایق اسما را مساهد نمایند

برج

در لعب به معنی حرّی اسب که در میان دو
حرّ حائل باشد بالاخص ان حه میان دنیا و
آخرت حائل شود، برج نامند می شود

بعد

در لعب، دوری و در اصطلاح عارب اسب
از دوری بنده از مکاسفه و مساهد

برق

درحسب ناگهانی سی اسب و در اصطلاح
بوری اسب که از لوازم در برابر سالک اسکار
می شود و او را به پیسگا قرب خداوند - به
مطور سر فی الله - فرا می خوانند

بلا

در لعب، گرهزاری و ارامش اسب و در لسان
عرفا، عارب اسب از ظهور امحاح حق
سبب به بند خود، به سبب اسلای وی به
ریح و مسفت

بسط

در لعب، فراخی و وسعت و در برابر فص
اسب و در اصطلاح اهل سلوک، اسباط قلب
اسب در اثر عیانات حمال
بر ← فص

بوسه

در بان اهل عرفان، به معنی فص و حده
باطن اسب

بایان

ان واره در اصطلاح اهل معرفت، کنانه از
حرب و سرگردانی سالک اسب؛ و نشان از
مقام «حرب» دارد

بشارب

در لعب، حرّ حوس اسب و در اصطلاح،

بی خودی

در اصطلاح اهل عرفان مقام سکر اسب که در

عقبت ارحم؛ و سراوار است که است عبد ار
میان بر حرد

خدای تعالی شمار است در لعب، نهان و
اندرون و داخل هر حجر را گویند

اهل دل

اهل معنی بر گممه اند و مقصود، کسانی
است که دل آنان به انوار خدای تعالی نورانی
سده ناسد

باع ارم

← ارم

ب

که به عربی «بسم» خوانده می شود، در
اصطلاح عرفا، مقصود و مطلوب سالک و سر
مطهرت هستی مطلق یعنی خدای تعالی
است در وجه معنی، دوستی نفس است

اهل نظر

مقصود، اهل کشف و سبودند

سحانه

محل نگاهداری ب؛ و در اصطلاح، باطن
عارف کامل است که در آن سوز و دوق و
معارف الهیه بسار ناسد

در لعب، سراب است و در بیان اهل عرفان،
علیان عشق ناسی از بحلیات پی در پی است
که از این روی آن را «ناده عرفان» گممه اند

ناده

بیان برهوت؛ در اصطلاح، راههای دسوار
و طاف برسانی است که سالکان طریقت را
در پیش است
بر ← بیان

بکده

محل نگاهداری بان، در اصطلاح، همان
مفهومی را دارد که از «سحانه» اراده می شود،
مبها احصا از آن است

نار امام

← امام

باطن

این واژه در برابر ظاهر است و سر از نامهای

بحر

در لعب، در ناست؛ و گمانه از هستی مطلق،
و سر و جدب و خرد است همچون دریا به
معنی انسان کامل آمده؛ هستی مطلق هم
بدن اعصار که جهان امواج اوست، نه کار

بحرند

در لعب، بها ساحس و بهایی را گویند و در اصطلاح، به معنی حالی شدن قلب و حال سالک است از ما سوی الله

نوبه

نارگس است و در اصطلاح، رجوع از مخالفت فرمان حق تعالی به موافقت است

بحلی

در لعب به معنی ظاهر شدن و حلوه کردن است و در اصطلاح، آن چه از انوار عسی بر دل سالک اسکار شود به بعسری، بحلی عارب است از ظهور افعال و اسماء و صفات و داب الهی در سالک

نوفی

در لعب، موافق کردن اسباب است و در اصطلاح، فرار دادن حدای تعالی در کار بسته آن چه دوست دارد و ندان حسود است

سبح

سره و ناک دانستن خداوند از صفات و تعلقات مادی و آن چه در پیسگا خداوندی لایق باشد

حام

احوال، و سر محلی بحلیات الهیه و مظاهر انوار نامیاهی را گویند

بقدر

در لعب، اندازه گرفتن و بعس مقدار است و بصا و فرمان معنی الهی، در اصطلاح، ترک احسار است و آن که سالک نداند که آن چه خدا خواهد همان شود

حان

مراد از حان روح انسانی، نفس رحمانی و بحلیات حق است

نلس

نوشاندن، بهان کردن و مکر نمودن است و حیری را به خلاف حصفت آن به حلی نماناندن

حایان

در لعب، معسوق و محبوب است و در اصطلاح، داب حلیل الهی است به صفت مومی

ان، سالک در سبوح حی از خود ابری
نمی‌باند

سدل

دل از دست داده را گویند که در عاسعی و
سدایی، بی‌فراست باشد

پی رنگی

مقام و عالمی را گویند که در آن، تمام نعمات
از میان برحاشه بسائی از دوگانگی و کرب
در میان باشد

سماری

در اصطلاح عرفا، فلی و ابرعاح (ناارامی)
دروبی سالک را گویند

ناکناری

ان است که سالک هرچه به دست آورد، در راه
حدا از رانی دارد و دل ندان مسعول بسارد

برده

همان حجاب است و مواعی را گویند که
میان عاسی و معسوی باشد، و هر حر که
مطلوب را بپرسد

پیاله

طرفی که برای نوسدن مایعات از آن استفاده

کند و در اصطلاح اهل سلوک، کانه از
محبوب است در آن وقت که بحلی آناری را
طلب کند

پیر

گاه به معنی مرشد و گاه به مفهوم قطب است
به معنی عقل و رند خرابانی سر به کار رفته
است

پیر خرابات

عارب از مرشد کامل است که مرید را به برك
رسوم و عادات فرامی‌خواند و نه را فقر و فنا
رهسار می‌سازد

پیر معان

پیر طریقت را گویند و کانه از رهبر کامل
روحانی است

پیمانه

در لعب، ظرف و کاسه‌ای است که بدان،
حررها را پیمانه کنند و نا در آن بناسامند در
اصطلاح، دل عارب است که ابوار عسی در
ان مشاهده شود

باب رلف

در اصطلاح، کتمان اسرار الهی و سر
سحی‌های طریقت را گفته‌اند

حاه ورمرم

حاهی است در مکه، و برد اهل معنی کانه از
عین النفس است

حاه کعبان

حاهی که برادران یوسف، وی را در آن
ایدا حید و در اصطلاح اهل معرفت، کانه از
جهان باریک و ظلمانی است

حسم

در اصطلاح سالکان و اهل عرفان، اسارب به
سهود حق است

حلسا

در لعب به معنی حاح و صلب است که
مسحجان، همراه با سه عسی مسح -
عله السلام - به گردن می آورند در ادب
عرفانی، کانه از رلف معسوق است و مطهر
حلال الهی

چهره

در اصطلاح اهل باطن، بخلاب را گویند که
سالك به كسب آن آگاه شود و علم او در وی
نافی بماند

حال

در لعب، كسب و حگوینگی است و در
اصطلاح، وارد فلی را گویند بدون قصد و
اكساب

حجاب

← برد

حسن

در لعب، نكویی و جمال است و در
اصطلاح، جمعیت كمالاب را گویند در بك
داب، و این حرقی تعالی را ناسد

حق

در لعب صد باطل و بر سر او از بودن است و
در اصطلاح، عارب از وجود مطلق است

حکمت

در لعب به معنی دانایی و معرفت است و در
اصطلاح، علم به حقایق اسما و اوصاف و
حواس و احکام آنها، آن طور که هست

حگ

ساری سار قدیمی نا ۴۶ سم که نا انگست
بواحه می شود در ادب عرفانی، اصولا هر
بك از الاب موسمی، رار و رمزی است و
مراد از آن، التفات دل به عالم ملکوت
است

حان جهان

همان جانان اسب و مقصود، حصرت حق
اسب در مقام استعای مطلق

حرعه

بك اسام از اب و سراب و امال ان، در
اصطلاح، اسرار و مقامات احوالی را گویند
که در سلوک از سالک بوسیده مانده باشد

حروب

در لعب، عظم و بررگی اسب، در
اصطلاح، فاصله جهان ملك و ملكوت را
گویند که از ان به عالم اسماء و صفات بر
بعبرسند اسب

حلوه

← بحلی

حمال

در لعب، بكو صورت شدن و بك گیس
اسب و در اصطلاح، ظاهر کردن کمالات
معنوی اسب به منظور ربانی رعب و طلب
عاسی، از را لطف

حل

در لعب، كز اسب و در اصطلاح، مطهر حق
تعالی اسب، چرا که موسی - علیه السلام -
خدای را به بحلی در كوه مشاهده کرد

حب

در لعب به معنی بهست اسب و در اصطلاح
عرفا، مقام بحلاب را گویند

حله

در لعب، كسب و گزایی اسب، و در
اصطلاح، بعب و بردگی بنده اسب به
خدای تعالی، بدون طی منارل و مراحل
معمول در سلوک

حدود

در لعب به معنی دیوانگی اسب و در
اصطلاح، طفر احكام عسی را گویند بر
صفات عاسی که مقام محفوظ اسب

حرس

در لعب، رنگ و درای و اوار برم اسب و بر
رنگی که در کاروان به گردن اسب با شر
سندند در اصطلاح، حطاب الهی اسب با
صف مهر و حلال

چهل

در لعب، نادانی اسب و در اصطلاح عارفان
به معنی مرگ دلی اسب که از فهم حقایق به
دور است

گوید

مقام عسی است

خودسی

دروسی

در لعب، خودخواهی و ستمه خود بودن

است؛ در فرهنگ عرفانی، ضد خداسی است

در لعب، سوا و قصر است و در اصطلاح، کسی است که نسبت به دنیا و تعلقات آن اعضا نکند

خورسد

دست

در اصطلاح اهل معرفت، انوار حاصل از بحلیات الهی و سر مقام وحدت است، حان چه ماه اشاره به کبریت است

در اصطلاح، صفت قدرت حق را گوید

دست افشاندن

حوف

اطهار وحد و سادی است و در اصطلاح اهل عرفان، گناه از برك دنیا است

یعنی ترس، از حمله مبارک و مقامات طریق احرب است «حائف» آن است که صرفاً از خدا، و سر از اعمال و نبات سوء خود، ببرد

دل

همان قلب است که در لسان عرفا محل و محور اسرار الهی است، و برهه معنی نفس باطنه آمده است

حال

در لعب، سدا و گمان است و در اصطلاح، علمه حواطر نفسانی بر دل سالک

دلبر

در لعب، آن است که دل را برباید و در لسان عرفا، آن را گویند که دل در دلب بحلیات وی بورانی گردد

حممه

در لعب، حادر و سرانبرده است و در اصطلاح عارفان، مرتبه حجاب و جهان وجود است

دلدار

در لعب، آن که دل در گرو اوست و محاراً معسوق را گویند

دایره وجود

در اصطلاح عرفا، به معنی جهان وجود و سر

حال

مبدأ و مسهای کرب، وحدت است و حال،
اسارت بدان است که در اصطلاح اهل
معرف، همان نقطه وحدت است

حُفاس

جانوری سساندار مثل موس که می تواند بر وار
کند محاراً اساره نه کسانی است که ار
دریافت حفاسی - هر حلد روس - فاصرد

حائقه

آن حاکه صوفیان در اسد و ذکر حدای گویند،
نه چهر و فریاد و حون ان حه کسد ظاهر
است، اهل معرف پیوسه بدانان ناحه اند

حلوب

در لعب، حای حالی ار عرو و سرنهایی معنی
می دهد و در اصطلاح، ان است که فرد نا
حدای تعالی حلوب کند و حر نداد او عری را
نه دل راه بدهد در سربع اسلام، نه
حلاف دنگر اس ها، در اموری حون حلوب
گربدن، افراط و بفریط راه ندارد

حرفه

در لعب نه معنی حامه صحیم، کهه و حد
نکه است که اهل فقر بوسند

حم

در لعب طرفی است که در ان سراب ناسرکه
ربرد و ار حنس سعال است در اصطلاح
اهل دوق، کنانه ار ندان سلوک است که
سالک حون حم در حوس و حروس است

حصر

ار سدگان برگزیده حدای تعالی، که بعضی
وی را ار پیامبران سی اسرائیل و برخی بنده ای
ار سدگان سانسسه خدا داسسه اند نه فرموده
فران کریم (کهف/۶۵) موسی - علیه السلام
- نه امر خدا برد حصر رفت نا ار او علم
بامورد اله در کتاب الهی، نام وی سامده
است

حمار

در لعب نه معنی می فروس است و در
اصطلاح، پیر کامل و مرسد و اصل را گویند

حُمحانه

محل نگاهداری حمر های شراب؛ ادنای
عارف، عالم بخلیات ظاهر را در فلب، و
حانگاه اسعرا عسی و علبات ان را حُمحانه

در اصطلاح عرفا، سر پیر طریقی است که
رنده حاوید است و سالک را نه اب حباب - که
در طلعب حای دارد - ار ساد می کند

رید

به معنی ریزد، و سر لا انالی و بی فد است
در اصطلاح، کسی است که جمع کرات و
بعسات طاهری، امکانی، اعیان و صفات را
از خود دور ساخته باشد

رُبار

رسه‌ای متصل به صلب که مسحان به
گردن خود آورند در اصطلاح، علامت
نکرتگی و مانع را نفس است

روی

وجه و چهره است، و در اصطلاح، بحلیات
را گویند که سائل به گفتن آن آگاه شود و
علم آن در وی نماید

رُهد

در لعب، از حیری روی گرداندن است و در
اصطلاح، برك نعمت دنیا و آخرت، و
بی‌رعسی به آن است که برخی بدان
مطاهرند

رنا

در لعب به معنی دورویی و بظاهر به یکی
است و در اصطلاح عرفا، آن است که در
اعمال و عبادات طاهری و باطنی، نظر به
حلی داسه باشد و از حق دور ماند

ساعر

پیاله سراب است، و مراد از آن در مثنوی
عرفانی، دل عارف است که ابوار عسی در آن
مسانده گردد

راهد

کسی که آردنا روی گرداند در بعضی مضموم
آن، نارسایی است که طاهر سریع را گرفته
از باطن آن بی‌حر است

سافی

اب دهنده، کسی که سراب در ساعر ریزد
در ادب عرفانی، مراد از آن، کنانه ارفاض
مطلق است و گاه محاررا به امام
علی بن اسطالت - علیه السلام - گفته شده
است گاه مرسد کامل را سر - به استعاره -
سافی گفته‌اند

رلف

مویی که گرد گوس و حلو پیسایی روند و
کنانه است از عبت هویت که هیچ کس را
بدان راه نیست

سالك

به معنی روبده است، در عرفان، کسی است
که پیوسه رونه سوی حدای تعالی سر کند

در

افامگاه راهدان و راهبان

دوق

در لعب، حسدن اسب و در اصطلاح،
حالی اسب نمره نحلی و سحه واردات

درمعان

محل اجتماع روحانیان و رده‌سی اسب و در
ادب عرفانی، کمانه از مجلس اهل معرفت
اسب

رب الارباب

ارباب جمع رب اسب و رب نه معنی
بروردگار و صاحب اسب مقصود از
«رب الارباب»، صرف ذاب اقدس الهی
اسب

دبو

موجودی افسانه‌ای در اساطیر ایران که نماد
رسی و ندی اسب در فارسی، معادل
سپهان اسب و نمودار صفات ردبله

رصا

در لعب، حسودی اسب و در اصطلاح، رفع
کراهت و تحمل مرارت احکام فصا و قدر نه
نعلری، رصا - که مقام واصلان اسب -
حروح از رصای نفس و نارامدن در رصای
حق اسب

دیوانه

دیورده، محبون در ادب عرفانی کسی را
گویند که واله و سرگشته عسی و وادی سلوک
اسب

رفص

حرکات خاصی که در وسان با سراطی ویره
احرا کند و ان را «سماع» بر گویند در
اصطلاح عارفان، کمانه از سر سالك اسب نه
سوی کمال

دیوانگی

در اصطلاح، بهان سلیم عاشق اسب در
برابر رصای عسی

رمر

امر نوشته‌شده + در اصطلاح عارفان، معانی
باطنی را گویند که در کلام ظاهر محفی اسب
و نامحرمان را بدان دسرسی بسب

دکر

در لعب، ناد کردن اسب و در اخلاق و
عرفان، نه ریان نادل، حدای را ناد داسن
نه سان دیگر دکر، استلای مذکور بر دل
اسب؛ و افسامی دارد

نانکوبی و دست‌افسانی بر آمد است

شراب معرفت

مقصود ناده حدایی، سراب الهی و شراب
فصلت است، و بر مقصود، همان معرفت
است که خداوند به هر که خواهد عطا کند

سل

در اصطلاح اهل عرفان، علمه احوال بر دل
سالک است

شطح

سحانی است که در حال وحد و بی خودی از
اهل معرفت صادر گردد و سندن آن بر ارباب
ظاهر سحت دسوار اند و ندگمانی و انکار را
سبب سود

سمه

در لسان عرفا، صفت علم الهی را گویند

شاهد

معنی گواه، در اصطلاح، بحلی را گویند و
بر به معنی مرد کامل، مرشد، و ولی به کار
رفته است

سفا

از مهم ترین آثار دانسمند بزرگ سده سجم،
ابوعلی سناسب و شامل بحسهای مطوق،
طبعیات، رباصبات و الهیات است

سب قدر

سی است که فران کریم بر سامر اکرم (ص)
فرود آمد و «ار هزار ماه بریر است» در لسان
اهل عرفان، سی است که سالک به بحلیات
خاص واصل می شود و وصول وی در معرفت
اعار می گردد

سکر

ادای سناس است، و در احلاق و عرفان،
اعراف به بعمهاسب - به دل و ربان

سمع

بور خدای تعالی را گویند و بر به معنی وجود
ادمی، باطن، عمل باطنی، عمل سک و ند
ادمی است

سراب

می: ناده در ادبیات عرفانی، به طور
مطلق، کنانه از سکر محبت و خنده حق
است عسی و دوق سکر را بر به سراب
سمه کرده اند

شور

در لغت، اسوب و مرناد است و در اصطلاح،

سانه

کانه ارجهان طاهری و دینای اعراض است
بوجه و الباق را برگشته اند

سرگشته

سالکی که در طریق وصال حق، سفته
حیران و معیون است

سسو

کوره است؛ و کانه ارجام و جذب است که از
مسح فصح مطلق، هرکس را سیمی دادند

سروس

پیام رسان و هانف عسی

سفر

در اصطلاح، فام و بوجه دل است نه
بروردگار، و با «سر» مرادف است
بر- افسار

سحاب

نه معنی ابر است و کانه از فصح الهی

سحر

زمانی بن سحر و طلوع اشیاء مقام راز
و ساز سالک را سحر گویند بر لالو انوار
حق را سحر نامیده اند

سفته

نه معنی کسی، و رمزی است از کالبد
ادمی

سدره المسهی

معنی درخت سدر آخربس در حق است در
بهشت الهی

سکر (مسی)

در اصطلاح عرفا، نه معنی برك هود طاهری و
باطنی و بوجه نه حق است

سراب

اب نما، در اصطلاح اهل معنی، کانه اردنا
و امعه دسوی است

سلوك

نه معنی رفص است و در عرفان، طی مدارج
خاص است از سوی سالک راه حق، یا نه
مقام وصل و فنا برسد

سماع

در لعب، سندن است؛ نه معنی سرور و

صحو

در لعب نه معنی هوسبازی است صحو و
سکر دو صفت اند در بنده، و پیوسته بند از
حدای خود محسوب است با اوصاف وی
فانی گردد

صدر

معنی سینه، و در اصطلاح، روح ادمی را
گویند

صراط

بلی است که در رور حشر، حلی باشد از ان
بگذرند و نه رضوان وارد شوند

صحن (صحنه)

ان است که ادمی از صدای سدید رعد،
بی هوس شود در اصطلاح اهل معنی، نمای
در حق است در مقام بحلی دانی

صفا

در لعب، رلالی و ناکی است و در اصطلاح
عرفا، ناکی طبع از رنگار کدورت و ردابل
است بر مکانی است در مکه که طی فاصله
ان مکان با «مروه» (مکان دیگری در مکه) را
- که از فرائض انام حج است - «سعی»
می نامند
بر - مروه

صومعه

عنادنگاه راهبان است و در اصطلاح، مقام
نبرد و یحرد از ماسوی الله است

طوبی

نام درحی است در بهشت در اصطلاح،
«مقام طوبی» مقام اسن نه حدای تعالی
است

طور

طور سنا نا طور سسس، که کوه سب المهدس
بر نامیده می شود و در فلسطین واقع است
خداوند در ان کو بر موسی (ع) بحلی کرد
بر کانه از سسه ای است که نه اسلام گسوده
سود

طلعت آباد

کانه از عالم سفلی و جهان طبع است

طلعات

معنی تاریکی ها (جمع طلعت) گفته اند
مقصود از ان، دناس است که تاریک و طلعاتی
است

طهور

برور و نمود حری را طهور آن گویند و طهور
حق معنی بحلی ان

حالی است مخصوص عارفان و سالکان،
که سحّه دوام حضور و با حالی است؛ و
اعلب در سماع، عارض می‌شود بر نام
یکی از ۷ دستگاه موسیقی اصل ایران
است

شوق

در لعب، ازرومندی و میل خاطر است و در
اصطلاح، میل مفرد و انس یا بخلیات است

سهود

حاضر شدن، دیدن حری در اصطلاح،
رویت حق است و عالم سهود، همان عالم
سهادت است

سهند

به معنی کسی است که در راه خدا به سهادت
رسید باشد؛ در ادبیات عرفانی، کسی است
که در برین بخلیات معسوق، محو شود

سح

به معنی مرد کهن سال است، و به معنی پیر،
مرسد، مراد و بزرگ طایفه بر آمد است

شداد

سدت علیان عسی و عاسفی را گویند که
عاسق، خویش را فراموش سازد

صاحب‌الزمان

صاحب وقت و حال کسی که خارج از حکم
زمان و مصروفات گذشته و آینده، نه حقان
امور آگاه باشد بر ارفاق معروف بسوای
سعیان، ولی و حجب خدا بر رهن،
حضر ولی الله الاعظم، امام عصر (عج)
است

صاعقه

اسی است که از اثر نفوذ و در اصطلاح
عرفا، لهب محیی است که محراب را به یک
لحظه بسوزاند

صا

نادی که از سمع مسروق می‌ورد، مقابل
دیور در اصطلاح، عیاناب و ببحاب
رحمانی را اراده کند

صر

در لعب به معنی بچم و سکنایی است و در
اصطلاح، برك سكابت از سحی بلا برد
عبر خداست

صحب

در اصطلاح اهل معرفت، صد و خدب و ببرد
است صحبت، از اذات طریقت سمار
می‌اند

سرب سده در ربوب حق محو و فانی
گردد

گویند

فص

در لعب به معنی بساری و بخشش است و در
اصطلاح اهل معنی، العای حبری در دل از
طریق الهام است

فلندر

در لعب بی‌صالات و لافند است و در
اصطلاح اهل سلوک، کسی است که خود را
از هر دو جهان اراد کرد در بحرید و بفرید به
کمال رسد و در بحرب عادات و عبادات
تی کوسد

فاب فوسس

در لعب به معنی فاصله دوسر کمان است، و
مأخوذ از قرآن کریم (نجم/ ۹) است در
اصطلاح اهل عرفان، اسار به مقام
قرب الهی است

کاسه

کاسه از جام معرفت و ساعر محبت است که
سالکان الی الله را از ناده وحدت سرمست
گرداند

فص

در لعب به معنی گرمگی است و در اصطلاح
اهل سلوک، حالتی است ناگوار در برابر
سبط، و سجه هست حلال است
بر ← سبط

کامل

کسی است که از خود فانی و در بقای حق،
بافی سده ناسد

کرسی

در لعب، موضع امر و بهی حدای و ملک و
بدسر و فدرت اوست و بر علم او، و در
اصطلاح، عالم بحلی صفات خاص است

فد و فامب

مراد، امیداد حصرت الهی، یعنی بر روح
و حو و امکان است

کرسمه

در لعب، نار و عمره و اسارت به جسم است و
در اصطلاح، بحلی حلالی است

قطب

میران و ملاک حبری، سنج نامهر قوم؛ در
اصطلاح، رهبر بزرگ اهل طریقت را

عارف

به معنی ساسنده است و در اصطلاح اهل عرفان، کسی است که به مرینه سهود داب و اسماء و صفات حق تعالی رسیده باشد

عرفان

ساحب است و در اصطلاح، راه و روشی است که طالبان حق و سالکان طریقت، برای سل به مقصود و ساسایی حق برمی گرسد

عاسی

در اصطلاح اهل سلوک، خوینده ناری تعالی که حر محبوب حمیمی، هج کس را نخواهد و بخوید

عاکف

عاکف سدن همان اعکاف است
بر ← اعکاف

عسی

محب مهرط است و در عرفان، دوستی حق را گویند نا وجود طلب تمام اهل معرفت، تمام هسی و وجود کانیات و حرک افلاک را راننده عسی می دانند

عد

به معنی حش و رور حسن است، در

اصطلاح، حری است که از محلی جمال بر فلت سالک عاند سود

عمره

حالی را گویند که از برهم ردن و بارگشودن جسم دلربانان بدندار سود؛ و در اصطلاح، برهم ردن جسم کانه از عدم النعاب و گسودن جسم اسار نه مردم بروی و دلبواری است

لعان

در لعن، ناله و فریاد است و در اصطلاح، ظاهر ساحس احوال درویی

لقر

در لعن به معنی درویشی و ناداری است و در اصطلاح عرفا، حلو کلی را گویند از ماسوی الله

فکر (فکر)

در لسان عرفا، اندیشه کردن در جدای تعالی است، نه سب النعاب در اثار صبع الهی

لنا

در لعن، نسبی و محو سدن است و در اصطلاح، فای بنده در حق؛ بدس معنی که

گسو

در اصطلاح، رسته‌ای که در طریق طلب،
سالك را به حق می‌رساند

لا

یعنی نه، حریری از کلمه طیه «لا اله الا الله»
است و اشاره است به بی همه عوالم
عمرالهی، از است با عباد اصنام

لاهور

عالمی فوق همه عوالم که احصا ص نه
حصر حق دارد در اصطلاح، لاهوت
عبارت است از حیات ساری در عالم
ممکنات، و رحمی همار جاری به سوی
همه عوالم دیگر

لب

در اصطلاح، اشار به نفس رحمانی است که
به اعیان، افاضه وجود می‌کند

لله المدر

← لب مدر

مجرد

بها و بك افاده؛ در اصطلاح، آن کسی
است که از ماع دنیایی و علایق اس جهانی
بریده باشد، خود را از ردایل پیراسه کرده
برای سیرالی الله مها سده باشد

محاسبه

در لعب، به حساب نكدنگر رسیدن است و
در احلاق و عرفان، مرحله‌ای است که پس از
توبه تحقق می‌پذیرد و رسیدگی به اعمال بك
و بد خود است

محبوب

مورد محبت، و دوست داشسی به طور
مطلق، حصر حق را گویند

محراب

در لعب، جای حزب و مبارزه است و جایی
است در مساجد که امام جماعت برای نماز
می‌ایستد در اصطلاح عرفا، هر مطلوب و
مقصودی که دل حلی بدان روی کند،
محراب نامیده می‌شود

محب

در لعب، به ریح افادن است و در اصطلاح،
از لوازم سلوك است همراه با صبر

ماه‌روی

مظهر سحلیات، اعم از اس که در حال
بی‌خودی باشد یا هساری

کسف

در لعب نه معنى برد برگرفن و برهنه کردن
اسب و در اصطلاح عرفا، ظهور ان حه در
حفا نامند

کعه

در عُرف، خانه خدا در مکه اسب و انان که
اسطاعت دارند بدان حا مى روند در
اصطلاح، مقام وصل و سرالغاف و بوجه دل
را نه حق تعالى گویند

کلسا

عابدنگا مسحان، در اصطلاح، کلسا و
کسب کنانه از عالم معنى اسب

کنار

در لعب، اعوس و وصال را گویند و در
اصطلاح اهل سلوک، درناف اسرار و دوام
مرافب ان را گویند

کسب

عابدنگاه بهودیان اسب و در اصطلاح، مقام
طهور را گویند، و سر کنانه از عالم معنى
اسب

کوه

← حل

کوی حراناب

مراد، مقام فنا و بی خودی اسب

کوی مکنده

بر ← کوی حراناب

کیمما

داسی کهن که امروزه «سعی» خواند
مى شود، گذسنگان گمان مى کردند ک
ماده ای کسف خواهند کرد که در بعسر ماهه
حسم مویر اسب و ملا مس را طلا خواهد
کرد، اس ماده حمالی، کیمما نام داسب د
اصطلاح، کنانه از اسان کامل اسب

کیمای سعادت

در اصطلاح اهل معنى، بهذب اخلاق اسب
و برکه نفس

گوهر

نه معنى اصل، براد، و سنگ گران بهاسب
و در اصطلاح، حصص اسان کامل اسب

گوی

نه معنى سیء گرد و مدور اسب و در
اصطلاح، محوری و مهوری سالت اسب
بحب حکم بقدر

مسکوه

طرفی بلورین بوده که در آن حراغ می بهاد اند
و در اصطلاح، مراد از آن، نفس است

مطرب

طرب سار، در اصطلاح، قصه رسا را
گویند

معرف

در لغت به معنی صاحب است و در اصطلاح
عارفان، صاحب خداوند است به نور باطن و
به اسمعداد حق

معسوق

کسی است که به او عسی می ورزید و مراد از
معسوق جمعی، داب حق تعالی است

معان

پیسوای رزدسان را «مع» گویند که «معان»
جمع آن است
بر ← پیر معان و دیر معان

مقام

عبارت از مرتب و مریسی است که بنده به
واسطه آداب خاص و تحمل سحی ندان
نایل می شود؛ در مقابل حال است

ملکوت

عالم برزخ و مال است و بس عالم ناسوت
(مُلک) و حروب واقع است عرفا از آن به
عالم عب و معنی بعبر کرده اند

موی

در اصطلاح، مقصود از موی، طاهر کردن
هویت را گویند و سر، طریق طلب است و
حل المس عارف

می

سراب است و در اصطلاح، قصه الهی
است که شامل سائل سود و سکر معرف
است که اهل طریق را دسب دهد

محنه

مقصود از محنه، عالم لاهوت و سر باطن
عارف کامل است که در آن، سوز و دوی و
عوارف الهی بسار باشد

مکده

حایی که در آن می نوسند؛ در اصطلاح،
مقام مساجد را گویند به طریق محبت

نار

در اصطلاح، سوزنشدن معسوق است
عاشقان را در عسی و محبت و سوزنقاب و

محو

در لعب نه معنی رابل کردن و بسب گرداندن
اسب و در اصطلاح، روال اوصاف عادت
اسب

مژه

اساره به سره و پیکان و نیری اسب که از
کرسمه و عمره معسوق به سبه عاسی رسد و
در اصطلاح، حجات سالک در ولایت
اسب

مراد

کسی نا حیری که مرید در طلب اوست و در
اصطلاح، کسی اسب که فوب ولایت در او
به مرینه تکمیل ناقصان رسیده باشد

مسب

کسی اسب که صفات درونی خویش را فرو
می گرد و مسحوق در سُکر معرفت می شود

مرافب

در لعب، پیوسه مواطبت بودن اسب و در
اصطلاح، آن اسب که سالک دل و جان را از
کارهای ناسد و بسب بر حذر دارد و مرافب
کند

مسی

در اصطلاح، فروگرس عسوی، صفات
دروبی و بیرونی را گویند

مرسد

ارشاد کنیده، در اصطلاح، مطهر عقل را
«مرسد» و مطهر نفس را «دلیل» گویند

مساهده

دیدن و سهود کردن اسب و در اصطلاح،
سهود بحلی داب را گویند

مروه

مکانی در مکه، در بردنکی «صفا»، مراسمی
که پس صفا و مروه انجام می گردد و به صورت
«هروله» اسب، «سعی» نام دارد

مشاق

کسی که سوب به مطلبی دارد و در آن جهت،
به بهاب عشق و ششمگی رسیده اسب برد
عارفان، کسی اسب که شوق وافر به لقای
حق دارد

مرید

کسی که مطلب و مقصدی را اراده کرده؛ در

وجه

لعب، روی و چهره است و برد اهل
رف، اعتبار دات و جهت مباحث دات
است

هجر

در لعب، دوری است و در اصطلاح، التماس
طاهری و باطنی سالک است نه عریضی، و
بر عیب از بحلیات دانی

وحدت

لعب نه معنی یگانگی و یکپایی است و در
اصطلاح، مقصود از وحدت حقیقی، وجود
است وحدت وجود یعنی آن که وجود،
حد حقیقی است و وجود اسماء، بحلی حق
صورت است است

هشجاری - هوسجاری

در اصطلاح اهل سلوک و عرفان، مقام روح
و اسقامت سالک را گویند و با «صحو»
میراد است

وطن

اصطلاح، اسرار بنده است در حال و
امی خاص

هوا (هوی)

در لعب نه معنی آرزو و میل نفس است و در
اصطلاح، گرایش نه امال نفسانی و
روی گردانی از روحانیت و القاب نه
مادیات

وقت

است، آن است که بنده بدان از ماضی و
مقبل فارغ شود، حنان که واردی از حق بر
وی پیوندد و سر احتمالی حق بر اوکل،
بسم و رصاصه که بر سالک وارد می شود

سم

در لعب نه معنی درناست و در اصطلاح، نه
معنی درنای هسی است که همان رحمت
واسعه حق تعالی بسمار می اند
بر ← بحر، درنا

ولایت

لعب، فرمانروایی و سر دوسنداری است و
اصطلاح، مقام عبد برای حق در حال غای
خود است و نه بغیری، غای بنده در حق و
ای وی نه حق

ناسح سار سالک را نار گویند

دارد و بر سدی است در سلوک، که سالکان
را نندار سود

نافوس

رنگ دیر و کلساها را گویند و در اصطلاح،
کناهِ اربویه و انابت و رهد و عبادت است

ناله

در اصطلاح اهل سلوک، ماحاب را گویند

نسی

در لسان عرفا، آن است که سالک در راه حق
قانی سود و از هسی خویش هج بستد

نسم

نادر ملایم است و در اصطلاح، آن حه احوار
از عتاب حق دهد

وادی انص

وادی است که در آن موسی (ع) را ندای حق
رسید؛ و در اصطلاح سالکان، عبارت است
از طریق نصفه دل

نظر

نگاه و دیدن است، و در اصطلاح اهل
معرف، القاب و بوجه در حقانی موجودات
است و بر القاب الهی بر سالک راه حق، و
بوجه بنده به حق را هم گویند

وحد

سادگی و ساط، در لسان عرفا، عبارت از
حرری است که بدون جهد بر قلب وارد شود
و بر گویند بر فهای درخسند ای است که به
سرعت حاموس سود

نفس

در تعریف نفس گفته اند جوهری مجرد
است که در ذات به ماده نیازی ندارد ولی در
فعل به ماده نیازمند است عرفا گفته اند
نفس، رندان روح و دنیا، رندان نفس است

وجود

وجود، همان هسی است وجود را به
دریایی مواج بسته کرده اند که هر موجی از آن
به صورت موجود و نفس انسانی ظهور کند

نقاب

موانعی را گویند که معسوی را از عاسی دور

سعه بوح ۲۶
 سکندر ← اسکندر
 سلطان (طاطایی) آباءه سلم محمدنادر
 ۱۹۷ ۲ ۵
 سلمان (فارسی) ۲۶۷
 سلمان (ع) ۷۶ ۹۲ ۱۷ ۲۶۵
 مسانی [= رسم] ۲۶۳
 سه ایران [= اسفندیار] ۲۶۳
 سه حم ۲۷۱
 سه طوس ← امام رضا (ع)
 سرین ۷۵ ۹۸ ۱۵۹ ۲ ۲۲۱
 ۲۴۷ ۳ ۲
 سلطان ۱۱۵ ۱۷۲ ۱۸ ۲۸
 صاحب الرمان ← امام رمان (عج)
 صدام ۱۹۵
 صدر آباءه سید صدرالدین ۱۹۷ ۲ ۵
 عبدالکرم ← حابری بردی
 عسکری ← امام حسن عسکری (ع)
 علی ← امام علی بن اسطالب (ع)
 علی ← امام سجاد (ع)
 علی (حمی بن حضرت امام) ۴ ۳
 عسی (ع) ۸۹ ۱۱۴ ۱۷۶ ۱۷۸
 ۲۵۵ ۲۶۱ ۲۷۷
 فاطمه رهرا (س) ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵
 ۳۱۲، ۲۷۶
 فاطمه طاطایی ۱۹۳، ۱۹۴ ۱۹۶
 ۱۹۷ ۱۹۸، ۲۲ ۲۳ ۲۴
 ۲، ۹، ۲۳۲، ۲۳۷ ۲۴۴
 ۳ ۳ ۳
 فاطمه معصومه (س) ۲۵۳ ۲۵۴
 فاطی ← فاطمه طاطایی
 فرعون ۱۷۸
 فرهاد ۷۵، ۹۸ ۱۲۹ ۱۵۴ ۱۵۹
 ۲، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۴۷ ۲۷۳
 ۳ ۲
 فایم آل محمد ← امام رمان (عج)
 فصر ۱۲۹، ۲۷۲
 کاظم ← امام موسی کاظم (ع)

کرم ← حابری بردی
 کسری ۱۲۹
 کمان ۱۱۹
 کی [= کحسرو] ۹۹
 کعباد ۱۲۹
 لسان العبد ← حافظ
 لیلی ۲۷۴
 مانی ۲۶۴
 محبی ← امام حسن محبی (ع)
 محبون ۶۳ ۹۱ ۹۸ ۱۱۳ ۱۵۴
 ۱۶۸، ۲۷۴
 محمد ← امام محمدنادر (ع)
 [حصرت] محمد بن عبدالله (ص) ۵ ۲
 ۲۶ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۶ ۲۶۱
 ۲۶۲، ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹
 ۳ ۳ ۳
 مصطفی ← محمد (ص)
 مصور [= حسن بن مصور حلاج] ۵۲
 ۸۲ ۱۴۲ ۱۵۵ ۲۲۶ ۲۴۶
 موسی موسی عمران (ع) ۱۷ ۱۱۵
 ۱۷۴ ۱۷۸ ۲۸ ۲۳۱ ۲۴۶
 ۲۵۵، ۲۶۱ ۲۸۹
 موسی، موسی جعفر ← امام موسی
 کاظم (ع)
 مهدی مهدی آخر زمان، مهدی فایم ←
 امام رمان (عج)
 مانلون ۲۷۲
 مئی ← امام علی بنی (ع)
 مبرود ۱۱۴
 بوح ۴۴ ۱۷۸ ۱۸، ۲۶، ۲۶۱
 ۲۹۸
 ولی عصر ← امام رمان (عج)
 هد ۱۲۸، ۲۷۱
 ناصر ۲۴۷
 ناصر (حمی موه حضرت امام) ۴ ۳
 یعقوب ۱۵۳
 یوسف ۸۹، ۹۸ ۱۱۹، ۱۵۳ ۱۶۲
 ۱۸، ۲۹۸

فهرست اعلام (اشخاص)

- آدم (ع) ۷ ۹۴ ۱۸، ۱۸۲، ۲۷۷
 آور ← نورآر
 آل علی (ع) ۴ ۳
 آب الله ← حابری بردی
 الیه هدی (ع) ۳
 انیس ۱۷۲
 ابن سما ۴۴، ۱۱۵
 ابو علی سا ← ابن سما
 ابوالقاسم محمد ← محمد (ص)
 احمد ← محمد (ص)
 احمد (حمصی) ۵، ۲، ۴ ۳
 ادریس ۲۶۱
 اسکندر ۱۵۶
 امام (حمصی) ۱۱۱، ۱۷۲، ۸، ۳ ۹ ۳
 امام جعفر صادی (ع) ۲۷۶
 امام حسن عسکری (ع) ۲۷۶
 امام حسن محبی (ع) ۲۷۶، ۳ ۲
 امام حسن (ع) ۲۷۶
 امام رضا (ع) ۲۲۵، ۲۷۶
 امام زمان (عج) ۲۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۵
 ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶ ۲۷۹
 امام سجاد (ع) ۲۷۶
 امام عصر ← امام زمان (ع)
 امام علی بن اسطالب (ع) ۲۵۴، ۲۶۱
 ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۴ ۳ ۳۱۱
 امام علی بن (ع) ۲۷۶
 امام محمد باقر (ع) ۲۷۶
 امام محمد تقی (ع) ۲۷۶
 امام موسی کاظم (ع) ۲۵۵، ۲۷۶
 انگلیسی [= رضاخان] ۲۶۶
 انار ۱۳۲
 بلقیس ۱ ۷
 بوالحسن ← امام رضا (ع)
 نورآر (ابراهیم ع) ۲۹
 سج مصدر (سج بن، صلوات الله عليهم)
 ۲۷۵
- پیامبر اکرم ← محمد (ص)
 پیامبر خدا ← محمد (ص)
 پیغمبر ← محمد (ص)
 پیمبر ← محمد (ص)
 نبی ← امام محمد تقی (ع)
 نوران ۲۶۳
 جعفر ← امام جعفر صادی (ع)
 حابری بردی، آب الله سج عبدالکریم
 ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۸
 حسن ← امام حسن محبی (ع)
 حسن (حمصی) یوه حضرت امام ۴ ۳
 حسن ← امام حسن (ع)
 حضرت رهرا ← فاطمه رهرا (س)
 حضرت صاحبزاده ← امام زمان (عج)
 حنر ← امام علی بن اسطالب (ع)
 حم الاوصیا ← امام زمان (ع)
 حم المرسلین ← محمد (ص)
 خسرو (برونر) ۷۵، ۹۸، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۵۴
 حضرت (ع) ۹۲، ۱۳۹
 حنل (حضرت ابراهیم ع) ۸۸، ۱۱۴
 ۱۶۳، ۱۷۴، ۲۶۱، ۳۱۳
 حر المرسلین ← محمد (ص)
 داود (ع) ۱۱۴، ۱۷۱، ۲۶۱
 دحب موسی جعفر ← فاطمه معصومه (س)
 رسول اکرم ← محمد (ص)
 رسول خدا ← محمد (ص)
 رصیه ← فاطمه رهرا (س)
 روح الامس ۵۶
 روح القدس ۲۸۱
 رلحا ۸۹، ۹۸
 رهرا ← فاطمه رهرا (س)
 ساسانیان ۲۷۱
 سالار بوراک [= اسکندر] ۲۶۳
 سطن (حسن و حسین، علیهما السلام)
 ۴ ۳
 سجاد ← امام سجاد (ع)
 سعدی ۳۱۴

□ شاسنامه سروده‌ها

حرم (بالحرام) ۳۹، ۳۷ ۴۲
 حور علمه قم ۲۶۷، ۲۷۸، ۳۱
 خرداد ← سیم خرداد
 دیوان امام ۳۱۵
 رعم ۱۴۵
 سکه صاحبقرانی ۲۶۶
 سودان ۲۷۱
 سماء ۴۲
 سیراز ۱۲۸، ۲۵۷
 صفا ۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۱
 طور (حال) ۵۲، ۱۱۵، ۱۶۱
 ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۸، ۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۸۹
 طور سیا طور سس ← طور
 طوس ۱۲۸
 عمان ۲۷۱
 عاران ۲۷۱
 موحات ۵۱
 لراب ۲۳۹
 لسلطن ۳۳۳
 لران کریم ۲۳۱، ۲۶
 معمار ۲۷۱
 قم ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۱
 کاسر ۲۹۹
 کمه ۶، ۷۱، ۱۸، ۱۳۷، ۱۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۶
 ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۵۶، ۳۹، ۳۱۳
 کور ۸۳، ۱۲۹، ۲۵۶، ۳۶
 مدیه ۲۵۶
 مروه ۱۶
 مسر ۲۵۶
 مصاح [الاس] ۵۱
 ما (می) ۲۳
 نگارستان خیر ۲۵۸
 بهبه خرداد ۱۵۴
 وادی ایمن ۱۶۹
 هند ۱۲۸، ۲۷۱
 پرد ۲۷۸

فهرست اعلام (مکانها، کانیها و)

آورس ۲۷۱
 ارم ۲۵۸
 اسفار (اربعه) ۴۴
 اسفل ۲۵۵
 ابران ۲۶۲، ۲۷۱
 باغ ارم ← ارم
 بلعار ۲۷۱
 باغ خسروکی (کنسرو) ۱۴۸
 باغ کانی ۲۶۵
 بخت سلمان با سلمان ۱۲۸، ۱۴۸
 ۱۹۶، ۲۴۷
 مرکسان ۲۷۱
 بوراب ۲۵۵
 حمام حم ۹۹، ۱۴۸
 حال، حال ← طور
 حم ۹۹، ۱۱۶
 جمهوری اسلامی ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷
 ۲۶
 حنوخ ۱۱۳
 حسن ۲۵۸
 حسن ۲۷۱
 حصار ۱۶۶، ۱۷۱، ۳۱۳

ردیف سود

هر شعری و بلاعی نشئه، اعران،
مراعات بطر

● آب ریدگانی

قد دلجوی اندر گلشن حس
یکی سروی است کاندلر «کاسمر» بست

● آتش فراق

بدل کجا رود، به که گوید بار حویس؟
با ناکسان چه گونه کند فاس رار حویس؟

هرج مسدس مقصور

مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل

U- / U- / U-

قطعه / ۵ ست / عرای

مُصارع مثنیٰ احرب مکفوف محدود

مفعول / فاعل / مفاعیل / فاعل

U- / U- / U- / U-

عزل / ۷ ست / عرای

حمادی‌الاول ۷/۱۴ دی ۱۳۶۵

فاله بار، رار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف حویس

هر شعری و بلاعی حاس، القاب، نصاد
(مطابقه)

از اسعار دوران سات حصرت امام(س)

فاله کاسمر، بر - «ن»، حرف روی

ردیف بست

هر شعری و بلاعی بسه، مراعات بطر

● آتش عشق

کسب کاسمه ان رلف حللا سود
دیده‌ای بست که سد بو و مسدا سود

رمل مثنیٰ محبوس محدود

فاعلاتن / فعاتن / فعاتن / فعاتن

U- / U- / U- / U-

عزل / ۷ بیت / عرای

حمادی‌الاول ۷/۱۴ دی ۱۳۶۵

فاله حللا، مسدا - «الف»، حرف

● آروها

در دلم سود که آدم سوم اما بسدم
بی‌حرار همه عالم سوم اما بشدم

رمل مثنیٰ محبوس محدود

فاعلاتن / فعاتن / فعاتن / فعاتن

هرج مُسنُ احرب مکفوف اهنم ← مصراع
دوم

مفعولُ / معاعلُ / معاعلُ / مفعولُ
-U / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ ست / عراقی

ار سروده‌های حصرت امام(س) سار پیروزی

اعلاب اسلامی

فاله بدید، بسید

- «ی»، ردف اصلی

- «د»، حرف روی

هر سعری و بلاعی ماله

● آوار سروش

بر در مکده سمانه ردم حرفه به دوس
با سود از کفم ارام و رود از سر هوس

رمل مُسنُ محبون مقصور

فاعلاسنُ / فعلاسنُ / فعلاسنُ / فعلاسنُ
-U-- / U--U / U--U / U--U

عزل / ۶ ست / عراقی

رحب ۵ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۴

فاله دوس، هوس

- «و»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، حاس

مکرر

● آنسه جان

بر در مکده نگدسه ر جان آمده‌ام
بست نایی رد بر هر دو جهان آمده‌ام

رمل مُسنُ محبون محذوف

فاعلاسنُ / فعلاسنُ / فعلاسنُ / فعلاسنُ
-U-- / U--U / U--U / U--U

عزل / ۷ ست / عراقی

ار اسعار دوران سات حصرت امام(س)

فاله جان، جهان

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

ردف آمده‌ام

هر سعری و بلاعی حاس، ردُّ الصُّدرالی

العحر، بسه، بلمح، بصاد (مطابحه)

● احگر عم

ان که ما را حفت با عم کرد، بساند فرد
دیدی احر برسی از حال رار ما نکرد؟

رمل مُسنُ مقصور

فاعلاسنُ / فاعلاسنُ / فاعلاسنُ / فاعلاسنُ
-U-- / U--U / U--U / U--U

عزل / ۷ ست / عراقی

ار اسعار دوران حوایی حصرت امام(س)

فاله فرد، نکرد

-U- / --UU / --UU / --UU-

عزل / ۹ ست / عراقی

۷ دفعه ۵ / ۱۴ مرداد ۱۳۶۴

فافه ادم، عالم - «م»، حرف روی

ردیف سوم اما سدم

هر سمری و بلاغی مراعات نظر، اعراق،

رد مطلع

● آفات سمه شب

ای خویش که برده سسی و بی حجاب

ای صدهزار حلوگر و باز در بفتاب

مصارع مثنیٰ احرب مکفوف مفعول

مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلات

-U- / U-U / U-U- / U-

عزل / ۸ ست / عراقی

۵ حمادی الاول ۷ / ۱۴ / ۱۹ دی ۱۳۶۵*

فافه حجاب، بفتاب

- «الف»، ردیف اصلی

- «ب»، حرف روی

هر سمری و بلاغی سسه، مراعات نظر،

بر صبح، حاس

● آن روز

آن روز که ره به سوی صحابه برم

ناران، همه را، به دلی و مسد سرم

هرج مثنیٰ احرب مفعول مکفوف محبوس

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U / U-U / -U-U / -U-

رباعی / ۲ ست / عراقی

۱۲ حمادی الثانی ۵ / ۱۴ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

فافه برم، سرم

- «ر»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هر سمری و بلاغی مراعات نظر،

اسعار، موشح مثنوی (فاطی)

● آن کسب؟

آن کسب که روی بو نه هر کوی ندید

اوای بو در هر در و مرل بسد

هرج مثنیٰ احرب مفعول اهم ** ← مصراع

اول

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / مفعول

-U / U-U / -U-U / U-

* نك روز سار عملیات کربلای ۵

* * «مفعول» از مفاعیل را سمس فس «اهم» نامیده

ولی حواحه بصیر در معیار الاسعار آن را «محدوف

مفعول» می‌داند و می‌نویسد «بعضی مآخران

این را ارل نام نهاد اند» نظریه این که «فاع» را از

مفاعیل، «ارل» خواند اهم، در این خانه ساق

سمس فس «اهم» گنجه آمد در اغلب

رباعی‌ها، هر مصراع یکی از ورزهای ۲۴ گانه را

دارد؛ حاتم نك رباعی دارد که هر مصراع آن بر

نك وزن است برای آگاهی سسر ← فرهنگ

دنوا امام، بحس «انواع شعر امام»، رباعی

- «ر»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف کند

هر شعری و بلاغی بسنه، مراعات نظر،

استعاره

هرج مُشّ احرب مفعول مکفوف محبوس

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رناهی / ۲ سب / عرای

۱۲ حمادی البانی ۵ / ۱۴ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

فافه فصر، اسیر

- «ی»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف بوسدن

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، اعران،

انسان، مؤسج مرب (فاطی)

● اسیر نفس

فاطی! اگر از طارم اعلا گذری

از حال گدسه، از بریا گذری

هرج مُشّ احرب مکفوف محبوس ←

مصراع اول

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U / U--U / U--U / U--

هرج مُشّ احرب مفعول مکفوف محبوس

← مصراع دوم

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رناهی / ۲ سب / عرای

رمضان ۴ / ۱۴ / حراد ۱۳۶۳

قالله اعلا، بریا - «الف»، حرف روی

● اسرار جان

ای دوست! بر مکده از راه می‌رسد

با نك گل سكه نه همراه می‌رسد

مصراع مُشّ احرب مکفوف محذوف

مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعل

-U- / U--U / U--U / U--

عزل / ۹ سب / عرای

۱۱ حمادی البانی ۹ / ۱۴ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

فافه راه، همرا

- «الف»، ردیف اصلی

- «ه»، حرف روی

ردیف می‌رسد

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بسنه،

حساس راند، نصاد (مطافه)،

سسن الصفات، استعاره، کانه

● اسیر

فجر اسب برای من فصر بو سدن

از حویس گسی و اسیر بو شدن

- «ر»، حرف قد

-U / U -U / U -U / U -

- «د»، حرف روی

رباعی / ۲ سب / عراقی

هر سرری و نلای نصاد (مطابقه)،

حمادی‌الاس ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

مراعات نظر، بضم، سه، حاس

فاده فریاد، داد

- «الف»، ردف اصلی

● ار ناد بهار

- «د»، حرف روی

ار ناد بهار، نوی دلدار آمد

ردف برم

هر سرری و نلای مراعات نظر، اساس

هرج مُنَمَّ احرب مصوص اسر

● اسحاره

مفعولُ / مفاعلُ / مفاعلُ / فع

بهار آمده دسار رهد نار کد

-U -U / -U -U / -U -U -

نه نس پیر معان رفته اسسار کد

مصراع‌ی ار یک رباعی گمسه / عراقی

سبحان ۷ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶

فاده دلدار

مُحِبُّ مُنَمَّ معیون مقصور

مفاعلُ / فعلانُ / مفاعلُ / فعلانُ

-U -U / -U -U / -U -U -

- «الف»، ردف اصلی

هرل کویا / ۲ سب / عراقی

- «ر»، حرف روی

در فاصله سالهای ۱۳۴ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳ ۹ تا

ردف آمد

۱۳۲۴ س*

هر شرری و نلای مراعات نظر، حُسن

فاده ناره، اسشاره

مطلع

- «الف»، ردف اصلی

● ار دسب نو

* مسلم است که این شعر در زمان حیات و رعایت

ار دسب نو در پیش که فریاد برم؟

مرحوم اب‌الله‌العظمی حاج سح عبدالکریم

ار دادسان همجو نوی داد برم؟

حائری بردی سروده سد چرا که از بعضی نجات

نفل سد است که انسان در جوانی مطابقه آمر به

سعر امام (س) (برای رهن مخانه اسحار کد)

این مصراع حافظ را خواند اند «در کار حیر،

حاجت هج اسحار سب»!

هرج مُنَمَّ احرب مکفوف معیون

مفعولُ / مفاعلُ / مفاعلُ / فعل

هرج مُشّ احرب مصوص اسر

مفعول / مفاعلن / مفاعلن / فع

U- / U-U / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴ ۵ / اسعد ۱۳۶۳

فافه پیری، ربهری

- «ی» اول، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

ردیف کن

هر سهری و بلاعی بصاد (مطافه)،

مراعات بظر، حاس مدبل

● اسمان

ان را که رمس و اسماس حا سب

ر عرس برن و کرسی اس مأوا سب

هرج مُشّ احرب مصوص ارل

مفعول / مفاعلن / مفاعلن / فاع

U- / U-U / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

رمسان ۴ ۱۴ / حرداد ۱۳۶۳

فالفه حا، مأوا - «الف»، حرف روی

ردیف سب

هر سهری و بلاعی مراعات بظر، اعراف

● ای مهربا

ای مهربا طلوع کن که حواسم همه

در حجر رحب در ب و نام همه

هرج مُشّ احرب مصوص مکفوف محبوب

مفعول / مفاعلن / مفاعل / فعل

U- / U-U / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴ ۵ / اسعد ۱۳۶۳

فافه حواسم، نام

- «الف»، ردف اصلی

- «ب»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف حروح

● ای عشوا

ای دنده! بگر رحس نه هر نام و دری

ای گوس! صداس نسو از هر گذری

هرج مُشّ احرب مصوص مکفوف محبوب

مفعول / مفاعلن / مفاعل / فعل

U- / U-U / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴ ۵ / اسعد ۱۳۶۳

فالفه دری، گذری

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر سهری و بلاعی مراعات بظر

ردیف گذری

هر شعری و بلاعی بلمح، افساس

اراسعارانام حوایی و دوران طلبگی حصرب

امام(س)

فاله کتاب، حواب

- «الف»، ردیف اصلی

- «ب»، حرف روی

ردیف اگر نگذارد

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، جمع

● افسوس!

افسوس که عمر در نطالب نگذست

با نار گه، بدون طاعت نگذست

هرح مُسْنُ احرب مضمون ارل

مفعولُ / مفاعیل / مفاعیل / فاع

-U / -U-U / -U-U-U-

رباعی / ۲ سب / هزاجی

ار سرود های احرب حصرب امام(س)*

فاله نطالب، طاعت - «ب»، حرف

روی

ردیف نگذست

هر شعری و بلاعی مراعات نظر

● اسطار

ار عم دوست در اس میکده فریاد کسم

دادرس بست که در هجر رحس داد کسم

رمل مُسْنُ محزون محذوف

فاعلاُس / فعلاُس / فعلاُس / فعلاُس

-U / -U-U / -U-U-U / -U-U-U-

غزل / ۷ سب / عراقی

ار سروده های حصرب امام(س) س از پیروزی

اعلاب اسلامی

فاله فریاد، داد

- «الف»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف کسم

هر شعری و بلاعی بصاد(مطابقه)، بلمح

● اگر نگذارد

م بدکی بست ار برای محصل

سگك برم و کات اگر نگذارد

مُسْرَح مُسْنُ مطری محذوف

مُصْعِل / فاعلاُ / مُصْعِل / فع

UU / U U / UU

قطعه / ۴ سب / عراقی و هندی

● ای پیرا

ای پیرا سا نه حق من پری کن

حالم ده و دیوانه ریحری کن

* [قطعه] س از ۱۳۶۳ سروده اند

فاعلاتن / فعلاتن / فعلات

U- / --UU / --UU / --UU

عزل / ۵ سب / عراقی

۵ حمادی الاول ۷ / ۱۴ / ۱۹ دی ۱۳۶۵*

فاله نار، گمنار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردف مجواه

هر شعری و بلاغی بصاد (مطافه)، سسه

● ناده هوشاری

برگر حام و حامه رهد و رسا درآر

محراب را نه مسح رساکار واگذار

مصارع مُثَمَّن احرب مکفوف مقصور

مفعول / فاعلاتن / مفاعل / فاعلات

U- / U- / U- / U- / U-

فرل / ۷ سب / عراقی

۱ رح ۹ / ۱۴ / ۲۸ بهمن ۱۳۶۷

فاله درار، واگذار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

هر شعری و بلاغی حساس راند، مراعات

نظر

*ب رودس از عملیات کرمانی ۵

● نار امامت

عمی حواهم که عمحوارم بو ساسی

دلی حواهم، دل ازارم بو ساسی

هرج مسدُسن محذوف

مفاعلتن / مفاعلتن / مفعول

U- / ---U / ---U

عزل / ۷ سب / عراقی

رحب و سعاد ۹ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۷

فاله عمحوارم، ازارم

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردف بوناشی

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، نلمح

● نار نار

اکنون که در مکنده سسه است نه رویم

بهر که عم حویس نه حمار نگوم

هرج مُثَمَّن احرب مکفوف محذوف

مفعول / مفاعل / مفاعل / مفعول

U- / U- / U- / U- / U-

فرل / ۶ سب / عراقی

سعاد ۷ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶

فاله رویم، نگوم

- «و»، ردف اصلی

ردیف همه

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، نشئه

- «ب»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف سما

هر شعری و بلاعی بلمح، بصاد (مطابقه)

● ناده

ماه رمضان سند، می و منجانه برافاد

عس و طرب و ناده نه رف سحر افناد

● ناده حضور

در لغای رحس ای بر مرا ناری کن

دسگری کن و نری کن و عمجاری کن

هرج منن احرب مکفوف مقصور

مفعول / معاعل / معاعل / معاعل

--U / U--U / U--U / U--

عرل کوباه / ۳ب / عراقی

۲۹ سمان ۱۴ ۷ / ۸ اردیبهست ۱۳۶۶

رمل منن محبون محذوف

فاعلان / فعلاُن / فعلاُن / فعلاُن

--U / --UU / --UU / --UU

عرل / ۷ب / عراقی

حمادی النابی ۱۴ ۵ / اسفند ۱۳۶۳

فاده بر، سحر - «ر»، حرف روی

ردیف افناد

فاده ناری، عمجاری

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف کن

هر شعری و بلاعی تکرار، حسو ملبح،

حاس، مراعات نظر

● ناده الست

هساری من بگتر و مسم سما

سرمسم ر ناده الست سما

هرج منن احرب مقوص مکفوف محبوس

مفعول / معاعل / معاعل / فعل

--U / U--U / --U--U / U--

رنامی / ۲ب / عراقی

حمادی النابی ۱۴ ۵ / اسفند ۱۳۶۳

● ناده عشق

من حزانسم از من سخن باز محواه

گنگم، از گنگ برسان شده گنگار محواه

فاده مسم، الست

- «س»، حرف فعل

رمل منن محبون مقصور

● بُ

با حشم می، جمال او سوان دند
با گوس بویی، نعمه او کس نسند

- «ب»، حرف وصل

ردیف سویم
هر شعر و بیلای مراعات نظر، بسند

هرج منّ احرب مصوص ازل

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فاع

- U / -U-U / -U-U-U -

رباعی / ۲ سب / عراقی

سنان ۴ / ۱۲ اردیبهست ۱۳۶۳

فاله دند، نسند

- «ی»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

هر شعر و بیلای نصاد (مطابقه)،
مراعات نظر

حیف محول محدود (مقصود)

فاعیل / مفاعیل / فعل (معلل)

- U / -U-U / -UU-UU -

قطعه / ۷ سب / عراقی

دیحه ۶ / ۱۴ آذر ۱۳۶۵

فاله نگاهدار، نانداز

- «الف»، دوم، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف بود

هر شعر و بیلای نلمح، مراعات نظر

● بُ بکدانه

حرم آن روز که ما عاکف محانه سویم
از کف عمل برون حسه و دیوانه سویم

رمل منّ محول مقصور

فاعیل / فعلائ / فعلائ / فعلائ

- U / -U-U / -U-U-U -

غرل / ۶ سب / عراقی

سنان ۵ / ۱۴ اردیبهست ۱۳۶۴

فاله محانه، دیوانه

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

● بردار حجاب

با کوس «انا الحق» بری، خودخواهی
در سر هویس بو ناآگاهی

* این قطعه را حضرت امام (س) مرین فرمود اندنه نام
فرید و نازگارسان، احمدآقا و غروبسان
سرکارحاجم فاطمه طاطبائی و بو هاسان، حس
و ناسروعلی

- «ی»، حرف روی

مفعول / مفاعل / مفاعل / فع

- «م»، حرف وصل

- U- / -U- U / -U- - / -

هر شعری و بلاعی حساس، مراعات نظر

رئای / ۲ تب / عراقی

حمادی الناس ۵ / ۱۲ / اسعد ۱۳۶۳

فافه حلونگاهم، ناآگاهم

- «الف»، ردف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هر شعری و بلاعی بصاد (مطافه)،

مراعات نظر، بسه

● با عشق

با عشق رجب «حلیل» را نازی بسب

جویای تو با فرسه اس کاری بسب

هرج مُثَنّ احرب مفعول ارل

مفعول / مفاعل / مفاعل / فاع

- U- / -U- U / -U- - / -

سی ار لب رئای گمشده / عراقی

سعاد ۴ / ۱۴ / اردبست ۱۳۶۳

فافه نازی، کاری

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردف بسب

هر شعری و بلاعی بلمح، افساس،

حساس مطرف

● ناع رسایی

ای روی تو سورجس حلونگاهم

ساد تو فروغ دل ناآگاهم

هرج مُثَنّ احرب مفعول انر*

* «فع» را در «مفاعل»، حواجه بصر «مجن

محبوب» می‌داند و سمن سمن، «انر» وجه

دوم، به لحاظ احصار احصار سد

● با که گویم

با که گویم عم دیوانگی خود، حر نار

ار که خوسم ره محانه نعر ار دلدار؟

رمل مثنّ محبور مُثَنّ مفعول**

فاعلاتن / فعاتن / فعاتن / فعات

- U- / -U- UU / -U- UU / -UU-

غرل / ۷ تب / عراقی

رحب و سعاد ۱۴۱ / اسعد ۱۳۶۷

فافه نار، دلدار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، رد

الصُّدر الی المحر، نکرار، حسن بخلص

** قول حواجه بصر در معار اسحات سد

لاب

U- (--UU) / (--UU) / --UU / -- / --

عزل کوباه / ۳ب / عراقی

حمادی‌النابی ورحب ۹ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۷

فافه حو، حو

- «و»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف سد

هر شعری و بلاعی حساس نام، مراعات

نظر، حساس مطرّف

● سمانطری ۱

ای شادی من، عصه من، ای عم من

ای رحم درون من و ای مرهم من

هرح سمن احرب مکفوف محسوب

مفعول / معاعل / معاعل / فعل

-U / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ب / عراقی

حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فافه عم، مرهم - «م»، حرف روی

ردیف من

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، نصاد

(مطابقه)

● بلبل ار

بلبل ار دوری گل، ناله و افغان نکند

● نوبی نگار

ان ناله‌ها که از عم دلدار می‌کشم

اهی اسب کر درون سر ناز می‌کشم

رمل سمن محبوس محذوف

فاعلا / فعلا / فعلا / فعل

U- -- / --UU / --UU / --UU

مصرعای از یک عزل گمشده / عراقی

سهمان ۷ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶

فافه افغان

- «الف» ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف نکند

هر شعری و بلاعی نشسته، مراعات نظر

از سروده‌های امام (س) س.ار پیروزی انقلاب

اسلامی

فافه دلدار، سرربار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

هرج مثنیٰ احرب مکعوف اسر

مفعول / مفاعل / مفاعل / فع

U- / U- / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ ب / عراقی

سنان ۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

فایده حواشی، آگاهی

- «الف»، ردیف اصلی

- «ی»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی بلمح، اساس

● نسیم

نسیم بر در محانه فکن با سانی

ساعری ارد و دزدیم همه درمان سارد

رمل مثنیٰ محوون محدود

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن

U- / U- / U- / U- / U- / U-

سی اربك غزل مفعول / عراقی

سنان ۷ / فروردین ۱۳۶۶

فایده هر دو کلمه «درمان» و «سارد» احتمال

دارد

درمان

- «الف»، ردیف اصلی

- «U»، حرف روی

سارد

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «د»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی بصاد (مطافه)،

مراعات نظر، اسعاره

● شارب نادا

گرفتم ساعری از دست مسی

بغالی الله- چه مسی و چه دسی!

هرج مُسَدَس محدود

مفاعل / مفاعل / مفعول

U- / U- / U- / U- / U-

غزل کونا / ۲ ب / عراقی

ار اسعار قدیمی حصرت امام (س)

فایده مسی، دسی

- «س»، حرف فدا

- «ب»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی حاس مطرف،

اسعاره، لف و سر، مراعات نظر

● بلای هجران

هیچ دانی که ر هجران تو خالم چون شد

حکرم خون و دلم خون و سرسکم خون شد

رمل مثنیٰ محوون مُشْتَبِع معصوم

فاعلاتن (فعلاتن) / فعلاتن / فعلاتن / فع

هرج مُنْ احرب مَفْوَص اَئِر
مَعْعُولُ / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / فَع
- / --U / -U-U / U--

رباعی / ۲ سب / عرای

سغان ۴ / ۱۴ / اردبهب ۱۳۶۳

فاله رفس، گفس

- «ف»، حرف فید

- «ب»، حرف روی

- «و»، حرف وصل

هر شعری و نلاخی مراعات نظر، حناس

● بی‌راهه

علمی که حر اصطلاح و الفاظ سود
حر سرگی و حجاب چسری معروف

هرج مُنْ احرب مَفْوَص مَکْهَوِف اَئِم
مَعْعُولُ / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / فَعول
-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ سب / عرای

سغان ۴ / ۱۴ / اردبهب ۱۳۶۳

فاله سود، معروف

- «و»، ردف اصلی

- «د»، حرف روی

هر شعری و نلاخی مراعات نظر

● بی‌فرار

سازان دل دردمد ما را نگرید
طوفان کسده بلا را نگرید

هرج مُنْ احرب مَفْوَص مَکْهَوِف اَئِم
مَعْعُولُ / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / فَعول
-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ سب / عرای

۱ حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / ۱۲ اسعد ۱۳۶۳

فاله ما، بلا - «الف»، حرف روی

ردیف را نگرید

هر شعری و نلاخی مراعات نظر، موسح

مُسَوَس (فاطی)

● سگانه خویش

با روی تو را دیدم و دیوانه سدم
از هسی و هر چه هست سگانه سدم

هرج مُنْ احرب مَکْهَوِف مَحْجُوب
مَعْعُولُ / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / فَعول
U/U U/U U/U

رباعی / ۲ سب / عرای

۱ حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۳

فاله دیوانه، سگانه

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف سدم

هر شعری و نلاخی مراعات نظر، اسعاره

● پربو خُس

U- / --UU / --UU / --UU

غرل / ۶ سب / عراقی

حصادی الاول ۷ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

فاله ریان، حوان

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف حواهی دند

هر شعری و بلاعی نصاد (مطابحه)،

مراعات بطر

● بهار حان

بهار آمد، حوانی را س از پیری ر سرگرم

کنار نار نسیم، ر عمر خود نمر گرم

هرج مُنَسَّ سالم

مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ

U- / --U / --U / --U

غرل / ۶ سب / عراقی

رحب ۷ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۵

فاله سر، نمر - «و»، حرف روی

ردیف گرم

هر شعری و بلاعی نصاد (مطابحه)،

مراعات بطر

● سدار شوا

عسر ره دوست، کی سوانی رس؟

حر مدح او کجا سوانی گس

ردیف می کسم

هر شعری و بلاعی نلمح، مراعات بطر،

حسان خط

● بهار

بهار آمد که عم از حان برد، عم دودل افرون سد

حه گرم کر عم آن سرو حدان، حان ودل حون شد

هرج مُنَسَّ سالم

مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ

U- / --U / --U / --U

غرل / ۶ سب / عراقی

سعاد ۷ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶

فاله افرون، حون

- «و»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف سد

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، تکرار،

نلمح، اسعاره

● بهار آرو

ر در مکدهام برسه سان حواهی دند

پیر دل ناحه نا بحت حوان حواهی دند

رمل مُنَسَّ محبون مقصور

فاعِلَاتُنْ / فاعِلَاتُنْ / فاعِلَاتُنْ / فاعِلَاتُنْ

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۲۸ حمادی‌الانی ۴ / ۱۴ / ۱۲ مردس ۱۳۶۳

قاله الله، آگاه

- «الف» دوم، ردیف اصلی

- «ه» حرف روی

ردیف است

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، حساس

● پرده نشن

اس فافله از صبح ازل سوی تو راست

با سام اند بر نه سوی تو رواند

هرج مُشّن احرب مکفوف مقصور

مفعول / مفاعل / مفاعل / مفاعل

--U / U--U / U--U / U--

عزل / ۶ بیت / عراقی

حمادی‌ازل ۷ / ۱۴ / دی ۱۳۶۵

قاله راست، رواند

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن» اول، حرف روی

- «ن» دوم، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هر شعری و بلاغی بصاد (مطافه)،

مراعات نظر، لف و سر

● پرواز جان

گر نه سوی کوجه دلدار راهی باز گردد

گر که بحب حصه‌ام نامن دمی همسار گردد

رمل مُشّن سالم

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

--U- / --U- / --U- / --U-

عزل / ۶ بیت / عراقی

حمادی‌الانی ۷ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

فافه باز، دمسار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر» حرف روی

ردیف گردد

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بلمح،

حساس

● پر نشان

با نکه‌گه عصای برهان ناسد

با دیدگه کتاب عرفان ناسد

هرج مُشّن احرب مقصور اسر

مفعول / مفاعل / مفاعل / فع

--U / U--U / U--U / ---

رباعی / ۲ بیت / عراقی

حمادی‌الاول ۵ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۳

قاله برهان، عرفان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف ناسد

هر شعری و بلاغی بلمح، برصع

حواست سلطان ندکد نام، ولی احسان نمود
از بهسم برد سرون، سسه حانان نمود

رمل مئمن مقصور

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

U- / --U- / --U- / --U-

عرل / ۶ سب / عراقی

سبعان ۱۴۷ / فروردین ۱۳۶۶

فافه احسان، حانان

- «الف» دوم، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف نمود

هر شعری و بلاعی حسان نام، حسان
نافص، حسان مطرف، بلمح

● پریو حورشید

مرد ای مرغ حسن فصل بهار آمد نار
موسم می ردن و بوس و کنار آمد نار

رمل مئمن محول مقصور

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

UU / UU / UU / U

عرل / ۷ سب / عراقی

رحب ۱۴۰۷ / اسفند ۱۳۶۵

فافه بهار، کار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف آمد نار

هر شعری و بلاعی حسن مطلع، مراعات
نظر، نشه

● پریو عشق

عس اگر نال گساند نه جهان حاکم اوست
گر کد حلوه در این کون و مکان حاکم اوست

رمل مئمن محول مقصور

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

UU- / --UU / --UU / --UU

عرل / ۶ سب / عراقی

رحب ۱۴۵ / فروردین ۱۳۶۴

فافه جهان، مکان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف حاکم اوست

هر شعری و بلاعی نصاد (مطافه)،
مراعات نظر، سسه، اعراق

● پرچم

ان عد سعد، عد حزب الله است
دشمن ر سکست حوسن آگاه است

هرج مئمن احرب مقصور اول

مفعول / مفاعلتن / مفاعلتن / فاع

U- / U- / U- / U- / U-

● پیام نلیل

بوسه رد باد بهاری به لب سیره به بار
گفت در گوس سغان، گل سرب صد راز

رمل مثنی محوون معصور

فاعلاتن / فعلاآت / فعلاآت / فعلاآت

UU/U U/ UU/ U

عزل کوبا / ۲ سب / عرامی (س)
از سروده‌های دوران جوانی حضرت امام

فالنه بار، راز

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

هر شعری و نلای می رعایا بطر، اسعاره

● پیر معان

عهدی که بسه بودم نا پیر می فروس
در سال فل - ناره نمودم دوباره دوس

مُصارع مثنی احرب مکفوف معصور

مفعول / فاعلات / مفاعِل / فاعلات

U / U U/ U U / U

عزل / ۸ سب / عرامی

از اسعار دوران جوانی حضرت امام (س)

فالنه فروس، دوس

- «و»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی

هر شعری و نلای می بسه، رعایا بطر،

حساس، اسعاره

● پیوسه بر ار

پیوسه بر ار ابروی بو ناف نگرود
مسکین بری از گسوی بو ناف نگرود
آسمه بر از حال من راز باسد

هرج مثنی احرب مکفوف محدود

مفعول / مفاعِل / مفاعِل / مفعول

--U / U--U / U--U / U--

[احتمالاً بحسب اربک مسقط / ۱/۵ سب / عرامی

سغان ۷ ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶

فالنه سب اول ابروی، گسوی

- «و» حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردف سب اول بو ناف نگرود

فالنه مصراع آخر راز

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

ردف مصراع آخر باسد

هر شعری و نلای می بسب الصفا، بسه

● نشه پاسح

ای دوس! هر آن چه هست، نورج بوس
فریادرس دل، بطر فرج بوس

هرج مثنی احرب مفعول مکفوف محوون

مفعول / مفاعِل / مفاعِل / فعل

● پناه

فریادرس ناله درویش سویی
آرامی بحس اس دل ریس سویی

هرج مُشَّن احرب مفرص مکفوف اهم
مفعولُ / مفاعلُن / مفاعل / فعول
-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

هرج مُشَّن احرب مکفوف محبوب ←
مصراع اول

مفعول / مفاعلُن / مفاعلُ / فعل
U/U U/U U/U

۱۲ حمادی الثانی ۵ / ۱۴ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳
فافه حانفاهی، راهی

- «الف»، ردیف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف برسان

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، مُوسَّح
موسَّس (فاطی)

هرج مُشَّن احرب اسرئکفوف محبوب ←
مصراع دوم

مفعولُن / فاعلُن / مفاعلُ / فعل
-U / U--U / -U- / ---

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۰ حمادی الثانی ۵ / ۱۴ / ۱۲ اسفند ۱۳۶۳

● پند

با دوست بُود، سو را گریندی سود
با اوسب، عیار حوون و حدی سود

هرج مُشَّن احرب مفرص مکفوف محبوب
مفعولُ / مفاعلُن / مفاعلُ / فعل
-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

رمضان ۲ / ۱۴ / حرداد ۱۳۶۳

فافه گریندی، حدی

- «ا»، حرف بند

- «د»، حرف روی

- «ی»، حرف روی

ردیف سود

هر شعری و بلاغی حسان، استعاره

فافه درویش، رس

- «ی»، ردیف اصلی

- «س»، حرف روی

ردیف نوی

هر شعری و بلاغی مبالغه، مُوسَّح مرتب
(فاطی)

● پناهی برسد!

ای پیرا مرا به حانفاهی برسان
سازان همه رسید، به راهی برسان

● حام ارل

ما راده عسقم و سرخوانده حامم
در مسی و حاساری دلدار بمامم

هرج مُسَم احرب مکفوف مقصور

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعولان

--U / U--U / U--U / U--

عرل / ۷ سب / هرامی

سمنان ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶

فافه حامم، بمامم

- «الف»، ردف اصلی

- «م» اول، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

- «م» دوم، حرف خروج

هر شعری و بلاعی حس مطلع، نصاد
(مطابقه)، مراعات نظر، حاس

● حام حان

در دلم بود که حان در ره حانان بدم
حان رمس بست که در مقدم او حان بدم

رمل مُسَم محوون محذوف

فاعلاتن / فعلاثن / فعلاثن / فعلاثن

-UU / --UU / --UU / -UU

عرل / ۶ سب / هرامی

اوایل ربیع ۱۴ / اواخر بهمن ۱۳۶۷

فافه حانان، حان

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردف بدم

هر شعری و بلاعی بلمح، مراعات نظر،

حاس راند

● حام حم

با گلرخان بگویند، ما را نه خود بذرند
از عاسقان بی دل هموار دسب گرد

مصارع مُسَم احرب

مفعول / فاعلاتن / مفعول / فاعلاتن

--U- / U-- / --U- / U--

عرل / ۶ سب / هرامی

از سروده‌های حصرت امام (س) سزار پیروی
انقلاب اسلامی

فافه بذرند، گرد

- «ی»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هر شعری و بلاعی حس مطلع، مراعات

نظر، حاس راند

● حام چشم

بازج کرد روی گلس هسی مرا
افرود جسم می رده‌اس می مرا

-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۶ حمادی‌النابی ۵ / ۱۲ / ۱۸ اسعد ۱۳۶۳

فاله رح، فوج - (ح)، حرف روی
ردیف بوس

هر شعری و بلاعی حساس، مراعات
نظر، مُوسُحْ مُشَوَّس (فاطی)

● تکرار مکررات

ای وارده! برهاب س کس
تکرار مکررات س کس

هرج مُسَدَّس احرب مقصوص محدوف

مفعول / معاعل / فعول

-U / -U-U / --U

قطعه‌ای عربی گویه / ۶ بیت / عراقی

۲۸ سماع ۷ / ۱۲ / ۷ اردیبهست ۱۳۶۶

فاله برهاب، مکررات

- (الف)، ردیف اصلی

- (ب)، حرف روی

هر شعری و بلاعی س کس

● ثنای حق

دراب جهان سای حق می‌گویند
بسبح کسان لهای او می‌جویند

هرج مُسَدَّس احرب مقصوص اول

مفعول / معاعل / معاعل / فاع

-U / -U-U / ---U / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

سماع ۴ / ۱۲ / اردیبهست ۱۳۶۳

فاله می‌گویند، می‌جویند

- (و)، ردیف اصلی

- (ی)، حرف روی

- (ن)، حرف وصل

- (د)، حرف حروح

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، اسعاده

● حام

عاسی نشدی اگر که سایی داری

دسواه به ای اگر پیایی داری

هرج مُسَدَّس احرب مقصوص اسر

مفعول / معاعل / معاعل / فع

-U / -U-U / ---U / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

حمادی‌الاول ۵ / ۱۲ / بهمن ۱۳۶۳

فاله نایی، پیایی

- (الف)، ردیف اصلی

- (م)، حرف روی

- (ی)، حرف وصل

ردیف داری

هر شعری و بلاعی حساس مُطَرَف

فالفہ برمس، گرمس

- (ر)، حرف مد

- (م)، حرف روی

- (ش)، حرف وصل

ردیف نکند

ہر شعری و بلاعی مراعات بطور، حساس

مُطَرَّف، موشح مُسَوِّس (فاطی)

● حلوہ حام

ای کاس دوست درد دلم را دوا کند

گر مہربانم بنماید، حما کند

مصارع مثنیٰ احرب مکعوف محدود

مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعل

-U- / U-U- / U-U- / U-

غرل / ۷ بی / عراقی

رحب ۹ / ۱۲ / ہم ۱۳۶۷

فالفہ دوا، حما - (الف)، حرف روی

ردیف کند

ہر شعری و بلاعی بضاد (مطابقہ)،

حساس، مراعات بطور

● حلوہ حمال

کویاہ سحر ا کہ بار آمد

با گسروی مشکبار آمد

مرح مسدس احرب مفعول محدود

مفعول / مفاعیل / مفعول

-U- / U-U- / -U-

غرل / ۹ س / عراقی

۲۹ سعاد ۵ / ۱۴ / ۳ اردیہب ۱۳۶۴

فالفہ بار، مشکبار

- (الف)، ردیف اصلی

- (ر)، حرف روی

ردیف آمد

ہر شعری و بلاعی رد مطلع، بضاد

(مطابقہ)، مراعات بطور، سبہ

● حلوہ حی

موسی سبہ، کلم کی خواہی سدا؟

در طور رہیں مضم کی خواہی سدا؟

مرح مثنیٰ احرب مفعول اسر

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / مع

-U- / U-U- / U- / -

رباعی / ۲ س / عراقی

سعاد ۴ / ۱۴ / اردیہب ۱۳۶۳

فالفہ کلم، مضم

- (ی)، ردیف اصلی

- (م)، حرف روی

ردیف کی خواہی سدا؟

ہر شعری و بلاعی بلمح، مراعات بطور،

برصع

* بہ مناسب حلول ما مارا۔ رمضان

مُصارعُ مُنْجِ احِرِ مکهُوفِ مَحْدُوفِ

مفعول / فاعلُ / مفاعلُ / فاعلُ

--U / U--U / U-U- / U--

غرل / ۴ سب / عراقی

ار سرود های احِرِ امام (س) س ار پیروزی انقلاب

اسلامی

قالله هسی، مسی

- «س»، حرف فند

- «ب»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف مرا

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، نشه،

اعراق، منالعه

● حامه دران

من حواسار خام می ار دسب دلیرم!

این رار نا که گریم و این عم کجا برم؟

مُصارعُ مُنْجِ احِرِ مکهُوفِ مَحْدُوفِ

مفعول / فاعلُ / مفاعلُ / فاعلُ

--U / U--U / U-U- / U--

غرل / ۵ سب / عراقی

رحب ۷ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۵

قالله دلیرم، برم

- «ز»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی حسن مطلع، مراعات

نظر، بصاد (مطافه)

● جان جهان

نه بو دل نسیم و عر بو کسی نسب مرا

حر بو ای جان جهان، دادرسی نسب مرا

رمل مُنْجِ مَحْجُوفِ مَحْدُوفِ

فاعلُ (فاعلُ) / فاعلُ / فاعلُ / مفاعلُ

UU -- (U--)-- / UU-- / --UU / UU--

غرل / ۶ سب / عراقی

ار اسماع حدید امام (س)*

قالله کسی، دادرسی

- «س»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف نسب مرا

هر شعری و بلاغی حاس، اعراق،

نسه، مراعات نظر

● حها

فولاد، دلی که آه برمش نکد

با ناله دلسوچه گرمس نکد

هَرَجُ مُنْجِ احِرِ مَحْجُوفِ مَحْدُوفِ

مفعولُ / مفاعلُ / مفاعلُ / فعل

--U / U--U / U-U- / U--

رباهی / ۲ سب / عراقی

حمادی النابی ۵ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۳

* مسلماً پس از ۱۳۶۳ سروده سده است

فاله اسلام، حام

- «الف»، ردف اصلی

- «م»، حرف روی

ردف اسب

هرسری و بلاعی حناس

- U / U--U / -U-U / U--

رئای / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۳

فاله دیوانه، کاسانه

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردف من

هرسری و بلاعی مراعات نظر، بشه

● حوسده نو

ای باد بو روح بحس حال دروس

ای مهر جمال بو دوی دل رس

هرج مُنم احرب مصوص اول

مفعول / مفاعلن / مفاعلن / فاع

- U--U / -U-U / - / ---U-

رئای / ۲ سب / عراقی

۱۲ حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۳

فاله دروس، رس

- «ی»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی

هرشعری و بلاعی سسه، اعراق

● چراغ فطرب

فاطی که نه دول حویس اهل نظر اسب

در فلسفه کوسس سی سسر اسب

هرج منم احرب مصوص مکعوف اهم

مفعول / مفاعلن / مفاعلن / مفعول

- U / U--U / -U-U / U--

رئای / ۲ سب / عراقی

سعاد ۴ / ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

فاله نظر، سسر - «ر»، حرف روی

ردف اسب

هرسری و بلاعی بلمج، مراعات نظر

● چراغ

ای عمده‌گشای دل دیوانه من

ای نور رحب چراغ کاسانه من

هرج مُنم احرب مصوص مکعوف محسوب

مفعول / مفاعلن / مفاعلن / فعل

● چشم سمار

من نه حال لب ای دوست گرفتار سدم

چشم سمار بو را دندم و سمار سدم

● جلوه دیدار

عاسقم، عاسق رحسار نوام
برده برگسر، که من بار نوام

- «U»، حرف روی

ردیف دل برکن
هر شعری و بلاعی مراعات نظر

رمل مسدس محوون محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلن

-U- / --UU- / --UU-

هرل / ۷ب / هرامی

حمادی الاول ۷ ۱۲ / دی ۱۳۶۵

فافه بار، رحسار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف نوام

هر شعری و بلاعی مبالعه، مراعات نظر،

سسه، استعاره

● جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی ما حاوید است
دسم ر حات خویشن نومند است

هرج مُسن احرب مصوص ارل

مفعول / معاعلن / معاعلن / فاع

-U- / -U-U- / -U- / ---

رنامی / ۲ب / عراقی

۲۸ حمادی الثانی ۴ ۱۴ / ۱۲ فروردین ۱۳۶۳

فالنه حاوید، نومند

- «ی»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف است

هر شعری و بلاعی مراعات نظر

● جمال مطلبی

ضاطی، ر علانن جهان دل برکن

ار دوست سدن به این و آن دل برکن

● جمهوری ما

جمهوری ما سادگر اسلام است

افکار بلند هه حویان حام است

هرج مُسن احرب مصوص اسر

مفعول / معاعلن / معاعلن / مع

-U- / -U-U- / -U- / ---

رنامی / ۲ب / عراقی

سمنان ۲ ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

فافه جهان، آن

- «الف»، ردیف اصلی

هرج مُسن احرب مصوص ارل

مفعول / معاعلن / معاعلن / فاع

-U- / -U-U- / -U- / ---

رنامی / ۲ب / عراقی

۲۸ حمادی الثانی ۴ ۱۴ / ۱۲ فروردین ۱۳۶۳

U- / U- / U- / U- / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

سنان ۴ / ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

قالله می‌نارند، نارند

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «و»، حرف وصل

- «د»، حرف حروف

هر شعری و بلاغی مراعات نظر

● حجاب اکبر

فاطی که به علم فلسفه می‌نارد

بر علم دگر به آسکارا نارد

هرج مُشّن احرب مفعولن اسر

مفعولُ / مفاعلن / مفاعلن / فع

U- / U- / U- / U- / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

سنان ۴ / ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

قالله می‌نارد، نارد

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

- «د»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی مراعات نظر

● حدیث دل

بر سر کوی بو ای می‌رده دیوانه سدم

عمل را راندم و واسه محابه سدم

رمل مضمّن محبّون محذوف (مقصود)

فاعلائن / فاعلائن / فاعلائن / فعلن / (فعلات)

U- / U- / U- / U- / U- / U- / U- / U-

مسطّ محمّس / ۸ سب / عراقی

ار اسعار احرب حصرت امام (س)

فاهه مصراع بحم هر سد فدایی،

صفایی

- «الف»، ردف اصلی

- «ی»، اول، حرف روی

- «ی»، دوم، حرف وصل

ردف مصراع بحم هر سد ندهد

هر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،

اسعاره، بلمح، حاس، مراعات نظر،

نسه

● حذر

فاطی! نه سوی دوست سفر ناند کرد

ار خویش خویش گدر ناند کرد

هرج مُشّن احرب مکعوف اول

مفعولُ / مفاعل / مفاعلن / فاع

* مسلماً س از ۱۳۶۳ سرود اند

رمل مُشْتَمَلٌ مَحْذُوفٌ
مَاعَلُتُ / مَعَلَاتُ / مَعَلَاتُ / مَعَلُتُ

U- / --UU / --UU-

عزل / ۷ سب / عرائی

از سرود های اخیر حضرت امام (س)^{۱۰}

قافیه گرهزار، سمار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف سبدم

هر شعری و ملاحی بلمح، اعزای،

مراعات نظر، سسه

● چه کنم؟

«فرهاد» و «سور عشق» «شیرین» دارم

امید لعل باار دیرین دارم

هرج مُشْتَمَلٌ أَحْرَبٌ مَعْرُوضٌ اِسْرَ

مَعْعُولُ / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / مَع

U- / U-U / -U-U / -- / -

رهای / ۲ سب / عرائی

۱۶ حمادی الثاني ۱۴ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳

قافیه شیرین، دیرین

- «ی»، اول ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، دوم، حرف وصل

- «ا»، حرف حروج

ردیف دارم

هر شعری و ملاحی مراعات نظر، بلمح،

مُوسِجْ مَرَبْ (فاطمی)

● حاصل

حاصل عمر صرف شد در طلب رصال بر

با همه سعی اگر نه خود ره ندی، چه حاصل؟

رَحْرُ مُشْتَمَلٌ مَطْوًی مَحْذُوفٌ

مَعْعِلُ / مَعَاعِلُ / مَعْعِلُ / مَعَاعِلُ

UU- / --UU- / --UU- / UU-

بسی از یک غزل معقود / عرائی

از اسماء دوران سبب حضرت امام (س)

قافیه حاصلیم

- «الف»، الف باسین

- «ص»، حرف دحل

- «ل»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هر شعری و ملاحی رَدُّ الصُّدْرِ إِلَى الْعُحْرِ

● حجاب

آنان که به علم فلسفه می‌سازند

سر علم دگر به آشکارا سازند

هرج مُشْتَمَلٌ أَحْرَبٌ مَعْرُوضٌ اِسْرَ

مَعْعُولُ / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / مَع

قطعاً پس از ۱۳۶۳ سروده شده است

● حایقه دل

الا با آنها السامی، برون بر حسرت دلها
که خام حل نماد نکسره اسرار مشکله

هرج مثنی سالم

مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل

U / U / U / U

عرل / ۷ سب / عرامی

۱ حمادی النانی ۹ / ۱۴ / ۲۸ دی ۱۳۶۷

فاله دلها، مشکله

- «ل»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

- «الف»، حرف خروج

هرسعی و بلاعی حسن مطلع، اساس،

نصاد (مطامحه)، مراعات بطیر، بصمت

● حانه عشق

حانه عشق است و مرلگاه عشاق حرس است

بانه ان بربر از دروازه عرش برین است

رمل مثنی سالم

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

--U- / --U- / --U- / --U-

غرل / ۶ سب / عراقی

رحب ۷ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۵

فاله حرس، برین

- «ی»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف است

هرسعی و بلاعی بسه، اعراف،

بسوی الصفا

● حبر

ای دوست! نه روی دوست نگسای دری

صاحب نظرا! نه مسمدان بطری

هرج مثنی احرب مقبوض مکعوف محبوب

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

--U / U--U / -U-U / U--

رباض / ۲ سب / عرامی

حمادی النانی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فاله دری، بطری

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هرسعی و بلاعی القاب، تکرار

● حراب جسم

نه باد روی بو برون ر آسانه سدم

حراب جسم بو دندم، حراب حانه سدم

محب مثنی محبون محذوف

مفاعیل / فاعلاتن / مفاعیل / فعل

--U / -U-U / --UU / -U-U

غرل کویاه نامام / ۲ بیت / عراقی

U / U--U / U--- / -

رباعی / ۲ سب / عراقی

سعدی ۴ / ۱۴ / اردشهر ۱۳۶۳

فاله سحر، گذر - «ر»، حرف روی

ردیف ناند کرد

هر شعری و بلاغی اعراق، مراعات نظر

● حسرت روی

امس از حسرت روی دگر آرامم بسب

دل آرام نگردد که دلارامم بسب

رمل مُشَمَّع محبوس معصور

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن

U- / --UU / --UU / --UU

هرل / ۶ سب / عراقی

ار سروده‌های ایام سب حسرت امام (س)

فاله آرامم، دلارامم

- «الف»، دوم، ردیف اصلی

- «م»، اول، حرف روی

- «م»، دوم، حرف وصل

ردیف بسب

هر شعری و بلاغی حسان، مراعات

نظر، ردیف صدرالی العجر

● حُسن حاتم

الا نا ایها السانی ا ر می بر سار حاتم را

که از حاتم فروردید هوای سگ و نامم را

هرج مُشَمَّع سالم

مفاعلاتن / مفاعلاتن / مفاعلاتن / مفاعلاتن

U / U--- / U--- / U---

هرل / ۸ سب / عراقی

۱۱ حمادی الثانی ۹ / ۱۴ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

فاله حاتم، نامم

- «م»، اول، حرف روی

- «م»، دوم، حرف وصل

ردیف ردیف را

هر شعری و بلاغی حسن مطلع، اساس،

نصص، سبب الصفا، حسان، نشه،

نصاد (مطامحه)

● حارِ راه

این فلسفه را که علم اعلا خوانی

سرور و علوم دیگرس می‌دانی

هرج مُشَمَّع احرف مصوص ابر

مفعول / مفاعلاتن / مفاعلاتن / فع

U- / U-U / U--- / -

رباعی / ۲ سب / عراقی

سعدی ۴ / ۱۴ / اردشهر ۱۳۶۳

فاله خوانی، می‌دانی

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی اعراق

● حلول عشاق

فرح آن دور که از این نفس آزاد سوم
از عم^۱ دوری دلدار رهم، ساد سوم

رمل مثنیٰ محبوس محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلائن / فعْلُن

UU / UU / UU / U

عزل / ۵ س / عرامی

رحب ۵ / ۱۴ / ورودن ۱۳۶۴

فافه آزاد، ساد

- «الف»، ردف اصلی

- «د»، حرف روی

ردف سوم

هر شعری و بلاغی سسه، بلمح،

مراعات نظر، بصاد (مطابقه)

● حلول مسنان

در حلقه دروس بدیدم صغایی

در صومعه از او بسدم ندایی

هرج مثنیٰ احرب مکفوف محذوف

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / مفعولن

U / U--U / U--U / U--

عزل / ۶ س / عرامی

حمادی الاول ۱۴ / دی ۱۳۶۵

فاله صغایی، ندایی

- «الف»، حرف روی

- «ی» اول، حرف وصل

- «ی» دوم، حرف خروج

هر شعری و بلاغی مراعات نظر،

برصیح، حاس

● حُم می

دکه عطر فروس اسب و نا معر نار

ماه روسگر برم اسب و نا روی نگار

رمل مثنیٰ محبوس مقصور

فاعلائن / فعلاتن / فعلائن / فعلاب

U-- / UU-- / UU-- / UU--

عزل / ۶ س / عرامی

حمادی الثانی ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

فافه نار، نگار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر» حرف روی

هر شعری و بلاغی ماله، مراعات نظر،

سسه

● خودس

گر بسب سوی، کوس «اناالحق» بری

با دعوی سوح خود، معلق بری

هرج مثنیٰ احرب مفعول مکفوف محبوس

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

U-- / U--U / U--U / U--

ار اسماء اناي حاصرت امام(س)

قاله آسانه، حابه

- «الف»، ردف اصلي

- «ن»، حرف روي

- «ه»، حرف وصل

ردف شدم

هر شعري و بلاغي سسه، مراعات نظر

● حرفه بروير

ماسم و يكي حرفه بروير و دگر هج

در دام ربا سسه نه ويحر و دگر هج

هرج مُثَمَّنْ احرف مكثوف معصور

مفعولُ/مفاعيل/مفاعيلُ/مفاعيلُ/مفعولان

--U / U--U / U--U / --U (U--)

غرل / ۸ سب / عراقی

ديجحه ۱۴ ۵ / سهربرور ۱۳۶۴

قاله بروير، ويحر

- «ي»، ردف اصلي

- «ر»، حرف روي

ردف و دگر هج

هر شعري و بلاغي سسوالصفا،

مراعات نظر، حاس، اسماره

● حرفه فخر

بر در منكده ام دسب فسان خواهي دند

باي كويان چو فلندر مشان خواهي دند

رمل مُثَمَّنْ محبوت معصور

فاعلاتُنْ / فعلاتُنْ / فعلاتُنْ / فعلاتُنْ

--U / --UU / --UU

غرل / ۶ پيب / عراقی

حمادي الاول ۷ ۱۴ / بهم ۱۳۶۵

قاليه (دسب) و شان، (فلندر) مسان

- «الف»، ردف اصلي

- «ن»، حرف روي

قاله خواهي دند

هر شعري و بلاغي بصاد (مطافه)،

مراعات نظر

● حصير راه

چه شد كه اسب از اين حا گذارگاه نوسد

مگر كه آه من حسبه، «حصير» راه نوسد

مُحِثْ مُثَمَّنْ محبوت محدود

مفاعِلُنْ / فَعْلَاتُنْ / مفاعِلُنْ / فَعْلُنْ

--U / --UU / --UU / --U

غرل / ۶ پيب / عراقی

ار اسماء دران حواي حصير امام(س)

قاليه گذارگاه، راه

- «الف» ردف اصلي

- «ه»، حرف روي

ردف و دگر هج

هر شعري و بلاغي بصاد (مطافه)،

مراعات نظر، بلمح، حاس

هر سَعری و بلاعی حاس مطرف،
استعاره، موشح مرث (احمد)

--U- / --U- / --U- / --U-

مسط محسن / ۲۶ بند / حراسانی

در فاصله سالهای ۱۳۴ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳۹

۱۳۲۴ س *

فافه مصراع بحم هر بند حکمران،
بها

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

ردف مصراع بحم هر بند سد

هر سَعری و بلاعی بسب، بسبه،

براعب اسهلال، نلمح، انواع حاس،

بحسن مع الرصع، بصاد (مطافه)، حُسر

بخلص و

رمل مسدس محوون محدود (مقصور)

فاعلان / فعلاّن / فعلاّن (فعلاّب)

--U- / --UU / UU- (UU-)

سوی / ۴ تب / عراقی

ار استعار احمر حصرت امام (س)، س از پیروزی

ایضاب اسلامی *

فافه هر تب، فافه ای حد آگانه دارد

ردف در تب دوم ← «اوسب»، در تب

چهارم ← «س»

هر سَعری و بلاعی نلمح، القاب

● درگاه جمال

هر کجا ناسبی، حسن وی آن حای پیداست

هر کجا سر نبی، سجده گه ان رساست

رمل مُنّس محوون مقصور

فاعلان / فعلاّن / فعلاّن / فعلاّب

--U- / --UU / --UU / UU-

عزل / ۶ تب / عراقی

رجب ۷ / اسفند ۱۳۶۵

فافه پیداست، رساست

- «الف»، حرف روی

● در توصیف بهاران

مرد ا فروردین نو سمود گئی را مسحر

حسش از معرب رمس نگرفت نامسری سراسر

رمل مُنّس سالم

فاعلان / فاعلاّن / فاعلاّن / فاعلان

* به طور مسلم، سحر فوق مرود س از ۱۳۶۳

است

* * در دوران رعایت مرحوم آب الله العظمی حاح سح

عبدالکریم حابری بردی (ر) سروده شد است

رباعی / ۲ ب / عراقی

سعدی ۴ / ۱۴ / اردشهر ۱۳۶۳

فاله اناالحی، معلی - «و»، حرف

روی

ردیف افاد

هر شعری و بلاعی اساس، استعاره

بلمح

● حورسند

بردار حجاب با حمالت بسی

با طلب دات بی مالش بسی

هرج مُنْش احرب مصوص مکفوف محبوس

مفعول / معاعل / معاعل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ ب / عراقی

از سروده‌های احرب حصرت امام(س) *

فاله گران، عنان

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

هر شعری و بلاعی حاس راند، مراعات

بطر، بصاد (مطافه)

● دام دل

اساده به دام سمع، پروانه دل

حاسا که رها کند عمن خانه دل

هرج مُنْش احرب مصوص مکفوف محبوس

مفعول / معاعل / معاعل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ ب / عراقی

۱ حمادی‌الناس ۵ / ۱۴ / ۱۲ اسعد ۱۳۶۳

فاله پروانه، خانه

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف دل

* قطعاً س از ۱۳۶۳ سروده شد است

هرج مُنْش احرب مصوص انس

مفعول / معاعل / معاعل / فع

- / ---U / -U-U / U--

رباعی / ۲ ب / عراقی

حمادی‌الاول ۵ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۳

فاله حمالت، بی مالش

- «الف»، ردیف اصلی

- «ل»، حرف روی

- «س»، حرف وصل

دیف بسی

سر شعری و بلاعی حاس، مراعات بطر

● حورسند جهان

دار شو ای نار از انس حوات گران

گر رج دوست را نه هر دره عنان

ردیف خویش

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، بلمح

فاله گشا، فا - «الف»، حرف روی
هر شعری و بلاعی بسسه، مراعات نظر،
نصاد (مطابقه)، سالعه

● دریا و سراب

ما را رها کند در این ریح بی حساب
با قلب تازه بار و با سسهای کتاب

● دریای عشق

افسانه جهان، دل دیوانه من
در سمع عس سوحه، روانه من

مصارع مثنیٰ احرب مکفوف مقصور

مفعول / فاعلات / مفاعل / فاعلات

-U- / U--U / U-U- / U--

عزل / ۹ سب / عراقی

حمادی، ثانی ۱۴۷ / ۱۳۶۵

مصارع مثنیٰ احرب مکفوف محذوف (مفعول)
مفعول / فاعلات / مفاعل / فاعلات (فاعل)
-U- / U--U / U-U- / U--

عزل / ۶ سب / عراقی

از سرودهای حضرت امام (س) سار پیروزی
انقلاب اسلامی*

فاله دیوانه، روانه

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف من اسب

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، بسسه،
اسعاره

فاله حساب، کتاب

- «الف»، ردیف اصلی

- «ب»، حرف روی

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، نصاد
(مطابقه)، بسسه

● دریای جمال

سر رلف به کاری رن و رحسار گشا
با جهان محو شود، حرفه کسد سوی ها

رمل مثنیٰ محبوس محذوف

فعلاثن (فاعلاتن) / فعلاثن / فعلاثن / فعلاثن

UU -- (U--U) / --UU / --UU / --UU

عزل / ۸ سب / عراقی

دمحجه ۶ / ۱۴ / مرداد ۱۳۶۵

کاس روری به سر کوی بوم مرل بود
که در آن سادی و اندو مراد دل بود

● دریای فا

* مسلماً سار ۱۳۶۳ سرود اند

- «س»، حرف وصل

- «ب»، حرف خروج

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، نشئه،
حساس

● در مدح ولی عصر (عج)

دوسان! آمد بهار عس و فصل کامرانی
مرده آورد گل و حواهد ر نبلل مردگانی

رمل مُشّ سالم

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ

U- / --U- / --U- / --U-

قصیده / ۴۳ بیت / حراسایی

از سروده‌های انام بحصل حضرت امام (س) در قم

فاله کامرانی، مردگانی

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاعی سبب،

مراعات نظر، نشئه، برصع، تلمیح،

سجع، ابواج حساس، تصاد (مطابقه)

و

● اسات مسلم این قصید به حضرت امام (س) برای

ما تسجیل شد اما مجموعه فراین و تحقیقات

ساز می‌دهد که سروده اسات است این شعر

قطعا در اواسط دوران رضاحان سروده شد؛ چرا

که در این قصیده به فصاحت و فصاحت اعمال از

اساتز رفته است منظور از «انگلیسی» در سب

۳۵ قصیده، رضاحان است

● در وصل

ای دوسا! سن حال دل رار مرا

وین جان بلادسده سمار مرا

هرج مشّ احرب مکفوف محبوس

مفعول / معاعل / معاعل / فعل

U- / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

حمادی الاول ۵ / ۱۲ / بهمن ۱۳۶۳

فاله رار، سمار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف مرا

هر شعری و بلاعی حساس مکرر

● در هوای دوست

من در هوای دوست گدسم ر جان خویش

دل از وطن بردم و از جانان خویش

مصارع من احرب مکفوف معصور

مفعول / فاعلاتُنْ / معاعل / فاعلاتُنْ

U / U U / U U / U

عزل کوتاه / ۴ بیت / عراقی

● ● از اسعار دوران جوانی حضرت امام (س)

فاله جان، جانان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

● ● احتمالا در مکرر و رد به هم سروده‌اند

- UU / --UU / --UU / --U-

غرل / ۶ بیت / عراقی

رحب و سعاد ۹ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۷

قافیه نکفرم، ربحرم

- «ی»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف کرد

هرسعری و بلاعی مراعات بطر، بلمح

● دل حواب

حسم بو و حورسد جهان باب کجا

ساد رج دلدار و دل حواب کجا

هرج مئن احرر مکفوف محبوس

مفعول / معاعیل / معاعیل / فعل

-U / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ سب / عراقی

۱۶ رمضان ۴ / ۱۴ / ۲۶ خرداد ۱۳۶۳

قافیه باب، حواب

- «الف»، ردیف اصلی

- «ب»، حرف روی

ردیف کجا

هرسعری و بلاعی مراعات بطر، اسعاره

● دور فکن

«فرهاد» سو و سسه بر اس کوه برن

ار عشق، به سسه ریسه کوه نکی

- «س»، ردیف راند

- «ب»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف اسب

هرسعری و بلاعی بشه، مراعات بطر

● دعوی احلاص

گر بو ادم راده هسی، «علم الأسماء» چه سد

«فان هوسن» ب کحاره اسب، «أوادی» چه سد ۱۹

رمل مئن محدوف

فاعلائن / فاعلائن / فاعلائن / فاعلن

-U- / --U- / --U- / -U-

غرل / ۷ سب / عراقی

حمادی النابی ۷ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه اسما، ادبی - «الف» (ممدود و

مقصور)، حرف روی

ردیف چه سد

هر شعری و بلاعی اساس، بلمح،

حساس، سسه

● دلجویی پیر

دسب آن سح بوسد که نکفرم کرد

محسب را سوارید که ربحرم کرد

رمل مئن محبون مقصور

فاعلائن / فعلائن / فعلائن / فعلا

رمل مُثَمَّنْ محبوس مقصور

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلات

UU / UU / UU / U

عرل / ۸ سب / عراقی

رحب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴

فاله مرل، دل - «ل»، حرف روی

ردیف بود

هر شعری و بلاغی بلمح، بسوس-

الصمات، نصاد (مطابقه)، مراعات نظر

● دریای وصال

مسب صهنای نو می نامم و اندر هوسم

عرق دریای وصال بوام و در طربم

رمل مُثَمَّنْ محبوس محدود

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلن

U- / UU- / UU- / UU-

نظمه (مرل کوتاه ناتمام) / ۲ سب / عراقی

از سروده های احمر حصرت امام (س)*

فاله طربم، عجم

- «ب»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی مراعات نظر،

برصیح، استعاره

* مسلماً س از ۱۳۶۳ سروده شده است

● دریای هسی

در عم عصف فدام، کاسکی درمان بودی

من سرو سامان بحویم، کاسکی سامان بودی

رمل مُثَمَّنْ سالم

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

U- / U- / U- / U-

هرل / ۶ بیت / عراقی

سمان ۱۴۰۷ / فروردین ۱۳۶۶

فاله درمان، سامان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ل»، حرف روی

ردیف بودی

هر شعری و بلاغی برصیح، بلمح،

حسان ناصح، مراعات نظر

● ذر بسم

فاطی که نه نور فطرت اراسه است

از فسد حجاب عقل پیراسه است

هرح مُثَمَّنْ احمر مقبوس مکفوف اول

مفعول / معاعلن / معاعل / معول

U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ بیت / عراقی

رمضان ۱۴۰۸ / اردیبهشت ۱۳۶۷

قالیه آراسه، پیراسه

- «الف»، ردیف اصلی

● دندار نار

عسّ نگار سر سویدای حان ماس
ما خاکسار کوی بو، نا در توان ماس

● رار نگشا

میرع دل بر می رید نارین فیس سرون سود
حان به حان آمد بواس نامی محبون سود

مصارع مثنیٰ احرب مکھوف مقصور

مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلات

-U- / U--U / U-U- / U--

غرل / ۶ سب / عرامی

حمادی‌النابی ۱۴۷ / دی ۱۳۶۵

فافه حان، توان

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف ماس

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، بسنه،
اسعار

رمل مثنیٰ محدود

فاعلات / فاعلات / فاعلات / فاعلات

-U- / --U- / --U- / --U-

غرل / ۶ سب / عرامی

رجب ۱۴۷ / اسفند ۱۳۶۵

فافه سرون، محبون

- «و»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف سود

هر شعری و بلاعی مراعات نظر،
حاس، بسنه، بلصح

● راحب دل

ای باد سو راحب دل درویشان
فربادرسان مسکل درویشان

هرج مثنیٰ احرب مفعول اول

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فاع

-U- / U-U- / U- / ---

رباعی / ۲ سب / عرامی

۱۲ حمادی‌النابی ۱۴ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

فافه دل، مسکل - «ل»، حرف روی

ردیف درویشان

رمل مسدّس محبون محدود

فاعلات / فاعلات / فاعلات / فاعلات

-UU / --UU / --UU

غرل / ۹ سب / عرامی

حمادی‌النابی ۱۴۷ / بهمن ۱۳۶۵

هرج مُشّ احرب مفعول مکفوف محبوس

مفعول / مفاعل / مفاعل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ ب / هرای

از سرود های اخیر حصرت امام(س)*

فاله برن، بکن - «U»، حرف روی

هر شعری و بلاعی نلمح، نسه

● دوست

عر از در دوست در جهان کی نابی؟

حر او نه رمس و اسمان کی نابی؟

هرج مُشّ احرب مفعول اسر

مفعول / مفاعل / مفاعل / فع

- / U--U / -U-U / -

رباعی / ۲ ب / هرای

از استعار حدید حصرت امام(س)**

فاله جهان، اسمان

- «الف»، ردف اصلی

- «U»، حرف روی

ردیف کی نابی

هر شعری و بلاعی مراعات نظر

* مسلماً س.ا. ۱۳۶۳ سرود منده است

** احتمالا س.ا. ۱۳۶۳ سروده‌اند

● دیار دلدار

کورکورانه نه سخانه مرو، ای هسار

حانه عسی بود، حانه مرویر درار

رمل مُشّ محبوس مفعول

فاعلاتن / فعاتن / فعاتن / فعات

-U-- / --UU / --UU / --UU-

هرل / ۶ ب / هرای

رحب ۷ / ۱۴ / اسمد ۱۳۶۵

فاله هسار، برار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

هر شعری و بلاعی حسن مطلع، حاس،

مراعات نظر، استعاره

● دیار قدس

دست از دلم ندار که حاتم نه لب رسد

اندز فراز روی تو دورم نه لب رسد

مصارغ مُشّ احرب مکفوف مفعول

مفعول / فاعلات / مفاعل / فاعلات

-U-- / U--U / U--U / -U-

هرل / ۶ ب / هرای

۱۱ حمادی‌الشی ۹ / ۱۴ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

فاله لب، لب - «ب»، حرف روی

ردیف رسد

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، نلمح،

نصاد (مطابحه)

ردیف ناسد

- / ---U / U--U / U--

هر سمری و بلاعی مراعات بطر،
حساس، موسخ مرب (فاطی)

فاله بوید، می‌جوید

- «و»، ردیف اصلی

- «ی»، حرف روی

- «د»، حرف وصل

هر سمری و بلاعی مراعات بطر، اساس

● راه دیوانگی

هرانه سو و ر فر خود عافل سو
ار علم و هر گزب کی، حافل سو

هرح مُشّن احرب مضمون اسر

مفعول / مفاعل / مفاعل / فع

- / ---U / U--U / U--

رنامی / ۲ تب / هرامی

۱ حمادی‌النابی ۱۲ / ۱۴ اسعد ۱۳۶۳

● راه و رسم عشق

آن که سر در کوی او بگذاسته، آزاده بست
ان که جان بفکند در درگاه او، دلداده بست

فاله عافل، حافل

- «الف»، الف ناسس

- «ف»، و «ه»، حرف دخل

- «ل»، حرف روی

رمل مُشّن معصور

فاعلاں / فاعلاں / فاعلاں / فاعلاں

- U-- / --U- / --U- / -U-

ردیف سو

هرل / ۷ تب / هرامی

هر سمری و بلاعی نصاد (مطافه)،
مراعات بطر، موسخ مرب (فاطی)

رحب ۷ / ۱۴ اسعد ۱۳۶۵

فاله آزاده، دلداد

- «الف»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف بست

● راه معرف

آن کس که ره معرف الله بوید
پیوسه ر هر دره خدا می‌جوید

هرح مُشّن احرب مکفوف اسر

مفعول / مفاعل / مفاعل / فع

هر سمری و بلاعی مراعات بطر، نصاد
(مطافه)

فافه (باوه) سرایی، (حویس) سایی

- «الف»، ردیف اصلی

- «ی» اول، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

ردیف س کن

هر شعری و بلاعی بصاد (مطابقه)،

مراعات نظر

● راز مسی

نگسای در که باز رُحُم بوس جان کند

راز درون حویس ر مسی عیان کند

مُصارع مُشّن احرب مکفوف محذوف

مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعل

-U- / U--U / U-U- / U--

عزل / ۷ سب / عراقی

حمادی النابی ۹ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۷

فافه جان، عیان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف کند

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، بصاد

(مطابقه)، حاس

● راز بهانی

داسان عم من، راز بهانی باشد

آن ساسد که ر خود بکسره فانی باشد

رمل مُشّن محبون محذوف

فاعلات / فاعلات / فاعلات / فعلن

UU / UU / UU / U

عزل / ۷ سب / عراقی

از سروده های حصرت امام (س) سار

پیروزی انقلاب اسلامی

فافه بهانی، فانی

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف ناسد

هر شعری و بلاعی بصاد (مطابقه)،

حاس ناقص، مراعات نظر

● راه

فصلی نگسا که وصف روی ناسد

آغاز گر طره مرسب ناسد

هرج مُشّن احرب مصوص اسر

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فع

-U- / U-U- / U- / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۲ حمادی النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فافه روی، مویب

- «و»، ردیف اصلی

- «ی»، حرف روی

- «ب»، حرف وصل

مفعول / فاعلاب / مفاعیل / فاعلاب

-U- / U--U / U-U- / U--

پس از یک حرف مفعول / عراقی

از سرود های جدید حضرت امام(س)*

فائده حجار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردف کرد

هر شعری و بلاغی منالعه، مراعات نظر،

نصاد (مطافه)

● روی نار

این رهروان عسک کجا می‌روید راز؟

ره را کناره نسب، چرا می‌بهد نار؟

مُضارع مثنیٰ احرب مکفوف مفعول

مفعول / فاعلاب / مفاعیل / فاعلاب

-U- / U--U / U-U- / U--

غزل / ۶ ست / عراقی

رحب ۷ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۵

فائده راز، نار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

هر شعری و بلاغی علو، برصع،

نصاد (مطافه)، مراعات نظر، حاس،

نشسته

* مطعاً، سن ۱۳۶۳ سرود مد اسب

● رها ناند شد!

از هسی خویش رها ناند شد

از دینو خودی خود، جدا ناند شد

هرج مثنیٰ احرب مفعول آنر

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فع

-U- / U-U- / U-- / -

رباعی / ۲ ست / عراقی

سعاد ۲ / ۱۴ / اردبیس ۱۳۶۳

فائده رها، جدا - «الف»، حرف روی

ردف ناند شد

هر شعری و بلاغی نصاد (مطافه) اسعار

● رهروان

ترجیح که رهروان به راهند همه

پیوسه به سوی جانگاهد همه

هرج مثنیٰ احرب مفعول مکفوف محبوب

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U- / U-U- / U-- / -U-

رباعی / ۲ ست / عراقی

۱۷ سوال ۲ / ۱۴ / ۲۶ سر ۱۳۶۳

فائده راهند، جانگاهد

- «الف»، ردف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «و»، حرف وصل

- «د»، حرف حروج

● رح حورشید

عب از ماست اگر دوست رما مسور است
دیده نگسای که سی همه عالم «طور» است

رمل مُنْش محوون مقصور

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلات

U- / --UU / --UU / --UU

عزل / ۹ ست / عراقی

از سرود های حصرت امام(س) سر از پیروزی

افعال اسلامی

فافه مسور، طور

- «و»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف است

هر سمری و بلاعی نلمح، مراعات نظر،

القاب، حاس، موسج مرتب (علی کحولی)

● رسوای نو

بروانه سمع رح رسای نوام

دلپاحه فامب رعسای نوام

هرج مُنْش احرب مقوص مکفوف محبوت

مفعولُ / مفاعِلُ / مفاعِلُ / مفعول

U- / U- / U- / U- / U- / U-

ربامی / ۲ ست / عراقی

حمادی البانی ۱۴۵ / اسفند ۱۳۶۶

فافه ربای، رعسای

- «الف»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف نوام

هر سمری و بلاعی مراعات نظر، نشسته،

اسعاره

● رور وصل

عم محور امام هجران رو نه ناناک می رود

انس حُمازی از سر ما می گساران می رود

رمل مسم محدود

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلات

U- / --U- / --U- / --U-

عزل / ۶ ست / عراقی

بهم ۱۳۶۵

فافه ناناک، می گساران

- «الف» دوم ردیف اصلی

- «ا»، حرف روی

ردیف می رود

هر سمری و بلاعی مراعات نظر، بضاد

(مطابقه)، حاس مکرر

● روی نو

روی سو کعبه دل عسای ریده است

دل مرده ان که طی طریق حجار کرد

مُصارع مُنْش احرب مکفوف مقصور

● سانه

ای هر هماا بر سر من سانه فکی
فرسادرس و وجودم از پانه فکی

هرج مُمَّنْ احرب مکفوف محبوت ←
مصراع اول

مفعول / مفاعل / مفاعل / فعل

U- / U- / U- / U- / U- / U-

هرج مُمَّنْ احرب مفعول مکفوف محبوت
← سایر مصراعهها

مفعول / مفاعل / مفاعل / فعل

U/U U/ U U/U

رباعی / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۰۵ / اسفند ۱۳۶۳

فاله سانه، بانه

- «الف»، ردف اصلی

- «ی»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف فکی

هر شعری و بلاعی مراعات نظر،
اسعاره، موشح مسوس (فاطی)

● سانه سرو

انرو و مژه او بر و کمان است هور
طره گسوی از عطرفسان است هور

رمل مُمَّنْ محبوت مقصور

فاعلاتن / فعلائن / فعلاتن / فعلات

U- / --UU / --UU / --UU-

عزل / ۶ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۰۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه کمان، سان

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف است هور

هر شعری و بلاعی لف و سر مسوس،
مراعات نظر، علو، سسه، اساس، بلمح

● سانه عشق

بی هوای دوست، ای خان دلم، حانی ندارم
دردمدم، عاشقم، بی دوست درمانی ندارم

رمل مُمَّنْ سالم

فاعلاتن / فاعلائن / فاعلاتن / فاعلاتن

U- / --U- / --U- / --U-

عزل / ۸ سب / عراقی

حمادی‌الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

فاله حانی، درمانی

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف ندارم

هر شعری و بلاعی حسو ملح، مراعات نظر،
حساس مکرر

ردیف همه

هر شعری و بلاعی بسنه

UU/ UU/ / U

عرل / ۸ سب / عرافی

از اسعار احمر حصرت امام(س)*

● ربحر دل

حر گل روی بو آمد نه جای سود

درد عشق است نعر بو دواپی سود

قاله دل، مسکل - «ل»، حرف روی
ردیف من

هر شعری و بلاعی بلمیح، برصع،
مراعات بطر

رمل مثنیٰ محزون محدوف

فاعلاتن / فعلاسن / فعلاسن / فعلاسن

UU- / UU- / UU- / UU-

عرل / ۶ سب / عرافی

از سروده‌های حصرت امام(س) س از پیروی

اعلاب اسلامی

● ساعر هیا

با در جهان بود ابر از خای نای سو

با نغمه‌ای بود نه فلک از بدای بو

مصارع مثنیٰ احرب مکفوف محدوف

مفعول / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

UU- / UU- / UU- / UU-

عرل / ۵ سب / عرافی

۹ حمادی‌الثانی ۷ / ۱۴ / ۱۹ بهمن ۱۳۶۵

قاله حایی، دواپی

- «الف»، ردیف اصلی

- «ای» اول، حرف روی

- «ای» دوم، حرف وصل

ردیف سود

هر شعری و بلاعی برصع، حاس،

مراعات بطر، نشه

قاله نای، بدای

- «الف»، ردیف اصلی

- «ای»، حرف روی

ردیف بو

هر شعری و بلاعی بسنن الصفات،

مراعات بطر، اسعاره

● ساحل وجود

عاشق روی بوام، دست‌نادر از دل من

به‌حدّا حرّ رح بو حل نکند مسکل من

رمل مثنیٰ محزون محدوف

فاعلاتن / فعلاسن / فعلاسن / فعلاسن

* جمعاً س از ۱۳۶۳ سرود شد است

- UU / -- UU / - U-

عرل / ۶ سب / عراقی

از سرود های دوران جوانی حضرت امام (س)

فاله رنگش، بگش

- «ن»، حرف فند

- «گ»، حرف روی

- «ش»، حرف وصل

ردیف پیداست

هر شعری و بلاغی بسنه، حاس،

مراعات بطر، بصاد (مطامعه)

● سراندرده عشق

باند از بردن او جامه نه بی ناره کم

درد دل را نه چه انگیز توان حاره کم

رمل مثنی محبوس محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلس

- UU / -- UU / -- UU / - UU-

عرل / ۶ سب / عراقی

حمادی النابی ۱۴۹ / بهمن ۱۳۶۷

فاله ناره، حاره

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف کم

هر شعری و بلاغی مراعات بطر، اعراق،

بسنه

● سر حان

نا که گویم راز دل را، کس مرا همرار بسب

از حه حویم سر حان را، در نه رویم نار بسب

رمل مثنی مقصور

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

- UU / -- UU / -- UU / - UU-

عرل / ۷ سب / عراقی

حمادی الاول ۱۴۷ / دی ۱۳۶۵

فاله همرار، نار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف بسب

هر شعری و بلاغی مراعات بطر، بسنه

● سر عشق

ما ر دلستگی حله گران بی حوریم

از برسانی صاحب بطران بی حوریم

رمل مثنی محبوس مقصور

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن

- UU / -- UU / -- UU / - UU-

عرل / ۶ سب / عراقی

حمادی النابی ۱۴۷ / بهمن ۱۳۶۵

فاله (حله) گران، (صاحب) بطران

- «الف»، ردیف اصلی

● سبانه لطف

بوی گل انداز حص، گویی که نارازان حایود
در باغ حسی دل بسد از ناد او برنا بود

- «ی»، حرف روی

ردیف دوست
هر شعری و بلاعی حسن مطلع، مراعات نظر،
حساس

رحر مثنیٰ سالم

مُثَنِّعِل / مُثَنِّعِل / مُثَنِّعِل / مُثَنِّعِل

- U- / - U- / - U- / - U-

هرل / ۶ سب / عراقی

رحب ۱۴۷ / اسعد ۱۳۵

فاله ان حا، برنا - «الف»، حرف
روی

● سبوی عاشقان

برحر مطربا که طرب آرزوی ماس
حسم حراب نار وفادار سبوی ماس

مُصَارِع مَثْنِ اَحْرَب مَكْهُوف مَعْصُور

مَعُول / فاعِلاتُ / مفاعل / فاعِلات

- U- / U- U / U- U- / U-

هرل / ۸ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۹ / بهمن ۱۳۶۷

فاله آرزوی، سبوی

- «و»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف ماس

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، بلمیح،
بسب

● سبوی دوست

عمری گدسب و را بر دم به کوی دوست
مجلس بعام گسب و ندیدم روی دوست

مُصَارِع مَثْنِ اَحْرَب مَكْهُوف مَعْصُور

مَعُول / فاعِلاتُ / مفاعل / فاعِلات

- U- / U- U / U- U- / U-

هرل / ۷ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۷ / بهمن ۱۳۶۵

فاله کوی، روی

- «و»، ردیف اصلی

● سبوح دل

عاسی دوست در گسب سباسب
سبلی از دل سبگش سباسب

رمل مُثَنِّس مَحْوَل مَعْصُور

فاعِلاتُ / فاعِلات / فاعِلات

مُصارع مُنَّس احرب مکفوف معصور

مفعولُ / فاعلُ / مفاعل / فاعلُ

U- / U--U / U-U- / U--

غرل / ۷ سب / عراقی

حمادی‌النابی ورحب ۹ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۷

فافه (رحه) گر، نظر - (ر)، حرف

روی

ردیف سود

هر شعری و بلاعی بلمح، مراعات نظر،

اسعاره

● شادی

ای سر حراشات! دل آزادم کن

از سذگی خویش آزادم کن

هرج مُنَّس احرب مکفوف اسر

مفعولُ / مفاعلُ / مفاعل / مع

U- / U--U / U-U- / U--

رنامی / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۹ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۷

فافه (دل) انادم، آزادم

- (الف) دوم، ردیف اصلی

- (د)، حرف روی

- (م)، حرف وصل

ردیف کن

هر شعری و بلاعی بصاد (مطافه)،

حاشا لاهی

● سوی او

دراب وجود، عاسی روی وید

با فطرت خویش ساحوی وید

هرج مُنَّس احرب مصوص مکفوف اهم

مفعول / مفاعل / مفاعل / فعل

U- / U--U / U-U- / U--

رنامی / ۲ سب / عراقی

سعاد ۲ / ۱۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

فافه روی، (ثا) حوی

- (و)، ردیف اصلی

- (ی)، حرف روی

ردیف وید

هر شعری و بلاعی ماله، اسعاره

● شاعر اگر

ساعر اگر «سعدی سراری» اسب

سافه‌های من و تو باری اسب

سربع مُسَدَّس مطوی موقوف

مُفعِل / مفعِل / فاعل

UU- / -UU- / U-

سب مفرد / عراقی

دیحجه ۶ / ۱۴ / مرداد ۱۳۶۵

- «U»، حرف روی

ردیف بی‌حریم

هر سمری و بلاعی بضاد (مطابقه)،

مراعات بطر

هرج مُشَمَّ احرب مصوص ارل

مفعولُ / مفاعِلُن / مفاعِلُن / فاع

- U- / U- / U- / - / -

رباعی / ۲ سب / عراقی

سغان ۴ / ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

● سرود عشقی

بهار آمد و گلزار شور باران مد

حمی ر عشق رج نار لاله‌افسان مد

محبث مُشَمَّ محبون اصلم

فاله گذر، (صرف) بطر - «ر»، حرف

روی

ردیف ناند کرد

هر سمری و بلاعی مراعات بطر، سسه

مفاعِلُن / مفاعِلُن / مفاعِلُن / فع ل

- U- / -UU / -U- / - / -

عزل / ۵ سب / عراقی

ار اسعار احرب حمرت امام (س)*

فاله (بور) ناراک، (لاله) افسان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف سد

هر سمری و بلاعی حسن مطلع، مراعات

بطر، سسه

رمل مُشَمَّ محبون مقصور

فاعِلُن / مفاعِلُن / مفاعِلُن / مفاعِلُن

- U- / -UU / -UU / - / -

عزل / ۹ سب / عراقی

۱۱ حمادی‌الثانی ۹ / ۱۴ / ۲۹ دی ۱۳۶۷

فاله سمر، گذر - «ر» حرف روی

ردیف ناند کرد

هر شعری و بلاعی بلمح، مراعات بطر،

اعراق، سسه

● سمر

از هسی خویش گذر ناند کرد

رین دسو لمن صرف‌بطر ناند کرد

● سلطان عشق

گر شور عشق در دل ما رجه گر بود

سلطان عشق را نه سوی ما نظر بود

* مسلماً سر از ۱۳۶۳ سروده‌اند

● شمس کامل

صف سازاند رندان! رهبر دل آمده
جان برای دندس، مرل نه مرل آمده

رمل مثنیٰ محذوف

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

-U- / -U- / -U- / -U-

عرل / ۷ س / عراقی

سعدان ۱۴ ۷ / فروردین ۱۳۶۶

فافه دل، مرل - «دل»، حرف روی

ردیف آمده

هر شعری و بلاعی حساس ناقص،

بلمسح، مراعات نظر

● شمع وجود

اند آن روز که می هجرت از این خانه کم
از جهان بر رد در ساح عدم لانه کم

رمل مصر محزون محذوف

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

-UU / -UU / -UU / -UU

عرل / ۶ س / عراقی

حمادی الاول ۱۴ ۷ / دی ۱۳۶۵

فافه خانه، لانه

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف کم

هر شعری و بلاعی تراعی اسهلال،

مراعات نظر، بصاد (مطابقه)

● شمع محفل

ای روی سو سمع محفل سماران
ای باد سو مرهم دل سماران

هرج مثنیٰ احرب مصوص اول

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فاع

-U- / -U- / -U- / -U-

رناهی / ۲ س / عراقی

حمادی الاول ۱۴ ۵ / بهمن ۱۳۶۳

فافه محفل، دل - «ل»، حرف روی

ردیف سماران

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، بسنه

● شهرة شهر

نه کمد سر رلف نو گرفتار سدم
سهره سهر نه هر کوحه و نازار سدم

رمل مثنیٰ محزون محذوف

فاعلاتن (فاعلاتن) / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

-UU / -UU / -UU / -UU

عرل / ۶ س / عراقی

سعدان ۱۴ ۵ / اردیبهشت ۱۳۶۴

فافه سراری، ناری

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف است

● شب وصل

بک امسی که در آغوس ماه نانام

ر هر چه در دو جهان است روی گردانم

مُحِبُّ مُشْنُ محوون محذوف

مفاعِلُنْ / فعلاُنْ / مفاعِلُنْ / فعِلُنْ

- U - U / -- UU / - UU - UU -

عزل / ۷ سب / عراقی

از اسعار دوران سبب حصر امام (س)

فافه نانام، (روی) گردانم

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هر شعری و بلاهی مراعات نظر، بلمح،

نصاد (مطافه)

● شرح پرشانی

درد حواهم، دوا نمی حواهم

عصه حواهم، بوا نمی حواهم

حذف محوون محذوف

فاعلاُنْ (مفاعِلُنْ) / مفاعِلُنْ / فعِلُنْ

- UU / - U - U / (- UU) -- U -

عزل / ۱ سب / عراقی

سعاد ۱۴۷ / فروردین ۱۳۶۶

فافه دوا، بوا - «الف»، حرف روی

ردیف نمی حواهم

هر شعری و بلاهی نصاد (مطافه)،

بلمح، مراعات نظر، حواس

● شرح حلوه

دنده ای سبب سد رح رسای بو را

سبب گوسی که همی بسود آوای بو را

رمل مُشْنُ محوون محذوف

فاعلاُنْ / فعلاُنْ / مفاعِلُنْ / فعِلُنْ

UU / UU / UU / U

عزل / ۹ سب / عراقی

رحب ۱۴۰۵ / فروردین ۱۳۶۴

فافه رسای، اوای

- «الف»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف بوا

هر شعری و بلاهی مراعات نظر، سسه،

نصاد (مطافه)

هیرسمری و بلاعی بر صبح، حاس راند،
مراعات نظر، بصاد (مطابقه)

فاله ناری، (مدد) کاری
- (الف)، ردف اصلی
- (ر)، حرف روی

● - - - - -

فاله گرهزار، نارار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردف سدم

هر شعری و بلاعی مراعات نظر،

حساس، نصاد (مطافه)

● ششرس

در محفل دوسان بحر ناد سو بست

آزاده باشد آن که اراد سو بست

هرج مُشّن احرب مفعول مکفوف اهم

مفعول / مفاعل / مفاعل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رناهی / ۲ پ / عراقی

حمادی الثانی ۱۴۵ / اسعد ۱۳۶۳

فاله ناد، آزاد

- «الف»، ردف اصلی

- «د»، حرف روی

ردف نویست

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، تکرار،

بلمح، حساس مُدُنل

هرج مُشّن احرب مکفوف معصور

مفعول / مفاعل / مفاعل / فعلان

U/U U/U U/U

عزل / ۸ پ / عراقی

حمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

فاله دردم، سردم

- «ر»، حرف مد

- «د»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف خروج

● ششنگان

اس ششنگان که در صراطبد همه

حویده حشمه حسابد همه

هرج مُشّن احرب مفعول مکفوف محسوب

مفعول / مفاعل / مفاعل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رناهی / ۲ پ / عراقی

سنان ۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

فاله صراطبد، حسابد

- «الف»، ردف اصلی

- «ط» و «ب»، حرف روی

- «ن»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

ردف همه

هر شعری و بلاعی بلمح، مراعات نظر

● صاحب درد

ما راده عشقم و فراسیده دردم

با مدخی عاکف مسحد به سردم

--- / U--U / U--U / U--U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

ربیعان ۴ / ۱۴ / خرداد ۱۳۶۳

فافه فافه، فافه

- «الف»، ردف اصلی

- «ف»، ردف راند

- «ب»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف است

هر شعری و بلاغی مراعات نظر

● طوفان

فاس است نه برد دوست، زار دل من

آسمه دلی و ریح بی حاصل من

هرج منّ احرب مفعول مکفوف محبوس

مفعول / مفاعِلْ / مفاعِلْ / فعل

U-- / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ سب / عراقی

۱۶ حمای‌النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فافه دل، حاصل - «ل»، حرف روی*

ردیف من

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، مُوشِح

مُرتَب (ناطی)

● عارف؟!

آن کس که نه رعم خویش عارف ناست

عواص نه دریای معارف ناست

هرج منّ احرب مفعول اسر

مفعول / مفاعِلْ / مفاعِلْ / فع

U-- / -U-U / U--U / ---

رباعی / ۲ سب / عراقی

سبحان ۴ / ۱۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

فافه عارف، معارف

- «الف»، الف ناسس

- «ز»، حرف دحل

- «ف»، حرف روی

ردیف ناست

هر شعری و بلاغی حاس

● عاشق دلپاچه

سر حُم ناد سلامت که نه من راه نمود

سای ناد نه کف، جان من آگاه نمود

رمل منن محبوس مفعول

فعلاّن (فاعِلْ) / فعلاّن / فعلاّن / فعلاّت

UU (-U-) / --UU / --UU / --UU

مرل / ۵ سب / عراقی

رحب و سبحان ۱۴۱ / اسفند ۱۳۶۷

فافه راه، آگا

- «الف»، ردف اصلی

- «ه»، حرف روی

ردیف نمود

* در «حاصل» الف ناسس و حرف دحل (ص) سر

وجود دارد

مفاعِلُ / مفاعِلِ / مفاعِلْ / مَعْلَب

U - U / -U - U / --UU / -UU

عزل / ۶ب / عراقی

حمادی الاول ۹ / ۱۴ / دی ۱۳۶۷

فاله ربود، سود

- (و)، ردف اصلی

- (د)، حرف روی

هر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،

مراعات نظر، اسعاده، مُوْشَح مرْتَب (فاطی

طباطبائی)

● طفل طریق

ای پسر طریق! دسگری فرما

طفلم، در این طریق پیری فرما

هرج مُثَمِّن احرب مکفوف مبسوط اسر

مفعول / مفاعِلُ / مفاعِلِ / مفاعِلْ / فع

-U - U / -U - U / - / -

رناهی / ۲ب / عراقی

۱۶ حمادی الثانی ۵ / ۱۴ / ۱۸ اسفند ۱۳۶۳

فاله دسگری، پیری

- (ی)، اول، ردف اصلی

- (ر)، حرف روی

- (ی) دوم، حرف وصل

ردف فرما

هر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،

مراعات نظر، مُوْشَح مُسَوِّس (فاطی)

● طور

ای دوست! مرا خدمت پیری برسان

فریادرسا! به دسگری برسان

هرج مُثَمِّن احرب مکفوف محسوس

مفعولُ / مفاعِلُ / مفاعِلِ / مفاعِلْ / فعل

-U - U / -U - U / -U - U / -U - U

رناهی / ۲ب / عراقی

حمادی الثانی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فاله پیری، دسگری

- (ی)، اول، ردف اصلی

- (ر)، حرف روی

- (ی) دوم، حرف وصل

ردف برسان

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بلمح

● طوطی وار

فاطی که به دانسکده ره سافه است

الفاظی چند را به هم سافه است

هرج مُثَمِّن احرب مکفوف اهم ← مصراع

اول

مفعولُ / مفاعِلُ / مفاعِلِ / مفاعِلْ / مفعولُ

-U - U / -U - U / -U - U / -U - U

هرج مُثَمِّن احرب احرب مکفوف اهم ←

مصراع دوم

مفعولُ / مفعولُ / مفعولُ / مفاعِلُ / مفعول

مفعول / معاعل / معاعل / فاع

U-- / U-U / U--- / -

هرج مُنّ احرب مکفوف اول ←

مصراع های دوم و چهارم

مفعول / معاعل / معاعل / فاع

U-- / U-U / U--- / -

هرج مُنّ احرب مکفوف اهِم ← مصراع

سوم

مفعول / معاعل / معاعل / فاع

U-- / U-U / U-U / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

حمادی الاول ۵ / ۱۴ بهمن ۱۳۶۳

فاله دل، گل - «ل»، حرف روی

ردیف سب

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، سسه

● عشق چاره سار

حدید عسی نو باد بهار بار آورد

صبا ر طرف حمی، بوی دلوار آورد

محب مُنّ محنون مُسَبّ مفعول

مفاعیل / فعلائ / معاعل / فع لائ

U-U / -UU / -U-U / --

عزل کونا / ۴ سب / عراقی

از اسعار احرب حضرت امام(س)*

* مسلماً س از ۱۳۶۳ سروده شد است

فاله بار، دلوار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف آورد

هر شعری و بلاعی مراعات بطر،

الغاب، اسعاره

● عشق دلدار

حسم سمار بو ای می رده سمار کرد

حلعه گسویب ای بار گرسارم کرد

رمل مُنّ محنون اصلم مسَبّ

فاعلائ / فعلائ / فعلائ / فع لائ

U / UU / UU /

عزل / ۷ سب / عراقی

حمادی الاول ۱۴۰۷ / دی ۱۳۶۵

فاله سمارم، گرسارم

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف کرد

هر شعری و بلاعی شسه، بلمح،

مراعات بطر، برصع

● عشق مسحادم

لیل از حلوه گل، نعمه «داوود» نمود

نعمه اس درد دل عمرده بهود نمود

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، حاس
مُدُل، سسه

- «ا»، حرف هـ
- «ه» در سب و سرمد، حرف روی و «گ»
به سب، حرف روی
- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، اساس

● عروس صبح

است که در کنار می حقه خون عروس
دبهار با دربع نداری کنار و بوس

مصارع مُنْ احرِب مکفوف مقصور
مفعول / فاعلات / معاعل / فاعلات
- U- / U- U / U- U- / U-

عزل / ۷ سب / عراقی
از سروده‌های حصرت امام (س) در ایام جوانی

فافه عروس، بوس
- «و»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی
هر شعری و بلاعی حسن مطلع، بصاد
(مطافه)، مراعات نظر، تلمیح، اساس

● عشق

آن دل که به یاد تو نباشد، دل سب
ولی که به عیب نطد، حر گل سب

هرج مُنْ احرِب مقوص اول ← مصراع
اول

● عاشق سوخته

برده بردار روح، چهره گسا، باز سب
عاشق سوخته را دندن روی بوس است

رمل مُنْ محوون مقصور
فاعلات / فاعلات / فاعلات / فاعلات
- UU / -- UU / -- UU / - UU-

عزل / ۶ سب / عراقی
سمان ۷ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶
فالفه س، بوس «س»، حرف روی
ردف است

هر شعری و بلاعی حاس راند،
مراعات، نظر

● عباد

عب خود گویم، به عمرم من نکردم ندگی
این عبادها بود سرمانه سرمندگی

مل مُنْ محذوف
فاعلات / فاعلات / فاعلات / فاعلات
- U- / -- U- / -- U- / - U-
قطعه (سه عزل) / ۲/۵ بیت / عراقی

بهم ۱۳۶۵
فالفه ندگی، سرمندگی

- «و»، ردیف اصلی

- «ی»، صرف روی

ردیف علی

هر شعری و بلاعی حاس باقص، سسه،
اسعاره، مُوسُح مرُت (فاطی)

● عبان

فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی
از دسده اس و ان بهان گردیدی

هرج مُشّن احرب مکعوف اسر

مفعول / مفاعِلْ / مفاعِلْ / فع

- / --- U / U-- U / U--

رباعی / ۲ب / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴ ۵ / اسعد ۱۳۶۳

فایه جهان، بهان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف گردیدی

هر شعری و بلاعی مراعات نظر، مُوسُح
مرت (فاطی)

● عید

اس عید سعید، عید اسعد ناسد

ملک به شاه لطف احمد ناسد

هرج مُشّن احرب مقصّص اسر

مفعول / مفاعِلْ / مفاعِلْ / فع

- / --- U / U-- U / U--

رباعی / ۲ب / عراقی

۲۸ حمادی‌النابی ۴ ۱۴ / ۱۲ مردس ۱۳۶۳

فایه اسعد، احمد - «د»، حرف روی
ردیف ناسد

هر شعری و بلاعی حاس، مراعات نظر

● عید نورور

ناد نورور وریده اسب نه کوه و صحرا
حامه عید نبوسد، حه سا و حه گدا

رمل مُشّن محوّن محذوف

فاعلاص / فعلاص / فعلاص / فعِلْ

- U-- / --UU / --UU / --UU

عزل / ۷ب / عراقی

رحب و سمنان ۱۴۱ / اسعد ۱۳۶۷

فایه صحرا - گدا - «الف»، حرف
روی

هر شعری و بلاعی نصاد (مطابقه)،
مراعات نظر

● عری کمال

آن روز که عاس حمال گسم

دسوانه روی بی مثالب گسم

هرج مُشّن احرب مقصّص اسر

رمل مُسنّ محوّل معصوم

فاعلاتن / فعلاّت / فعلاّن / فعلاّب

UU / UU / UU / UU

عرل / ۶ سب / عراقی

سعدی ۱۴۷ / فروردین ۱۳۶۶

فاله داوود، بهرد

- «و»، ردف اصلی

- «د»، حرف روی

ردف نمود

هر سعری و بلاعی بلنج، حساس مُطوّف

● عطر نار

ما بداسم که دل‌سسه اویم همه

مسب و سرگسه ان روی نکویم همی

رمل مُسنّ محوّل محدوف

فاعلاتن / فعلاّت / فعلاّن / فعلاّن

- UU / -- UU / -- UU / - UU

عرل / ۶ سب / عراقی

حمادی‌الناس ۱۴۷ / بهمن ۱۳۶۵

فاله اویم، نکویم

- «و»، حرف روی

- «ی» اول، حرف وصل

- «ی» دوم، حرف حروج

- «م»، حرف مرید

ردف همه

هر شعری و بلاعی اعراق، سسه،

مراعات بطر

● عقل و عشق

ای عسوا بار بر سرم رجمت خویشا

ای عقل! مرا رها کن از رجمت خویش

هرج مُسنّ احرب معوص مکموف اهم

معمول / معاعلن / معاعل / معول

- U / U -- U / - U - U / U --

رباعی / ۲ سب / عراقی

حمادی‌الاول ۱۴۵ / بهمن ۱۳۶۳

فاله رجمت، رجمت - «ب»، حرف

روی

ردف خویش

هر سعری و بلاعی بصاد (مطافه)،

حساس خط

● علی (ع)

فارع از هر دو جهانم به گل روی علی

از خم دوست خوانم، به خم موی علی

رمل مُسنّ محوّل محدوف

فاعلاتن / فعلاّت / فعلاّن / فعلاّن

- UU / -- UU / -- UU / - UU

فرل کوباه / ۲ سب / عراقی

از سروده‌های احمر حضرت امام (س)*

فاله روی، موی

* مسلماً س از ۱۳۶۳ سروده‌اند

مفعول / مفاعِلْ / مفاعل / فعل

U- / U- U / - U- U / - U / U- U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

۱ حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / ۱۲ اسعد ۱۳۶۳

فاله حویس، درویش

- «ی»، ردیف اصلی

- «س»، حرف روی

ردیف سوی

هر شعری و بلاعی حسن مطلع، موشح

مرتب (فاطمی)

● فارغ از عالم

هر، بحر است اگر فارغ از عالم ناست

آن که از خویش گذر کرد، جهان عم ناست

رمل مُثَنّ محبوس اصلم

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلن

U- / -- UU / -- UU / -- / --

عزل / ۵ سب / عراقی

۲۱ حمادی‌الاول ۹ / ۱۴ / ۱ دی ۱۳۶۷

فاله عالم، عم - «م»، حرف روی

ردیف ناست

هر شعری و بلاعی برحمة و احساس،

نصا(مطامعه)، مراعات نظر

● فنوای من

سر کوی بو- نه جان بوفسم- حای من است

نه حم رلف بو، در مکنده ماوای من است

رمل مُثَنّ محبوس مقصور

فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن

UU / -- UU / -- UU / -- UU

عزل / ۷ سب / عراقی

دسجحه ۶ / ۱۴ / مرداد ۱۳۶۵

فاله حای، ماوای

- «الف»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف من است

هر شعری و بلاعی حسوملح، مراعات

نظر، نصا(مطامعه)، سسه، نلمح

● فراز نار

ار بو- ای می رده- در مکنده نامی بشدم

برد عشاق سدم، فامب سرو بو بددم

رمل مُثَنّ محبوس

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن

U- / -- UU / -- UU / -- UU

عزل / ۶ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۷ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

فاله بسدم، بددم

- «ی»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

هر شعری و بلاعی اعراق، حسوملح،

سسه، برصع، مراعات نظر

مفعول / مفاعل / مفاعل / فع

U- / U-U / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فاله حمالت، مالت

- «الف»، ردف اصلی

- «ل»، حرف روی

- «ب»، حرف وصل

ردف گسم

هر شعری و بلاغی مراعات نظر

● عمره دوست

حر سر کوی تو ای دوست، ندارم حایی

در سرم بسب بحر خاک در سودایی

رمل مُثَنّ محزون اصلم

فاعلاتن / فعاتن / فعاتن / فعاتن

U- / U- / U- / U- / U- / U-

هرل / ۷ سب / عراقی

حمادی‌الاول ۷ / ۱۴ / دی ۱۳۶۵

فاله حایی، سودایی

- «الف»، حرف روی

- «ی»، اول، حرف وصل

- «ی»، دوم، حرف خروج

هر شعری و بلاغی حسوملیح، مراعات

نظر، بصاد(مطابقه)، سسه

● عم ناز

باده از پیمانه دلدار هساری ندارد

بی خودی از بوس این پیمانه نداری ندارد

رمل مُثَنّ سالم

فاعلاتن / فاعاتن / فاعاتن / فاعاتن

U- / U- / U- / U- / U- / U-

هرل / ۶ سب / عراقی

رجب ۷ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۵

فاله هساری، نداری

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردف ندارد

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، نشه،

بصاد(مطابقه)

● فارغ

هرج دوری که فارغ از حوس سوی

از هر دو جهان گدسه، دروس سوی

هرج مُثَنّ احرم اسیر مکفوف محبوب ←

مصرع اول

مفعول / فاعل / مفاعل / فعل

U- / U- / U- / U- / U- / U-

هرج مُثَنّ احرب مقروض مکفوف محبوب

← سایر مصرعها

رُح مُشْ احرب مَعْرُوضْ مَكْعُوفْ مَحْرُوبْ

مَعُول / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / مَعُول

U- / U-U / -U / -U / U- / U-

ناص / ۲ بی / عراقی

حمادی‌الاسی ۵ / ۱۲ / بهمن ۱۳۶۳

امه هوس، دانشی

وس، حرف روی

وی، حرف وصل

بر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،

سیدوال

● فریاد رس

ی پیرا هوای حناهاهم هوس است

لاعب نکند سود، گناههم هوس است

رُح مُشْ احرب مَعْرُوضْ مَكْعُوفْ اَهْم

مَعُول / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / مَعُول

U- / U-U / -U / -U / U- / U-

ناص / ۲ بی / عراقی

حمادی‌الاسی ۵ / ۱۲ / اسفند ۱۳۶۳

له حناهاهم، گناههم

الف، ردیف اصلی

هه، حرف روی

م، حرف وصل

په هوس است

بر شعری و بلاغی مراعات نظر، بصاد

طابقه)، مُوسِجْ مشوئش (فاطی)

● فصل طرب

دست افسان نه سر کوی نگار آمده‌ام

نای‌کوبان رویی بعه بار آمده‌ام

رمل مُشْ محبوس محذوف

فاعلاتُنْ / فعلاتُنْ / فعلاتُنْ / فعَلُنْ

U- / -U / -UU / -UU / -UU / -UU

فرل / ۷ بی / عراقی

صنای ۷ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۶

فاده نگار، بار

- الف، ردیف اصلی

- ره، حرف روی

ردیف امدام

هر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،

بر صبح، مراعات نظر

● فکر راه

طاعت سوان کرد، گاهی بکم

از مدرسه رو به حانهای بکم

هرج مُشْ احرب مَكْعُوفْ اَهْم

مَعُول / مَعَاعِلُ / مَعَاعِلُ / مَعُول

U- / U-U / -U / -U / U- / U-

رباهی / ۲ بی / عراقی

حمادی‌الاسی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فاله گاهی، حانهای

- الف، ردیف اصلی

● فررانه من!

ار دنده عاسعان، بهان کی بودی؟
فررانه من! حدا ر حال کی بودی؟

-U / U--U / U--U / U--

رنامی / ۲ تب / عرامی

حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فالفه حقاس، رناس، فاس

- «الف»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی

ردیف بود

هر سعری و بلاغی بصاد (مطافه)،

مراعات بطر

هرج مُشّن احرب مصوص اسر

مفعول / معاعلُن / معاعلُن / فع

-U / U--U / U--U / -

رنامی / ۲ تب / عرامی

۱۶ حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فالفه بهان، جان

- «الف»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی

ردیف کی بودی

هر سعری و بلاغی مراعات بطر، نشه

موشح مشوش (فاطی)

● فرناد

ار درد دلم بحر بو کی ناحر اسب؟

نا نا من دیوانه، که در نام و در اسب؟

هرج مُشّن احرب مصوص مکفوف اهم

مفعولُ / معاعلُن / معاعلُن / فعول

-U / U--U / U--U / U--

رنامی / ۲ تب / عرامی

حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فالفه (نا)حر، در - «ر»، حرف روی

ردیف اسب

هر شعری و بلاغی حاس، اسساء،

مُوشح مشوش (فاطی)

● فروع رح

آن کس که رحس بدید، حقاس بُود

حورسند، فروع رح رناس بود

هرج مُشّن احرب مصوص مکفوف محبوب

← مصراع اول

مفعول / معاعلُن / معاعلُن / فعل

-U / U--U / U--U / U--

هرج مُشّن احرب مکفوف محبوب ←

مصراع دوم

مفعولُ / معاعلُن / معاعلُن / فعل

● فرنادرس

در هج دلی بسب بحر بو هوسی

ما را بود بعمر بو داد رسی

● فصل وجود

حر فص وجود او ناسد هرگر
حر عکس نمود او ناسد هرگر

هرج مثنیٰ احرب مصوص اسر

مفعول / مفاعِلُن / مفاعِلُن / فع

U-- / U-U / -U-U / - / - - - U

رباعی / ۲ س / عراقی

سماع ۲ / ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

قاله وجود، نمود

- «و»، ردف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف او ناسد هرگر

هر شعری و بلاغی بصاد (مطافه)،

برصبع

● قله

اسروی بو قله نمارم ناسد

ناد بو گره‌گشای رارم ناسد

هرج مثنیٰ احرب مصوص اسر

مفعول / مفاعِلُن / مفاعِلُن / فع

U-- / U-U / -U-U / - / - - - U

رباعی / ۲ س / عراقی

حمادی‌البانی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

قاله نمارم، رارم

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «م»، حرف وصل

ردیف ناسد

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، نشسه

● قله محراب

حم انروی کج قله محراب من اسب

ناب گسوی بو خود رارب و ناب من اسب

رمل مثنیٰ محبون مصوص

فاعِلُن / فاعِلُن / فاعِلُن / فعلا

U-- / -U-U / --U-U / --U-U / -

عزل / ۷ س / عراقی

رحب ۵ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۲

قاله محراب، ناب

- «الف»، ردف اصلی

- «ب»، حرف روی

ردیف من اسب

هر شعری و بلاغی حناس نام، بصاد

(مطافه)

● قله عشق

بهار سد، در محانه نار ناسد کرد

به سوی قله عاشق نمار ناسد کرد

مُحب مثنیٰ محبون مصوص

مفاعِلُن / فاعِلُن / مفاعِلُن / فعلا

- (هـ)، حرف روی

- (ی)، حرف وصل

ردیف یکسم

هر شعری و بلاغی بلمح، مراعات نظر،

مُوسَّح مشوَس (فاطی)

● فلسفه

فاطی که هـون فلسفه می خواند

از فلسفه، فا و لام و سن می داند

هرج مُثَمَّن احرب مصوص اسر

مفعول / معاعل / معاعل / مع

- / - - - U / - U - U / U - -

رناهی / ۲ تب / عراقی

سعاد ۴ ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

فافه می خواند، می داند

- «الف»، ردیف اصلی

- (و)، حرف روی

- «د»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، جمع

● فبا

صوفی ۱ به ره عس صفا باید کرد

عهدی که نموده‌ای وفا نباید کرد

هرج مُثَمَّن احرب مکھوف اسر ← مصراع

اول

مفعول / معاعل / معاعل / مع

- / - - - U / U - - U / U - -

هرج مُثَمَّن احرب مصوص اسر ← مصراع

دوم

مفعول / معاعل / معاعل / مع

- / - - - U / - U - U / U - -

رناهی / ۲ تب / عراقی

رحب ۴ ۱۴ / مردردس ۱۳۶۳

فافه صفا، وفا - «الف»، حرف روی

ردیف ناند کرد

هر شعری و بلاغی حاس مُظرف،

مراعات نظر

● هون عشق

حامی هوس و بر در محابه ساد ناس

در باد ان هرسه که هوس داد ناس

مصراع مُثَمَّن احرب مکھوف محدود

مفعول / فاعلات / معاعل / فاعل

- U - / U - U - / U - - U -

غرل / ۷ تب / عراقی

حمادی النابی ۹ ۱۴ / بهمن ۱۳۶۷

فافه ساد، داد

- «الف»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف ناش

هر شعری و بلاغی بلمح، مراعات نظر،

اسعاره، بصاد (مطابقه)

فائیه برس، نارس

- «ی»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

هر شعری و بلاغی نسبت، مراعات

بظنر، سسه، برصصع، بلمح،

نسب الصفا، انواع حاس و

● فطره

من سدهام از لطف بو طاووس سوم

بک فطره‌ام از بم بو فاموس سوم

هرج مُثَمَّن احرب مکفوف محبوب ←

مصراع اول

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U / U--U / U--U / U--

هرج مُثَمَّن احرب مفعول مکفوف محبوس

← مصراع دوم

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ ست / عراقی

حمادی‌الناس ۱۴ ۵ / اسعد ۱۳۶۳

فائیه طاووس، فاموس

- «و»، ردف اصلی

- «س»، حرف روی

ردیف سوم

هر شعری و بلاغی مراعات بظنر، سسه،

اسعاره

● کاروان عشق

برشان حالی و درماندگی ما نمی‌دانی

حالا کاری ما را فاس بی‌پروا نمی‌دانی

هرج مُثَمَّن سالم

مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل / مفاعیل

---U / ---U / ---U / ---U

غزل / ۶ ست / عراقی

رحب ۷ ۱۴ / اسعد ۱۳۶۵

فائیه ما، (بی) پروا - «الف» حرف

روی

ردیف نمی‌دانی

هر شعری و بلاغی مراعات بظنر، مبالغه،

اسعاره، احساس

● کاروان عمر

عمر را نانا رسد و نازم از در، در نامد

فصدهام آخر سد و اس عصبه را آخر نامد

رمل مُثَمَّن سالم

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

--U- / --U- / --U- / --U-

غزل / ۶ ست / عراقی

رحب ۷ ۱۴ / اسعد ۱۳۶۵

فائیه در، آخر - «ر»، حرف روی

ردیف نامد

U-U / -U-U / --UU / -U-U

غرل / ۵ سب / عراقی

حمادی‌الابی ۱۴۹ / بهمن ۱۳۶۷

فاله نار، نماز

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف ناند کرد

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، مالمه،

نسیه

● فرار

حر ناد نو در دلم فراری شود

ای دوست! بحر نو عمگساری شود

هرج مُنْجُ احرب مضمون مکفوف محبوب

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رهای / ۲ سب / عراقی

حمادی‌الاول ۱۴۵ / بهمن ۱۳۶۳

فاله فراری، عمگساری

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف بود

هر شعری و بلاغی بصاد (مطافه)،

مراعات نظر، اسباص

● قصهٔ مسی

آن که دل خواهد، درون کعبه و سجانه بسب

آن چه حال جوید، نه دست صوفی بنگاه بسب

رمل مشن معصور

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلات

-U-- / -U-- / -U-- / -U--

غرل / ۸ سب / عراقی

حمادی‌الاول ۱۴۷ / دی ۱۳۶۵

فاله سجانه، بنگاه

- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف بسب

هر شعری و بلاغی بصاد (مطافه)،

مراعات نظر، نشه

● قصیدهٔ بهار به امطار

آمد بهار و بوسان، شد رشک فردوس ترن

گلها سگمه در خم، چون روی نار نارن

وحر مُنْجُ سالم

مُسَمَعْلُن / مُسَمَعْلُن / مُسَمَعْلُن / مُسَمَعْلُن

-U-- / -U-- / -U-- / -U--

قصیده / ۲۶ سب / خراسانی

در فاصله سالهای ۱۳۴ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳۹ تا

۱۳۲۲ س*

* در عصر رعایت مرحوم آیت‌الله حاج سب

عبدالکریم حائری پردی^۱ سروده شده است

مصارع مُشَّ احرب

مفعولُ / فاعلاتُ / مفعولُ / فاعلاتُ

--U- / U-- / --U- / U--

غرل / ۶ تب / عرامی

حمادی الاول ۷ ۱۴ / دی ۱۳۶۵

فاله حرندسم، برندسم

- «ی» اول، ردف اصلی

- «د» حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

- «م» حرف حروح

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، حسن

مطلع، نصاد (مطامعه)

● کعبه عشق

از دلبرم نه سکنده نام و نسان بود

در «کعبه» سر جلوه‌ای از او عیان بود

● کعبه مقصود

هرجا که سدیم، از بو ندایی بسدیم

حر از تب و سخانه، ابر هیچ ندیدم

هرج مُشَّ احرب مکفوف محذوف

مفعولُ / فاعلُ / مفاعلُ / مفعولُ

--U / U--U / U--U / U--

غرل / ۸ تب / عرامی

حمادی الثانی ۷ ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

فاله بسدیم، ندیدم

- «ی» ردف اصلی

- «د» حرف روی

- «م» حرف وصل

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، بسنه،

اسعاره

● کوثر

بر لب کوثرم ای دوست ولی بسنه لم

در کنار می از هجر بو در ناب و سم

رمل مُشَّ محوون محذوف

فاعلاتُ / فاعلاتُ / فاعلاتُ / فاعلاتُ

--U / --UU / --UU / --UU

غرل کونا و ناتمام / ۲ تب / عرامی

حمادی الاول ۷ ۱۴ / دی ۱۳۶۵

فاله لم، سم

- «ب» حرف روی

- «م» حرف وصل

غرل / ۷ تب / عرامی

حمادی الاول ۷ ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

فاله نسان، عیان

- «الف» ردف اصلی

- «ن» حرف روی

ردیف بود

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، اعراق،

اسعاره

هر شعری و بلاعی حاس باقص، حاس
مطرف، حسن مطلع، مراعات نظر

● کاش

کاس از حلقه رلف گرهی وا می‌سد
با جو من، راهد دل گمسته رسوا می‌سد

- «الف»، ردیف اصلی

- «ه»، حرف روی

ردیف سد

هر شعری و بلاعی بصاد (مطابقه)،

تکرار، حاس

● کعبه در ربحر

حار راه می‌ای سج‌ا ر گلزار سرو
از سر راه من ای رید بهکار سرو

رمل مُسن محوون محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلن

- U- / --UU / --UU / -UU-

غرل / ۷ سب / عراقی

۱۴ حمادی‌الناسی ۱۴ / ۲۴ بهمن ۱۳۶۵

فاله گلزار، بهکار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

فاله برو

هر شعری و بلاعی بصاد (مطابقه)،

مراعات نظر، بشبه، تلمیح*

● کعبه دل

با از دینار هسی در نسی خریدم

از هر چه غیر دلبر، از جان و دل خریدم

* امام(س) در این شعر به فاحشه حوس مکه نظر
داده‌اند

رمل مُسن محوون محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلن

- U- / --UU / --UU / -UU-

سب مطلع غرلی معمود / عراقی

از اسعار دوران سبب حضرت امام(س)

فاله وا، رسوا- «الف»، حرف روی

ردیف می‌سد

هر شعری و بلاعی بشبه، مراعات نظر،

اسعار

● کتاب عمر

پیری رسد و عهد جوانی با سد

امام زندگی همه صرف گناه سد

مُصارع مُسن احرب مکفوف محذوف

مفعول / فاعلات / مفاعیل / فاعلن

- U- / U--U / U-U- / U--

غرل / ۷ سب / عراقی

۱۴ حمادی‌الناسی ۱۴ / بهمن ۱۳۶۵

فاله ساه، گناه

● گلزار جان

با که گویم عم دل خرو که عمخوار می
همه عالم اگر کم سب کند، نار می

رمل مُشَمَّعِ محبوس محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن

U- / --UU / --UU / --UU

رمل / ۶ سب / عراقی

سماع ۱۴۷ / فروردین ۱۳۶۶

قاله عمخوار، نار

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف می

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، تکرار

● گمان

افسوس که اسام حوایی نگذشت

حالی بسد و جهان فانی نگذشت

هرج مُشَمَّعِ احرب مفعول اول ← مصراع
اول

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فاع

U- / U- / U- / U- / U- / U-

هرج مُشَمَّعِ احرب مفعول اول ← مصراع
دوم

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فاع

U- / U- / U- / U- / U- / U-

ریاضی / ۲ سب / عراقی

۱ حمادی‌النابی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

قاله حوایی، فانی

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف نگذشت

هر شعری و بلاغی حواس مطرّف

● گناه

با حیدر دست خویش فریاد کم

از کرده خود کجا روم داد کم

هرج مُشَمَّعِ احرب مفعول مکفوف محبوس

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

U- / U- / U- / U- / U- / U-

ریاضی / ۲ سب / عراقی

۱ حمادی‌النابی ۵ / اسفند ۱۳۶۳

قاله فریاد، داد

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف کم

هر شعری و بلاغی مراعات نظر

● گنج بهان

بر در منکده با آه و فغان آمده‌ام

از دغلکاری صوفی به امان آمده‌ام

هر شعری و بلاعی حساس،
بصاد(مطابق)، ردُّالصُّدر الی العُخر،
مراعات بطر

رباعی / ۲ ب / هراسی
حمادی الاول ۵ / ۱۴ / بهمن ۱۳۶۳
فاله دحاریم، داعداریم
- «الف»، ردف اصلی

● کوی دوست

گر بر سر کوی دوست راهی دارم
در سانه لطف او بساهی دارم

- «ر»، حرف روی
- «ی»، حرف وصل
- «م»، حرف حروح
ردف همه

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، حساس

هرج مُشّن احرب مصوص اسر
مفعولُ / مفاعلن / مفاعلن / فع
- / - U - U - U - / -

● گلرگ بر

ای بری روی که گلرگ برت ساخته اند
از چه رو فلک ر حارا برت ساخته اند؟

رباعی / ۲ ب / هراسی

حمادی الثانی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فاله راهی، بساهی

- «الف»، ردف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردف دارم

وئل مُشّن محبون مصوص

فاعلاتن / فعاتن / فعاتن / فعلات

- U - / - U - U - / - U - U -

غرل کوباه / ۲ ب / هراسی

از اسعار حصرت امام(س) در انام خوانی

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، اسعاره

● کوی عم

ای دوست! نه عس بو دحاریم همه
در نادر رح سو داعداریم همه

فاله برت، سرت

- «ر»، حرف روی

- «ب»، حرف وصل

ردف ساخته اند

هرج مُشّن احرب مصوص مکفوف محبوب

مفعولُ / مفاعلن / مفاعلن / فعل

- U - / U - U - / - U - U -

هر شعری و بلاعی بسنه، حساس لاحق،

اسعاره، مراعات بطر

۱۶ حمادی الثاني ۵ / ۱۲ / ۱۸ اسعد ۱۳۶۳

قاله عرفان، سلمان

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف بری

هر شعری و بلاغی نلیمح، مراعات بطر،
مُوسُح مُشوش (فاطی)

● لب دوسب

گرچه از هر دو جهان هیچ بسد حاصل ما
عم ناسد خو بود مهر بو اندر دل ما

رمل مُسَمّ محزون محدود

فاعلاتُن / فعلاتُن / فعَلُن / فعَلُن

- UU / -- UU / -- UU / - UU -

مرل ۵ سب / عراقی

از اسعار دوران جوانی حضرت امام (س)

قاله حاصل، دل - «و»، حرف روی

ردیف ما

هر شعری و بلاغی رُدُّ الصُّدر الی العجر -

مراعات بطر - نشسه

● لذب عشق

لذب عشق بو را حر عاشق محزون بدادند

ریح لذب بخش هجران را بحر محزون بدادند

رمل مُسَمّ سالم

فاعلاتُن / فاعلاتُن / فاعلاتُن / فاعلاتُن

- UU / -- UU / -- UU / - UU -

مرل ۶ سب / عراقی

رحب ۷ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۵

قاله محزون، محزون

- «و»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف بدادند

هر شعری و بلاغی نلیمح، مراعات بطر،

نصاد (مطافه)

● لب برایی

با حلوه او حمال را «دك» نكد

با «صعی» بو را ر حویس مُدك نكد

هرج مُسَمّ احرب مقوص مكفوف محزون

مفعول / مفاعِلُن / مفاعِل / فعل

- UU / U -- U / - U - U / U -

ریاضی / ۲ سب / عراقی

سمان ۳ / ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

قاله دك، مدك - «ك»، حرف روی

ردیف نكد

هر شعری و بلاغی نلیمح، مراعات بطر،

امساس

● ما عرفناك

فاطی كه ر من نامه عرفانی حواس

از مورچه‌ای بحث سلیمانی حواس

رمل مُثَنّ محبوس محذوف

فاعلاتُنْ / فعلاَّتُنْ / فعلاَّتُنْ / فعلُنْ

U- / --UU / --UU / --UU

غرل / ۷ب / عراقی

دبجه ۵ / ۱۴ / سهرورد ۱۳۶۲

قافیه فعان، امان

- «الف»، ردف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف آمده‌ام

هر شعری و بلاعی مراعات نظر،

نصا(د مطايعه)، اسعاره

● گواه دل

ساعر از دبب طريف بو گهاهی بود

حر سر کوی بو ای دوسب، باهی بود

رمل مُثَنّ محبوس محذوف

فاعلاتُنْ / فعلاَّتُنْ / فعلاَّتُنْ / فعلُنْ

U- / --UU / --UU / --UU

غرل / ۷ب / عراقی

حمادی‌الارل ۷ / ۱۴ / دی ۱۳۶۵

قافیه گهاهی، باهی

- «الف»، ردف اصلی

- «ه»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف بود

هر شعری و بلاعی حاس، حسو ملح،

مراعات نظر، نصا(د مطايعه)

● لاف اناالحی

با «مصور»ی، لاف «انالهی» بری

یادنده جمال دوسب، عروعا فکی

هرج مُثَنّ احرب احرب مکفوف محبوس ←

مصراع اول

مفعولُنْ / مفعولُنْ / مفاعِلُنْ / فعل

--- / U- / U- / U-

هرج مُثَنّ احرب معروض مکفوف محبوس

← سابر مصراعها

مفعولُنْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / فعل

U- / U- / U- / U-

رناهی / ۲ب / عراقی

سمان ۲ / ۱۴ / اردسبب ۱۳۶۳

قافیه بری، فکی

- «و»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاعی نلمح، افساس

● لاف عرفان

طوطی صعی و لاف عرفان بری

ای مورا دم از حب «سلمان» بری

هرج مُثَنّ احرب معروض مکفوف محبوس

مفعولُنْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / فعل

U- / U- / U- / U-

رناهی / ۲ب / عراقی

قافیه ناکاراسم، دلواراسم

- «الف» (پیش از «ر»)، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «الف» آخر، حرف وصل

- «ن»، حرف خروج

- «م»، حرف مرید

ردیف ده

هر شعری و بلاغی حسان، مراعات نظر

● محراب اندیشه

باید از افق و امنش بگذری با جان سوی

وان گه از جان بگذری مادرخورد جانان سوی

رمل مُنَسّ محذوف

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلن

- U - / -- U - / -- U - / -- U -

غرل ۶ بیت / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۷ / بهمن ۱۳۶۵

قافیه / جان، جانان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف شوی

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بصاد

(مطابقه)، سسه، اعراف

● محراب عشق

حر حم انروی دلبر هیچ محرابی ندارم

حر عم هجران رویش، من بس و بانی ندارم

رمل مُنَسّ سالم

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

- U - / -- U - / -- U - / -- U -

غرل / ۶ بیت / عراقی

دیحجه ۶ / مرداد ۱۳۶۵

قافیه محرابی، بانی

● محبون شوا

ای مرغ حسن! از این نفس سرون شو

فردوس تو را می‌طلبم، معنوس سو

هرج مُنَسّ احرب معنوس اسر

مفعول / مفاعیلن / مفاعیلن / فع

- / -- U - / - U - U / U - -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

۱۲ حمادی‌النابی ۱۴۵ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

قافیه سرون، معنوس

- «و»، ردیف

- «ن»، حرف روی

ردیف سو

هر شعری و بلاغی مراعات نظر،

حسان، شسه، استعاره، موشح مُسَوّس

(فاطی)

هرج مُشَمُّ احرب مکفوف اول

مفعول / معاعِلُ / معاعِلُن / فاع

U- / U- U / U- U- / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

رمضان ۶ / ۱۴ / خرداد ۱۳۶۳

قالله عرفانی، سلیمانی

- «الف»، ردیف اصلی

- «U»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف حواست

هر شعری و بلاغی بسته، تلمیح

● ماهه نار

دست من بر سر دلمش بو بند است امشب

ناحر ناش که نامم نه کمند است امشب

رمل مُشَمُّ محبوس محذوف

فاعلاتُن / فعلاتُن / فعلاتُن / فعَلُن

U- / - UU / - UU / - UU -

غزل کوبه / ۳ بیت / عراقی

از اسعار امام سات حصرت امام (س)

قالله بند، کمند

- «U»، حرف بند

- «د»، حرف روی

ردیف است است

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بسته

● مسلای دوست

ماد صفا! گذر کی از در سرای دوست

بر گو که دوست بر بهد جز به نای دوست

مصارع مُشَمُّ احرب مکفوف معصور

مفعولُ / فاعلاتُ / معاعِلُ / فاعلات

U- / U- U / U- U- / U- -

غزل کوبه / ۴ بیت / عراقی

از اسعار دوران جوانی حصرت امام (س)

قالله سرای، نای

- «الف»، ردیف اصلی

- «ی»، حرف روی

ردیف دوست

هر شعری و بلاغی مراعات نظر

برصغیر تلمیح

● محبوس

ما رب بطری و ساکساراد

لطفی کی و ده به دلسواراد

هرج مُشَمُّ احرب معوص اسر

مفعول / معاعِلُن / معاعِلُن / فَعُ

U- / U- U / U- U- / -

رباعی / ۲ بیت / عراقی

حمادی‌الهی ۵ / ۱۶ / اسفند ۱۳۶۳

هر شعری و بلاعی حاس مطرف،
مراعات بطرف، سسه

فالفه درماتس، حاس
- «الف»، ردف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «س»، حرف وصل

ردف سسه

هر شعری و بلاعی حاس راند، مراعات
بطرف، بصاد (مطافه)

● محرم عشی

وه ۱ حه افراسه سد در دو جهان برچم عس
آدم و حن و ملك مانده به پیچ و حم عس

رمل مثنی محزون مقصور

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلات

-U / --UU / --UU / --UU

عرل / ۶ س / هرامی

ار سروده های حضرت امام (س) سار پیروزی
اعلات اسلامی

فالفه برحم، حم - «م»، حرف روی

ردف عشی

هر شعری و بلاعی حاس خط، مراعات
بطرف، بلصح

● محفل دوست

در محفل دوست سبب حر دود و دمی
در حلقه صوفیان، نه لا نه نعمی

هرج مُثنی احرب مقروض مکفوف محبوب

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فعل

--U / U--U / -U-U / U--

رنامی / ۲ س / هرامی

حمادی النابی ۱۴ ۵ / اسعد ۱۳۶۳

فالفه دمی، نعمی

- «م»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاعی بصاد (مطافه)،
مراعات بطرف

● محفل دل سوحنگان

عاسم، عاس و حر وصل نو درماتس سبب
کسب کانی اش افروجه در حاس سبب

رمل مثنی محزون مقصور

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلات

-U / --UU / --UU / --UU

فرل / ۸ س / عراقی

ربیع النابی ۱۴ ۷ / آذر ۱۳۶۵

● محفل رندان

آند ان روز که حاك سر کویس باسم
برك جان گمه و آسمه رویس باسم

رمل مُثنی محزون محدود

- «الف»، ردف اصلی

- «ب»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردف ندارم

هر سمری و بلاهی بنسه، حاس مُطَرَف،

حاس مکرر، نصاد (مطافه)، مراعات نظر

● محرم اسرار

هج دانی که من رار، گرهزار نوام

با دل و جان، مس گرمی ناراز نوام

رمل مُشَمَّعِ محوون محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعَلُنْ

U- / -- UU / -- UU / UU-

غرل / ۶ بیت / عراقی

رجب ۹ / ۱۴ / ۱۹ اسفند ۱۳۶۷

قافیه گرهزار، ناراز

- «الف»، ردف اصلی

- «ار»، حرف روی

ردف نوام

هر سمری و بلاهی مراعات نظر، نصاد

(مطافه)، بنسه

● محرم دل

بار گویم عم دل را که تو دلدار می

در عم و شادی و اندوه و الم، بار می

رمل مُشَمَّعِ محوون محذوف

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعَلُنْ

U- / -- UU / -- UU / UU-

غرل / ۶ بیت / عراقی

از سروده‌های اخیر حضرت امام (س)*

قافیه دلدار، نار

- «الف»، ردف اصلی

- «ار»، حرف روی

ردف می

هر سمری و بلاهی نصاد (مطافه)،

مراعات نظر، حاس لفظ، حاس راند

● محرم راز

در عم بحر روح ماه تو در سود و گذاریم

ماه کی در من عم جانگاه بسوزیم و بساریم

رمل مُشَمَّعِ محوون

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعَلُنْ

U- / -- UU / -- UU / UU-

غرل / ۶ بیت / عراقی

جمادی الاول ۷ / ۱۴ / دی ۱۳۶۵

قافیه گذاریم، بساریم

- «الف»، ردف اصلی

- «ار»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

- «م»، حرف خروج

● مسلماً پس از ۱۳۶۳ سروده شده است

مصد / ۴۴ تب / حراسانی

در فاصله سالهای ۱۳۴ تا ۱۳۵۵ ق / ۱۳۹ تا ۱۳۲۴ س*

قافیه محمر، ممر - «ر»، حرف روی
هر شعری و بلاعی بر صبع مع الحسن،
سجع، بصاد (مطافه)، بلمج، مراعات
نظر، انواع حاس، افاس، حل و درج
و

● مراد دل

ای پیرا مرا به حافیه مرل ده
ار ناد رج دوست مراد دل ده

هرج مثنیٰ احرب مقصص اسر
مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فع
U- / U- U / U- U- / -
رباعی / ۲ تب / عراقی

حمادی الاول ۵ / ۱۴ بهمن ۱۳۶۳

قافیه مرل، دل - «ل»، حرف روی
ردیف ده
هر شعری و بلاعی مراعات نظر

● مذهب ریدان

ان که دل بگسلد از هر دو جهان، درویش است
آن که بگدست ر پیدا و بهان، درویش است

رمل مثنیٰ محبوس مقصور

فاعلاص / فعلاثن / فعلاص / فعلاص
U- / U- U / U- U / U- U- / -

هرل / ۶ تب / عراقی

رجب ۴ / ۱۴ فروردین ۱۳۶۳

قافیه جهان، بهان

- «الف»، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

ردیف درویش است

هر شعری و بلاعی حاس، بصاد
(مطافه)، مراعات نظر

● مزده دندار

ناد بهار مرده دندار بار داد
سند، که جان به مقدم ناد بهار داد

مصابیح مثنیٰ احرب مکفوف مقصور
مفعول / فاعلاص / مفاعیل / فاعلاص
U- / U- U / U- U- / -

هرل / ۶ تب / عراقی

از سرودهای حضرت امام (س) سرار پیروزی
اضلاع اسلامی

قافیه نار، بهار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

* اس شعر، به دوران رعایت مرحوم آیت الله العظمی
حاج سید عبدالکریم حائری بردی (ر) سرود
سد است

فاعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعْلُن
 U- / --UU / --UU / --UU

غزل / ۶ بیت / عراقی

حمادی الاول ۷ / ۱۴ / دی ۱۳۶۵

قالله کویس، رويس

- (و)، ردیف اصلی

- (ی)، حرف روی

- (س)، حرف وصل

ردیف باسم

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، نشه،

تلمیح

● مدد نما!

ای دوست! مدد نما که سری نکم

طاعت به کاری رده، حری نکم

هرج مُثُنْ احرب مضمون مکفوف محبوس

مفعول / مفاعِلُن / مفاعِلُ / فعل

-U / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ بیت / عراقی

حمادی البانی ۵ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

قالله سری، حری

- (ی)، اول، ردیف اصلی

- (و)، حرف روی

- (ی)، دوم، حرف وصل

ردیف نکم

هر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،

سابع الاعداد، مُوسِحْ مُسَوِسْ (فاطمی)

● مدعی

ار صوفی ها صفا بدیدم هرگز

دین طایفه من وفا بدیدم هرگز

هرج مُثُنْ احرم اسر اسر ← مصراع اول

مفعول / فاعِلُن / مفاعِلُن / فع

--- / U- / -U- / ---

هرج مُثُنْ احرب مضمون اسر ← مصراع

دوم

مفعول / مفاعِلُن / مفاعِلُ / فع

-U- / U- / -U- / ---

رباعی / ۲ بیت / عراقی

سهمان ۴ / ۱۴ / اردیبهشت ۱۳۶۳

قالله صفا، وفا - «الف»، حرف روی

ردیف بدیدم هرگز

هر شعری و بلاغی حسان اشفاق، حسان

مُطَرَفْ

● مدیحه نورس نرس

ای اولست به تربت بو مُحَمَّر

وی اندک به طلبت بو معسر

مسرح مُثُنْ معلوی مکفوف مسحور

مُفعِلُن / فاعلاتن / مُفعِلُن / فع

-UU- / -U- / -UU- / -

فَعْلَاتُ (فاعلاتُ) / فَعْلَاتُ / فَعْلَاتُ /
فَعْلَاب

UU / UU / UU / (U) UU

عزل / ۷ ست / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۷ / بهمن ۱۳۶۵

فاله بار، گدار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف است هور

هر شعری و بلاغی مراعات نظر،

حساس، ماله

نصَاد (مطافه)، اعراق

● مسلک نسی

حر عسو نو هج نسب اندر دل ما

عس نو سرسه گسه اندر دل ما

هرج مُنْشْ احرب مَصوصْ انر (ارل) **

مفعول / معاعل / معاعل / مع (فاع)

U- / UU- / U- (-)

عزل / ۶ ست / عراقی

سبحان ۱۴۷ / فروردین ۱۳۶۶

فاله دل، گل - «ل»، حرف روی

ردیف ما

هر شعری و بلاغی نصَاد (مطافه)،

حساس نافص، بلمح

● نسی نسی

در محصر سح نادی از بار سود

در حافه از ان صم انار سود

هرج مُنْشْ احرب مَصوصْ مکفوف اهم*

مفعول / معاعل (مفاعِلْ) / معاعِلْ / فعول

U- / U- / (U-)-U- / U- / U- / U-

عزل / ۷ ست / عراقی

حمادی‌الاول ۱۴۷ / دی ۱۳۶۵

فاله بار، انار

- «الف»، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف بود

هر شعری و بلاغی مراعات نظر،

● به سببیه مسلک نسی نگا کن

● مُعْجَر عَشُو

باله رد دوست که رار دل او پیدا سد

پیش ریدان حراناب، حه‌سان رسوا شدا

رمل مُنْشْ محوون محذوف

فاعلاتُ / فَعْلَاتُ / فَعْلَاتُ / فَعْلُ

U- / --UU / --UU / --UU

** نکى اراروان رباعى، س فلما مرسوم بود که در

وون رباعى، عزل سرانند برای آگاهی سر

→ فرهنگ دیوان امام، بحس انواع شعر امام،

عزل

ردیف داد

هر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،
مراعات نظر، بلمح، حساس مُطَرَف

فاله داده، فاده

- «الف»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردیف بو حواهم گشس

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بصاد
(مطابقه)

● مژده وصل

گره از رلف هم اندر هم دگر وا سد
راهد پیر خو عشاق حواں رسوا سد

رمل مُنْصَحْ محبوس محدود

معلّات / فاعلّات / فعلّات / معلّات

UU -- (U-) / -- UU / -- UU / -- UU --

عزل / ۵ / ۵ / عراقی

حمادی‌النابی روح ۹ ۱۴ / بهمن ۱۳۶۷

فاله وا، رسوا - «الف»، حرف روی

ردیف سد

هر شعری و بلاغی بصاد (مطابقه)،

مراعات نظر، بلمح، حساس مُطَرَف

● مسی عاشق

دل که اشعه روی بو ساسد، دل بسب
ان که دیوانه حال بو سسد، عافل بسب

رمل مُنْصَحْ محبوس مقصور

فاعلّات / فاعلّات / فعلّات / فاعلّات

UU -- / -- UU / -- UU / -- UU --

غرل / ۹ / بیت / عراقی

حمادی‌النابی ۵ ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

فاله دل، عافل - «ل»، حرف روی

ردیف بسب

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بصاد

(مطابقه)، بشبه

● مسی

سرمسب رساده بو حواهم گشس

بی‌هوس فاده بو حواهم گشس

● مسی عشق

در میخانه به روی همه باز است هور

بسه سبوخه در سوز و گذار است هور

هرج مُنْصَحْ احرب مقصور اسر

مفعول / مفعول / مفعول / مفعول

UU -- / UU -- U / -- UU / -- UU --

رناهی / ۲ / بیت / عراقی

حمادی‌النابی ۵ ۱۴ / اسفند ۱۳۶۳

رمل مُنْصَحْ محبوس مقصور

مصرع اول

مفعول / مفاعِل / مفاعل / فعول

U / U..U / U..U / U..

هرح میں احرر مکفوف اہم ← مصرع ۶

مفعول / مفاعِل / مفاعل / فعول

U / U..U / U..U / U..

هرح میں احرر مصرعین مکفوف اول ←

مصرع ۷

عزل / ۷ سب / هزایی

حمادی‌النابی ورح ۱۴۹ / بهمن ۱۳۶۷

فاله پیدا، رسوا - «الف»، حرف روی
ردیف شد

هر شعری و بلاغی مراعات بظرف، بلمح،
اسمازه

● معرف

فاطی! تو و حق معرف، یعنی چه؟
دریافت ذات بی‌صفت، یعنی چه؟

هرج مُنَمَّ احرب مضمون اسر

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فع

U- / U- / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / هزایی

رمضان ۱۴۴ / خرداد ۱۳۶۳

فاله معرف، صفت - «ب»، حرف
روی

ردیف یعنی چه

هر شعری و بلاغی حاس، مراعات بظرف

● مضمون

دستگاه سو این عمل از ما و کی
طاووس! ر جلوه راج را رسوا کی

هرج مُنَمَّ احرب مضمون اسر

مفعول / مفاعیل / مفاعیل / فع

U- / U- / U- / U- / U- / U-

رباعی / ۲ سب / هزایی

۱۲ حمادی‌النابی ۱۴۵ / ۱۴ اسفند ۱۳۶۳

فاله وا، رسوا - «الف»، حرف روی
ردیف کن

هر شعری و بلاغی حاس راند، مراعات
بظرف

● مکتب عشق

آن که دامن می‌زند بر آتش حاسم حسب است
آن که زور افروزم مانند درد من آن خود طبع است

رمل مُنَمَّ سالم

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

U- / U- / U- / U- / U- / U-

عزل / ۷ سب / هزایی

۵ حمادی‌الاول ۱۴۷ / ۱۹ دی ۱۳۶۵*

فاله حسب، طبع

- «ی»، ردیف اصلی

- «ب»، حرف روی

ردیف است

هر شعری و بلاغی بلمح، بسنه،

مراعات بظرف، حاس

● مهجور

گر اهل نه ای، ر اهل حق خرده مگر
ای مرده! خر خود، رنده دلاں مرده مگر

هرج مُنَمَّ احرب مضمون مکشوف اهم ←

* یک روز سر از عملیات کربلای ۵

مُحِبُّ مَحْنٍ مَحْوٍ مَحْدُوفٍ

مفاعِلُنْ / مفعِلَاتُنْ / مفاعِلُنْ / مفعِلُنْ

-UU / -U-U / --UU / -U-U

غرل کویاه ناتمام / ۲ سب / عراقی

از سروده‌های احرر حضرت امام(س)*

فاله یوبهار، اسکنار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردیف اند

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، بسنه،

حساس

● یوان ناف

یا فلسفه، ره به سوی او یوان ناف

یا حسم علل، کوی او یوان ناف

هَرَج مَحْنٍ اَحَرِّ مَمْوُوسِ اَرَلْ

مفعولُ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / فاع

- / ---U / -U-U / U--

رباعی / ۲ سب / عراقی

سعدی ۴ / ۱۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

فاله سوی، کوی

- «و»، ردف اصلی

- «ی»، حرف روی

ردیف او یوان ناف

هر شعری و بلاعی بلمح

● نسیم عشق

به من نگر که رچی همجو کهریا دارم

دلی به سوی رج نار دلریا دارم

مَحِبُّ مَحْنٍ مَحْوٍ مَحْدُوفٍ

مفاعِلُنْ / مفعِلَاتُنْ / مفاعِلُنْ / مفعِلُنْ

-UU / -U-U / --UU / -U-U

غرل / ۷ سب / عراقی

از سروده‌های احرر حضرت امام(س)**

فاله کهریا، دلریا - «الف»، حرف

روی

ردیف دارم

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، حساس

مطرف، حساس راند، بصاد (مطابقه)

● نشان

فاطی، گل یوسان احمد ناسد

فررید دلارام محمد ناسد

هَرَج مَحْنٍ اَحَرِّ مَمْوُوسِ اَسَر

مفعولُ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / فع

- / ---U / -U-U / U--

رباعی / ۲ سب / عراقی

رحب ۸ / ۱۴ / اسفند ۱۳۶۶

فاله احمد، محمد - «د»، حرف روی

* مسلماً س از ۱۳۶۳ سرود شد است

** مسلماً س از ۱۳۶۳ سروده‌اند

هر شعری و بلاعی حسن مطلع، بلمح،
مراعات نظر، حسان راند

● می گساران

عاشقان روی او را جان و کاسانه بسب
مرغ نال و نو مکسه، فکر باغ و لانه بسب
رمل مُشْنْ مقصور

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلات

U / U / U / U

عزل / ۵ / سب / عراقی

رحب ۷ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۵

قالله کاسانه، لانه

- «الف»، ردف اصلی

- «ا»، حرف روی

- «ه»، حرف وصل

ردف بسب

هر شعری و بلاعی مراعات نظر تصاد
(مطابقه)، سسه

● میلاد گل

میلاد گل و بهار حاک آمد
برحر که عد می کشان آمد

هرج مسلَسْ احرب مقوص

مفعولُ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ

U- / U- / U- / U- / U- / U- / U- / U-

عزل / ۶ / بیت / عراقی

رحب و سیمان ۱۴۱ / اسعد ۱۳۶۷

قالله حاک، می کشان

- «الف»، ردف اصلی

- «ا»، حرف روی

ردف آمد

هر شعری و بلاعی حُسن مطلع، حسان
راند، مراعات نظر

● ناز برورد

فامب نارم که از سرو سبهی دلکس بر است
بوک مژگانم همی جوید بر بر از ححر است

رمل مُشْنْ مقصور

فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلاتُنْ / فاعلات

U- / U- / U- / U- / U- / U- / U- / U-

عزل کوتاه / ۳ / عراقی

از سروده های حضرت امام (س) در ایام حرابی

قالله دلکس بر، ححر - «ر»، حرف

روی

ردف است

هر شعری و بلاعی شسه، بلمح

● ناله «هرار»

ر سره راز چمن سوی سوبهار آمد
ر انر، جسمه ای از چشم اشکار آمد

قافیه صغری، دسگری

- «ی» اول، ردیف اصلی

- «ر»، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

● نوش نادا

فروع روی نو در حاتم می فاد امسب

ر آفتاب سسندیم «نوس نادا» امسب

مُحِبُّ مُمْسٍ مَحْبُودٍ مَحْذُوفٍ

مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / فعلن

U - U - / --UU / --U - U / -UU -

غرل کونا باتمام ۲ سب / عراقی

ار اسعار دوران سب حضرت امام (س)

قافیه فاد، ناد

- «الف»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف امسب

هر سغری و نلاعی حسن مطلع، اعراف،

علو

● بهانه‌خانه اسرار

بر در مکده از روی سار امدام

پیس اصحاب طریف نه نمار آمده‌ام

رمل مُمْسٍ مَحْبُودٍ مَحْذُوفٍ

فاعِلَانْ / مفاعِلُنْ / مفاعِلُنْ / فعلن

U - U - / --UU / --UU / -UU -

غرل / ۶ سب / عراقی

رحب ۵ / ۱۲ / فروردین ۱۳۶۴

قافیه سار، نمار

- «الف»، ردیف اصلی

مطلع بند نجم

ای صوب رسای آسمانی

ای رمز بدای حاودانی

قافیه آسمانی، حاودانی

- «الف» دوم، ردیف اصلی

- «ن»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

مطلع بند سسم

ای دورسمای «سورار»

نابیده افول حی ر مطر

قافیه آر، مطر - «ر»،

حرف روی

مطلع بند همسم

در حلقه سالکان درویش

ربدان صور دوراندس

قافیه درویش، (دور) اندس

- «ی»، ردیف اصلی

- «س»، حرف روی

ردیف ناسد

هر شعری و بلاغی حاس، سه

مطلع بند اول
خُم را بگسا به روی مسان
برار شو از هوا برسان
فاله مسان، (هوا) برسان

● نقطه عطف

ب بر جمع یا برگردان

ای نقطه عطف راز هستی
برگر ر دوست حام هستی

- «س»، حرف وند
- «ب»، حرف روی
- «الف»، حرف وصل
- «ن»، حرف حروح

هرج مسلّس احرف مقصوص محدود
(مقصور)*

مفعولُ / معاعل / مفعول (مفعولان یا
معاعل)

U-- / U-U / --U (--U)

بر جمع بند ۷ بند، ۲۹ بند (بند اول ۶ بند، بند

سوم ۸ بند و سایر بندها ۷ بند) / عرامی

حمادی النابی ۱۴۹ / بهمن ۱۳۶۷

فاله برگردان هستی، هستی

- «س»، حرف وند

- «ب»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

هر شعری و بلاغی اعاب (لُروم

مالالروم)، برصع، مراعات نظر، انواع

حساس، بصاد (مطابحه)، بلمح، اعراق،

مباله، بشه استعاره

مطلع بند سوم
راری است درون آسمم
دمری است برون ر عمل و دسم
فاله آسمم، دسم
- «ی»، ردف اصلی
- «ن»، حرف روی
- «م»، حرف وصل

مطلع بند چهارم

سرحاسبت ر عاشقی صفیری
می حواسبت ر دوست دسگری

* رکن آخر در برخی از بندها، مخلوط و در برخی
مقصور آمد

رمل مُثَنِّ مفعول

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلات

-U- / --U- / --U- / --U-

فرل / ۶ سب / عراقی

رحب ۷ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۵

فاله عوعا، صهبا - «الف»، حرف

روی

ردیف هسب و سب

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، نشئه،

اسعاره

● هسی دوسب

حر هسی دوسب در جهان توان ناف

در «سب» سانه‌ای ر حان توان ناف

هرج مُثَنِّ احرب مفعول اول

مفعول / مفاعلتن / مفاعلتن / فاع

-U- / --U- / --U- / --U-

رنامی / ۲ سب / عراقی

سغان ۴ / ۱۴ / اردنبهسب ۱۳۶۳

فاله جهان، حان

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

ردیف توان ناف

هر شعری و بلاغی نصاد (مطافه)،

مراعات نظر، بصم، اسعار

● هما

طاووس هما! سانه فکن بر سر من

ناری کن و برگسای نال و بر من

هرج مُثَنِّ احرب مکفوف محبوب ←

مصراع‌های اول و چهارم

مفعول / مفاعلتن / مفاعلتن / فعل

-U- / U- / U- / U-

هرج مُثَنِّ احرب مفعول مکفوف محبوب

← مصراع دوم

مفعول / مفاعلتن / مفاعلتن / فعل

-U- / --U- / --U- / U-

هرج مُثَنِّ احرب مکفوف اسر ← مصراع

سوم

مفعول / مفاعلتن / مفاعلتن / مع

-U- / U- / U- / U-

رنامی / ۲ سب / عراقی

حنادی‌الناس ۵ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۳

فاله سر، بر - «و»، حرف روی

ردیف من

هر شعری و بلاغی مراعات نظر،

اسعاره، بسبب الصفات، موشح مسوس

(فاطی)

● همت پیر

راری اسب مرا، رازگسای خواهم

دردی اسب نه خام و دواپی خواهم

- ۱۰، حرف روی

ردیف آمده‌ام

هر شعری و بلاغی حسن مطلع، مراعات
نظر

● اسم عمره

پروانه وار بر در محاسنه پر ردم
در سسه بود، با دل دیوانه در ردم

مُصارع مثنیٰ احرب مکثوف محذوف

مفعولُ / فاعلات / مفاعِلُ / فاعِلُ

- U - / U - U / U - U - / U -

فرل / ۷ سب / عراقی

از سروده‌های حضرت امام (س) پس از پیروزی

اعلام اسلامی

قافیه پر، در - ۱۰، حرف روی

ردیف ردم

هر شعری و بلاغی مراعات نظر،

استعاره، سسه

● وادی امن

من در این ناده ساخت نظری می‌جویم

راه گم کرده‌ام و راهبری می‌جویم

رمل مثنیٰ محبوس محذوف

فاعلاتنُ / فعاتلنُ / فعاتلنُ / فعاتلنُ

- U - / - U U / - U U / - U U -

فرل / ۸ بیت / عراقی

رسم ۵ / ۱۴ / مردی ۱۳۶۴

قافیه نظری، راهبری

- ۱۰، حرف روی

- ۱۰، حرف وصل

ردیف می‌جویم

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، بلمح،

استعاره

● واله

گر بر سو گوی می‌باشم، چه کم؟

گر واله روی می‌باشم، چه کم؟

هرج مثنیٰ احرب معروض مکثوف محذوف

مفعولُ / مفاعِلنُ / مفاعِلنُ / فعل

- U - / U - U / - U - U / - U

وفا / ۲ بیت / عراقی

حمادی‌الاس ۵ / ۱۴ / اسعد ۱۳۶۳

قافیه گوی، روی

- ۱۰، ردیف اصلی

- ۱۰، حرف روی

ردیف می‌باشم چه کم

هر شعری و بلاغی حماس را بد، بحس

● هسب و بیست

عالم اندر دگر تو در سر و عوفا هسب و بست

ناده از دست تو اندر جام صها هسب و بست

-U- / U--U / U-U- / U--

غرل / ۷ بیت / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۹ / بهمن ۱۳۶۷

فاله برانه، سانه

- «الف»، ردیف اصلی

- «و»، حرف روی

- «ی»، حرف وصل

ردیف است

هر شعری و بلاغی سسه، مراعات نظر،

لف و سر

● هه‌ها

فاطی ۱ نو و نه کوی دلر، هه‌ها ۱

بطاره‌گری روی دلر، هه‌ها ۱

هرج مُنَّ احرب مصوص ارل

مفعول / معاعل / معاعل / فاع

-U- / U-U / UU-- / -

رباعی / ۲ ست / عراقی

سنان ۱۴۴ / اردیبهست ۱۳۶۳

فاله کوی، روی

- «و»، ردیف اصلی

- «ی»، حرف روی

ردیف دلر، هه‌ها

هر شعری و بلاغی بلمج، علو، مراعات

نظر

● یاد

ار دست هراف بر کی داد برم

هریادرس، ار نو نه که هراد برم

هرج مُنَّ احرب مکفوف محبوب

مفعول / معاعل / معاعل / فعل

-U- / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ ست / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۵ / اسفند ۱۳۶۳

فاله داد، هراد

- «الف»، ردیف اصلی

- «د»، حرف روی

ردیف برم

هر شعری و بلاغی مراعات نظر، ماله،

مُوصح مُسوس (فاطی)

● یاد نو

ای یاد نو ماله عم و سادی من

سرو فد نو، بهال آزادی من

هرج مُنَّ احرب مصوص مکفوف محبوب

مفعول / معاعل / معاعل / فعل

-U- / U--U / -U-U / U--

رباعی / ۲ ست / عراقی

حمادی‌النابی ۱۴۵ / اسفند ۱۳۶۳

فاله سادی، آزادی

- «الف»، ردیف اصلی

هرج مُشّ احرب معروض اسر*
مفعولُ / مفاعلُ / مفاعلُ / فع
U-- / U--U / U--U / --U / --

غرل / ۸ ب / عراقی

رمسان ۹ / ۱۴ / ۱۳۶۷

قافیه (رار) گشایی، دواپی

- «الف»، ردف اصلی

- «ی» اول، حرف روی

- «ی» دوم، حرف وصل

ردف حواهم

هر شعری و بلاعی بلمح، حاس راند،

نصاد (مطابقه)

● همراز

آن شب که همه می‌کده‌ها بار سوبد
سازان حراسات هم‌آوار سوبد

هرج مُشّ احرب مکفوف اهم
مفعول / مفاعلُ / مفاعلُ / مفعول
U-- / U--U / U--U / U--

رباعی / ۲ ب / عراقی

۱۶ حمادی‌النسی ۵ / ۱۴ / ۱۸ اسعد ۱۳۶۳

قافیه باز، (هم) آوار

- «الف»، ردف اصلی

- «ر»، حرف روی

ردف سوبد

هر شعری و بلاعی حاس، نصاد

(مطابقه)، موسح مُسوّس (ناطی)

● همه دراب

همه دراب جهان در پی او در طلبد

در عم دوری رویش همه در ناب و سد

رمل مُشّ محنون معصور

فاعلاتُن (فاعلاتُن) / فعاتلُن / فعاتلُن /

فعاتلُن

UU -- (U--UU) / --UU / --UU / --UU

مطلع غرلی معفود / عراقی

سمنان ۶ / ۱۴ / فروردین ۱۳۶۵

قافیه طلبد، سد

- «ب»، حرف روی

- «و»، حرف وصل

- «د»، حرف خروج

هر شعری و بلاعی حاس راند، مراعات

نظر

● هوای وصال

در پیح و مات گسوی دلت برانه اسب

دل، برده فدایی هر ساح سانه اسب

مضارع مُشّ احرب مکفوف معصور

مفعولُ / فاعلاتُ / مفاعلُ / فاعلاتُ

● نه ساسامه مسلک نسی نگاه کید

توضیح

سروده های فصل صمیمه که در جاب اول و دوم دیوان نامده است

عزل «فصل دلبر» «ب عسوه گر» و یک بیت از عزل
نامام به نقل از یادداشتهای شهید ابوالله جاح افا
مصطفی حمصی است و رباعی «خور» به نقل از کتاب
بهبص روحانیون ایران ج ۲ ص ۱۸۸ درج گردیده
است

این اشعار که بصورت فصل صمیمه به جاب سرده
می شود در احسن روزهای جاب سوم دیوان در احسن
مؤسسه فرار گرفت
اساالله در جابهای بعد هر یک از عناوین را در ردیف و
دسته بندی الفبائی دیوان به جاب خواهیم رساند

هرج مُثْمَن اَحَرَب مَعْرُوس مَكْمُوف مَحْصُوب

مَعْعُول / مَعَاعِلُنْ / مَعَاعِلُ / مَعْل

--U / U--U / -U-U / U--

رماص / ۲ سب / عراقی

حمادی‌النابی ۵ / ۱۲ / اسعد ۱۳۶۳

قافیه (سك) اندس، حویس

- (ی)، ردف اصلی

- (ش)، حرف روی

ردف سوم

هر شعری و بلاعی مراعات بطر،

بصاد(مطابقه)

- (د)، حرف روی

- (ی)، حرف وصل

ردف من

هر شعری و بلاعی بصاد (مطابقه)،

مراعات بطر

● یاد دوست

یاد روزی که به عشق تو گرفتار سدم

از سر حویس گذر کرده سوی بار سدم

رمل مَثْمَن مَحْصُوب مَحْدُوف

مَعَاعِلُنْ / مَعَاعِلْ / مَعْل / مَعْل

--U / -UU / --UU / -UU

غرل / ۶ سب / عراقی

حمادی‌النابی ورحب ۹ / ۱۲ / بهمن ۱۳۶۷

قافیه گرفتار، بار

- (الف)، ردف اصلی

- (و)، حرف روی

ردف ششم

هر شعری و بلاعی مراعات بطر، بصاد

(مطابقه)، سسه، مُوَشَّح مَرْتَب (فاطی

طباطبائی)*

● باران، بطری‌ا

باران، بطری‌ا که سَك اندش سوم

سگانه ر فد هسی حویس سوم

● برست حروف بوسیج، از ناییں نه نالاست

فصل دہم

اسر عظم داس رسمہ پادشاہ مدار

فصل دہم دسپہو جاہ شاہ مدار

اگر در آہ مہسی حال جوس کوئی اسر عشق میں آں کس کہ نہ مجاہ مدار

اگر یہ کوہ طہم نظر کنی مہسی لوائی عشق نہ حاسبے رد کم راہ مدار

مہم نہ عشق کہ ہر عاصی اسر نوگرد

گرش رانی ار اس درد کر پہاہ مدار



آخِر

۱ خورده شاه کجا داد
دین دین را که ماله نسیا دین

آن دم که نفس دانه مال
سرکون می بیند که واد

دین ماده

● سی از دنگ عرل ما تمام

مهر آید و سجاده دین ماده کُشم نه زخم یسح را ما اس عمل احاده کُشم



نُفِ عُدُوکَر

دِدا به گاه ادر کوک کد کس
شاد به در خیم به دوس طر کس
سج پادشاهی و سجاده دما در دهن ماده چون سود سم و در کس
آید نعل به در سم ام صب نعلان چرا که حسوی بی عوده کر کس
در صحن مسجد سود راه عسار انگ
رکوی می مردن ازان ده کد کس



● فصل دلیر

اسیر عسقم و اس رسته نادمه ندارد
فصل دلیرم و همجو حاه ساه ندارد
مُحِبُّ مُمْسِن مَمْنُون مَحْنُون
مَاعِلُنْ / مَعْلَانْ / مَعَالُنْ / مَعْلَانْ
U U / U U / U U / U U

عزل / ۴ب / عراقی

فاده نادمه سا گما

— «الف» ردیف اصلی

— «ه» حرف روی

ردیف ندارد

هر سمری و بلاغی اسعار محار سه گانه
مفاحر عرفانی

● حور

ار حور رضا ساه کجا داد کسم
رس دیو، بر که ناله ساد کسم
مُصَارِعُ مُمْسِنُ احْرَبُ مَكْمُوفُ
مَمْنُونُ / مَعَالُنْ / مَعَالُنْ / مَعَالُنْ
U / U U / U U / U / U

رباعی / ۲ب / عراقی

فاده داد ساد فریاد

— «الف» ردیف اصلی

— «د» حرف روی

ردیف کسم

هر سمری و بلاغی اسعار حاس

● رهن ناده

بهار آمد و سجاد رهن ناد کسم
به رزم سحر را اس عمل اعاد کسم
مُحِبُّ مُمْسِن مَمْنُون مَحْنُون
مَاعِلُنْ / مَعْلَانْ / مَعَالُنْ / مَعْلَانْ
U U / U U / U U / U U

سی از عزل نامام / عراقی

فاده ناده اعاده

— «الف» ردیف اصلی

— «د» حرف روی

ردیف کسم

هری سمری و بلاغی طای حاس گانه

* در مصرع اول بحر ثلث ساکن (بهار) با اسقا

حاروات ساعری است

● ب صیوه گر

رندانه گاه از سر کوب گذر کسم
سایه به ریز جسم به ریز نظر کسم
مُصَارِعُ مُمْسِنُ احْرَبُ مَكْمُوفُ
مَمْنُونُ / مَعْلَانْ / مَعَالُنْ / مَعْلَانْ
U / U U / U U / U / U

عزل / ۴ب / عراقی

فاده گذر، ریز، عو گر

«ر» حرف روی

ردیف کسم

هر سمری و بلاغی مراعات نظر طای

حصرو قصیر



طوبی

مجموعہ اشعار امام حسین علیہ السلام